

۱۲

تفسیر باران

سوره حجرات تا سوره صف

نگاهی دیگر به قرآن مجید

دکتر مهدی خدایان آرنی

مجموعه آثار ۵۱/



سوره حُجُرَات	۹
سوره قَـ	۲۹
سوره ذاریات	۵۳
سوره طُور	۷۳
سوره نَجْم	۹۵
سوره قَمَر	۱۲۷
سوره رحمان	۱۵۳
سوره واقعه	۱۷۷
سوره حَدید	۲۰۳
سوره مُجَادِلَه	۲۴۱
سوره حَشْر	۲۶۷
سوره مُمْتَحِنَه	۲۹۵
سوره صَفّ	۳۱۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شما در حال خواندن جلد دوازدهم کتاب «تفسیر باران» می‌باشید، من تلاش کرده‌ام تا برای شما به قلمی روان و شیوا از قرآن بنویسم، همان قرآنی که کتاب زندگی است و راه و رسم سعادت را به ما یاد می‌دهد. خدا را سپاس می‌گویم که دست مرا گرفت و مرا کنار سفره قرآن نشاناند تا پیام‌های زیبای آن را ساده و روان بازگو کنم و در سایه سخنان اهل بیت علیهم‌السلام آن را تفسیر نمایم. امیدوارم که این کتاب برای شما مفید باشد و شما را با آموزه‌های زیبای قرآن، بیشتر آشنا کند. شما می‌توانید فهرست راهنمای این کتاب را در صفحه بعدی، مطالعه کنید. مهدی خدّامیان آرانی

* * *

ارتباط با نویسنده و ارسال نظر: پیامک به شماره ۴۵۶۹ ۳۰۰۰

همراه نویسنده ۰۹۱۳۲۶۱۹۴۳۳ سایت نویسنده: www.Nabnak.ir

فهرست راهنما

کدام سوره قرآن در کدام جلد، شرح داده شده است؟

جلد ۱	حمد، بقره.
جلد ۲	آل عمران، نساء.
جلد ۳	مائده، انعام، اعراف.
جلد ۴	انفال، توبه، یونس، هود.
جلد ۵	یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل.
جلد ۶	اسراء، کهف، مریم، طه.
جلد ۷	انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان.
جلد ۸	شعراء، نمل، قصص، عنکبوت، روم.
جلد ۹	لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر.
جلد ۱۰	یس، صافات، ص، زمر، غافر.
جلد ۱۱	فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، محمد، فتح.
جلد ۱۲	حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، حدید، مجادله، حشر، ممتحنه، صف.
جلد ۱۳	جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، ملک، قلم، حاقه، معارج، نوح، جن، مزمل، مدثر، قیامت، انسان، مرسلات.
جلد ۱۴	جزء ۳۰ قرآن: نبأ، نازعات، عبس، تکویر، انفطار، مطففین، انشقاق، بروج، طارق، اعلیٰ، غاشیه، فجر، بلد، شمس، لیل، ضحیٰ، شرح، تین، علق، قدر، بینه، زلزله، عادیات، قارعه، تکاثر، عصر، همزه، فیل، قریش، ماعون، کوثر، کافرون، نصر، مسد، اخلاص، فلق، ناس.

سوره حُجُرَات

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مدنی» است و سوره شماره ۴۹ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «حُجْرَات» به معنای «اتاق‌ها» می‌باشد. در آیه ۴ آمده است: گروهی برای دیدن پیامبر به مدینه آمدند، پیامبر در خانه خودش بود، چند اتاق در همسایگی مسجد بود که از آن پیامبر بود، آنان فریاد زدند: «ای محمد! نزد ما بیا». آنان پشت هر اتاقی می‌رفتند و این‌گونه فریاد می‌زدند. خدا مسلمانان را از این کار بازداشت و از آنان خواست رعایت ادب را بنمایند و پیامبر را این‌گونه صدا نزنند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: رعایت ادب در گفتار، وقتی فاسقی خبری می‌آورد، باید آن را بررسی کرد، مؤمنان با یکدیگر برادر هستند، پرهیز از گمان بد و غیبت و تجسس و تهمت، تفاوت اسلام با ایمان...

حُجْرَات: آیه ۳ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١﴾
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا
تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا
تَشْعُرُونَ ﴿٢﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ
الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٣﴾

مؤمن واقعی کیست؟ کسی است که در هیچ کاری از قرآن و سخن پیامبر، پیشی نمی‌گیرد. تواز همه مسلمانان می‌خواهی که پیرو قرآن و پیامبر باشند و فکر خود را بر فرمان تو و سخن پیامبر مقدم نشمارند و تقوا پیشه کنند که تو شنوا و دانا هستی و از همه کارهای آنان باخبری.

تو محمد ﷺ را به عنوان پیامبر خود برگزیدی و به او مقام عصمت دادی، مسلمانان باید از او پیروی کنند و در هیچ کاری بر او پیشی نگیرند، او

کامل ترین الگو برای سعادت و رستگاری انسان‌ها می‌باشد و هر کس مشتاق سعادت است باید از او پیروی کند.

تو دوست داشتی که مسلمانان به پیامبر احترام گذارند، برای همین به آنان فرمان دادی تا صدایشان را از صدای پیامبر فراتر نبرند و با او با صدای بلند سخن نگویند.

اگر کسی به قصد بی‌احترامی با صدای بلند با پیامبر سخن بگوید، گناه کرده است و تو کارهای خوب او را نابود می‌کنی و او از این ماجرا بی‌خبر خواهد بود، وقتی روز قیامت فرا رسد او می‌فهمد که در پرونده اعمالش، هیچ کار خوبی ندارد.

اکنون از کسانی که به آرامی و با کمال ادب در حضور پیامبر سخن می‌گفتند، مدح می‌کنی، آنان کسانی هستند که تو دل‌های آنان را برای تقوا خالص کرده‌ای، تو به آنان لطف می‌کنی و گناهانشان را می‌بخشی و پاداشی بس بزرگ به آنان می‌دهی.

کسی که به سفر حج می‌رود در روز عید قربان در سرزمین «مِنا» قربانی می‌کند. پیامبر همراه با مسلمانان به سفر حج رفت تا مراسم حج واقعی را به آنان یاد بدهد.

روز عید قربان فرا رسید، همه در سرزمین منا جمع شده بودند، عده‌ای قبل از آن که نماز عید را بخوانند، گوسفندان و شترهای خود را قربانی کردند، آنان صبر نکردند تا از پیامبر راهنمایی بخواهند. پیامبر نماز عید قربان را خواند سپس شتر خود را قربانی کرد.

آنان نزد پیامبر آمدند و گفتند: «ما قبل از نماز عید قربان، قربانی کرده‌ایم».

اینجا بود که آیه اول این سوره نازل شد: «ای مؤمنان! در هیچ کاری از قرآن و سخن پیامبر، پیشی نگیرید».

آری، آنان در قربانی کردن بر پیامبر پیشی گرفتند، وقتی این آیه نازل شد، پیامبر از آنان خواست تا گوسفند یا شتری تهیه کنند و یک بار دیگر قربانی نمایند.^(۱)

* * *

حُجُرَات: آیه ۵ - ۴

إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ
أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ
خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾

روزی گروهی از کسانی که در خارج از مدینه زندگی می‌کردند به مدینه آمدند تا پیامبر را ببینند، آنان به مسجد آمدند، اما پیامبر در آن لحظه در خانه خودش بود.

خانه پیامبر در همسایگی مسجد قرار داشت، چند اتاق در آنجا بود که از آن پیامبر بود، آنان نمی‌دانستند که پیامبر در کدام یک از آن اتاق‌ها می‌باشد، برای همین فریاد زدند: «ای محمد! نزد ما بیا». آنان پشت هر اتاقی می‌رفتند و این‌گونه فریاد می‌زدند.

آنان از راه دوری آمده بودند و خسته راه بودند و عجله داشتند، اما این کار آنان، بی‌احترامی به پیامبر بود.

آری، بیشتر کسانی که از پشت اتاق‌ها، پیامبر را صدا می‌زدند، نمی‌دانستند که باید ادب را رعایت کنند، اگر آنان صبر می‌کردند تا پیامبر خود نزد آنان می‌آمد، این کار برای آنان بهتر بود، البته تو خدای بخشنده و مهربانی هستی و

اگر آنان از کار خود پشیمان شوند، تو آنان را می‌بخشی.

ادب بزرگ‌ترین سرمایه انسان می‌باشد، تو دوست داری که مسلمانان همواره با ادب باشند و به پیامبر احترام گذارند. این سخن تو درس بزرگی برای همه است. من باید بدانم دین، مجموعه‌ای از ادب‌ها می‌باشد: ادب در برابر تو، ادب در برابر پیامبر، ادب در برابر استاد و معلم، ادب در برابر پدر و مادر.

وقتی می‌خواهم به نماز بایستم، باید وضو بگیرم و با جسم و لباس پاک به سوی قبله رو کنم و ...

وقتی در کنار استاد خود قرار می‌گیرم، باید صدایم را از او بلندتر نکنم و در حضور او بلند سخن نگویم و ...

هرگز جلوتر از پدر و مادر خویش راه نروم، با آنان با صدای بلند سخن نگویم و ...

حُجْرَات: آیه ۸ - ۶

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِحُّوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ ﴿٦﴾ وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ ﴿٧﴾ فَضَلًّا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٨﴾

روزی یکی از مسلمانان به نام «ولید» به مدینه آمد و به همه خبر داد که قبیله

«بنی مصطلق» تصمیم گرفته‌اند تا از اسلام جدا شوند. این قبیله در اطراف مدینه زندگی می‌کردند.

وقتی مسلمانان این خبر را شنیدند، عصبانی شدند و خواستار آن بودند که پیامبر لشکر اسلام را به جنگ آنان بفرستد.

پیامبر از آنان خواست عجله نکنند، او کسی را مأمور کرد تا نزد آن قبیله برود و موضوع را بررسی کند. بعد از مدتی فرستاده پیامبر بازگشت و خبر آورد که آن قبیله نماز می‌خوانند و خودش صدای اذان آنان را شنیده است و آنان هرگز از دین اسلام جدا نشده‌اند.

اینجا بود که تو از مؤمنان خواستی تا اگر شخص فاسقی برای آنان خبری آورد، درباره آن تحقیق کنند و هرگز عجله نکنند. اگر آنان عجله کنند، ممکن است به گروهی از روی نادانی آسیب برسانند و بعداً از کار خود پشیمان شوند.

تو پیامبر را برای هدایت مؤمنان فرستادی، مؤمنان نباید انتظار داشته باشند که پیامبر به همه سخنان آنان عمل کند. اگر پیامبر در بسیاری از کارها از آنان پیروی کند، ممکن است ضرر آن به خودشان برگردد و خودشان در سختی قرار گیرند.

وقتی «ولید» آن خبر دروغ را برای مسلمانان آورد، مسلمانان عصبانی شدند و از پیامبر خواستند تا لشکر اسلام را به سوی قبیله «بنی مصطلق» بفرستد، اگر پیامبر این خواسته آنان را اجابت می‌کرد، معلوم نبود چقدر افراد بی‌گناه، کشته می‌شدند و این خطای بزرگی بود.

به راستی چه شد که مسلمانان از این خطای بزرگ نجات پیدا کردند؟
علت دو چیز بود: «عشق به ایمان، نفرت از گناه».

مسلمانان می دانستند که ایمان واقعی این است که از پیامبر اطاعت کنند و از نافرمانی او بپرهیزند، آنان به سخن پیامبر گوش فرا دادند و به خاطر آن از اشتباهی بزرگ، نجات پیدا کردند، پیامبر از آنان خواست عجله نکنند، آنان هم صبر کردند.

این روحیه اطاعت از پیامبر را تو در وجود آنان قرار دادی، تو ایمان را محبوب آنان نمودی و ایمان را در دل های آنان زیبا جلوه دادی و کفر و پلیدی و گناه را در نظر آنان ناپسند گرداندی. این راز اطاعت آنان از پیامبر بود و به راستی که آنان هدایت یافتگان هستند. آنان باید قدر دان نعمت های تو باشند، تو این نعمت ها را به آنان عطا کردی که تو بر حال بندگان خود آگاه هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است.

حُجْرَات: آیه ۱۰ - ۹

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا
فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي
تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ
وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ
فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٠﴾

اگر دو گروه از مسلمانان با هم به جنگ و دعوا پردازند، مسلمانان نباید بی تفاوت باشند، بلکه باید برای صلح میان آنان اقدام کنند، تو از آنان می خواهی که بین آن دو گروه، آشتی برقرار کنند.

اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری ظلم و ستم کرد و پیشنهاد صلح را نپذیرفت، ستمگر است و باید جلوی او ایستاد، تو به مسلمانان اجازه می دهی تا با آن گروه ستمگر بیکار کنند تا حکم تو را بپذیرند.

وقتی آن گروه ستمگر صلح را پذیرفت باید با حفظ عدالت، میان دو گروهی

که با هم اختلاف داشتند، صلح برقرار شود، این دستور توست که مسلمانان با دوست و دشمن به عدالت رفتار کنند زیرا تو عدل و داد را بسیار دوست می‌داری و با کسانی که اهل عدالت هستند، مهربان هستی.

مؤمنان برادران یکدیگر می‌باشند بنابراین باید میان آنان صلح و صفا باشد، اگر اختلافی بین آنان پیش آمد، باید دیگران برای صلح دادن آنان، پیش قدم شوند، مؤمنان باید تقوا پیشه کنند، باشد که رحمت تو شامل حال آنان شود.

این سخن تو چقدر زیباست: «مؤمنان برادران یکدیگر می‌باشند»، این یک اصل مهم اسلامی است، مسلمانان از هر نژادی که باشند و دارای هر زبان و سنّ و سالی که باشند، با یکدیگر احساس برادری می‌کنند.

تو دوست داری که اگر یک مسلمان از شرق دنیا به غرب دنیا برود، احساس غربت نکند، بلکه وقتی او مسلمانی را در آنجا می‌بیند، فکر کند که برادر خود را دیده است، آری، تو در اینجا از مسلمانان می‌خواهی تا خود را همچون یک خانواده بزرگ ببینند و همه زنان و مردان مسلمان با یکدیگر برادر و خواهر دینی باشند و به یکدیگر مهربانی نمایند. تو دوست داری اگر برای یکی از آنان مشکلی پیش آمد، دیگران به فکر چاره باشند و مشکل او را مشکل خود بدانند.

حُجرات: آیه ۱۲ - ۱۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ
عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءِ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا
مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ

بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿١١﴾ يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا
وَلَا يَغْتَابَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا
فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢﴾

سخن از این بود که اگر دو گروه از مسلمانان با هم اختلاف داشتند، باید میان آنان صلح و آشتی داد، اما ریشه این اختلافات چیست؟
اگر مردم همدیگر را مسخره کنند و از هم عیب جویی نمایند و نسبت به هم بدگمان باشند و درباره یکدیگر غیبت کنند، آن جامعه روی آرامش و صلح و صفا را نمی بیند، ریشه همه اختلافات در این رفتارهای ناشایسته است، تو در اینجا از مسلمانان می خواهی تا از این گناهان دوری کنند تا جامعه اسلامی، جامعه ای سالم و به دور از دشمنی باشد.
اکنون به آنان چنین می گویی:

ای مؤمنان! نباید گروهی از شما، گروه دیگر را مسخره کند، چه بسا کسانی که مسخره شده اند از کسانی که مسخره می کنند، بهتر باشند.
هرگز از یکدیگر عیب جویی نکنید.
یکدیگر را با لقب های زشت و ناپسند نخوانید. چقدر بد است کسی که تازه مسلمان شده است، شما لقب کفرآمیز بر او بگذارید!
کسانی که از این رفتار ناپسند دست برندارند و توبه نکنند، در شمار ستمکاران هستند.
ای مؤمنان! از بسیاری از گمان ها دوری کنید، به یکدیگر گمان بد نبرید که

بعضی از گمان‌هایی که دربارهٔ دیگران می‌برید، گناه است. در کار دیگران کنجکاوی نکنید و دربارهٔ یکدیگر غیبت نکنید. آیا دوست دارید که گوشت برادر مردهٔ خود را بخورید؟ حتماً شما از این کار، نفرت دارید، پس غیبت نکنید و پرهیز کار باشید و تقوا پیشه کنید و بدانید که من توبهٔ بندگان خود را می‌پذیرم و به آنان مهربانی می‌کنم، اگر از شما چنین رفتارهای ناپسندی سر زده است، توبه کنید تا من شما را ببخشم.

در آیهٔ ۱۱ چنین می‌خوانم: «چقدر بد است بر کسی که تازه مسلمان شده است، لقب کفرآمیز بگذارد».

منظور از این سخن چیست؟

صفیه، نام یکی از همسران پیامبر بود، او قبلاً یهودی بود و در «خیبر» زندگی می‌کرد، خدا به پیامبر فرمان داد تا با لشکر اسلام، به سوی سرزمین خیبر برود و آنجا را فتح کند. صفیه، دختر رهبر یهودیان بود، او مسلمان شد و به همسری پیامبر درآمد و به مدینه آمد. روزی چند نفر از زنان به صفیه گفتند: «ای یهودی زاده!» صفیه با شنیدن این سخن بسیار ناراحت شد و ماجرا را به پیامبر گفت. اینجا بود که این آیه نازل شد و از مسلمانان خواستی وقتی کسی مسلمان می‌شود، هرگز به او لقب کفرآمیز ندهند.

در آیهٔ ۱۲ خدا مسلمانان را از غیبت کردن نهی کرده است، اگر زمانی شخصی، کنار من نباشد و من پشت سر آن شخص، عیب‌های او را برای دیگران بگویم، غیبت او را نموده‌ام و آبروی او را برده‌ام، زشتی این کار مانند این است که من گوشت بدن برادر مرده‌ام را بخورم. آبروی مؤمن، همانند

گوشت بدن اوست، ریختن آبروی او مانند خوردن گوشت بدن اوست. من عیب دوست خود را برای مردم می‌گویم و او در کنار من نیست تا از خود دفاع کند، همان‌طور که مرده نمی‌تواند از خود دفاع کند، دوست من هم خبر ندارد که من عیب‌های او را می‌گویم، او در آنجا نیست تا از خود دفاع کند. اگر کسی قد او بلند باشد و به دیگران این نکته را بگویم، آیا غیبت او را کرده‌ام؟

پاسخ این سؤال را در سخنی از امام صادق علیه السلام خواندم. روزی آن حضرت به یکی از یاران خود فرمود: «غیبت آن است که درباره کسی چیزی بگویی که خدا آن را پنهان کرده است، اما اگر چیزی مانند تندخویی و عجله کردن او را بگویی، غیبت نیست، زیرا این چیزی است که آشکار است و پنهان نیست.» (۲)

وقتی این سخن را خواندم، معنای غیبت را دانستم. اگر کسی تند یا آهسته راه برود، چاق یا لاغر باشد، سیاه یا سفید باشد و من این ویژگی‌های او را بگویم، غیبت نکرده‌ام، اگر من به دیگران بگویم: «دوستم تند رانندگی می‌کند»، غیبت نیست. غیبت این است که من عیب کسی را برای مردم بگویم و آن عیب از دیگران پوشیده باشد.

* * *

در آیه ۱۲ از چهار گناه «تهمت»، «غیبت»، «عیب‌جویی»، «تجسس» سخن به میان آمده است، مناسب است شرح بیشتری در اینجا بنویسم:

* گناه اول: تهمت

اگر چیزی را به دروغ، به کسی نسبت بدهم، به او تهمت زده‌ام و گناه بزرگی

انجام داده‌ام. اگر کسی پاکدامن باشد و من به او نسبت زنا بدهم، این تهمت است و عذاب بزرگی در انتظار من خواهد بود.

* گناه دوم: غیبت

اگر کسی مخفیانه گناهی انجام داد و من آن گناه او را برای مردم گفتم، غیبت کرده‌ام. درست است که من دروغ نگفته‌ام، اما نباید گناه مسلمانی را برای مردم آشکار می‌کردم. البته اگر کسی به صورت آشکارا گناه انجام می‌دهد و همه گناه او را می‌بینند، دیگر بازگو کردن گناه او، غیبت نیست.

اگر کسی قصد از دواج داشت و برای مشورت پیش من آمد تا درباره جوانی تحقیق کند، در اینجا من باید امانت در مشورت را مراعات کنم، نباید از ترس غیبت کردن، حقیقت را پنهان کنم.

آری، وقتی مسلمانی با من مشورت می‌کند من باید حقیقت را بگویم، خدا می‌داند که قصد من، چیزی جز خیر نیست، اگر عیبی را بگویم، گناه نکرده‌ام، در واقع در اینجا غیبت کردن، حرام نمی‌باشد، زیرا اگر من حقیقت را پنهان کنم، چه بسا یک مسلمان در دام بیفتد.

* گناه سوم: عیب‌جویی

اگر دوست من لاغر و قد بلند است، من این ویژگی او را برای مردم می‌گویم و قصد من این است که دوستم را مذمت کنم و او را با این سخن مسخره کنم، گناه کرده‌ام، این کار من، غیبت یا تهمت نیست، عیب‌جویی و مذمت است. ولی اگر من قصد مذمت او را نداشته باشم و ویژگی لاغر و بلند قد بودن او را ذکر می‌کنم، گناهی انجام نداده‌ام. این کار من، غیبت نیست، چون چیزی را بیان کرده‌ام که ظاهر و آشکار است و بر دیگران پنهان نیست.

* گناه چهارم: تجسس

تجسس این است که من تلاش کنم تا از زندگی خصوصی مردم باخبر شوم و عیب‌ها و رازهای پنهانی آنان را کشف کنم. این کار، گناه بسیار بزرگی است. اسلام می‌خواهد مردم در زندگی خصوصی خود از هر نظر در امنیت باشند. اگر افرادی در جامعه به تجسس در زندگی دیگران بپردازند، آبروی افراد آن جامعه بر باد می‌رود.

مناسب می‌بینم در اینجا ماجرای خلیفه دوم را نقل کنم: عُمر به خلافت رسیده بود و مسلمانان با او به عنوان خلیفه پیامبر بیعت کرده بودند، یک شب او از دیوار خانه یکی از مسلمانان بالا رفت و داخل حیاط پرید و صاحب‌خانه را در حالی که داشت شراب می‌نوشید، دستگیر کرد و به او گفت: «ای دشمن خدا!». عمر تصمیم داشت او را در مقابل مردم به جرم نوشیدن شراب، تازیانه بزند.

صاحب‌خانه به او رو کرد و گفت:

— ای خلیفه! من یک گناه کرده‌ام، شراب نوشیده‌ام، اما تو سه گناه کرده‌ای.

— من چه گناهی کرده‌ام؟ من دین خدا را اجرا نموده‌ام.

— ای خلیفه! قرآن می‌گوید: «تجسس نکنید»، تو تجسس کردی. قرآن می‌گوید: «از در خانه وارد خانه‌ها شوید»، تو از بالای دیوار آمدی، قرآن می‌گوید: «وقتی وارد خانه‌ای شدید، سلام کنید»، تو دشنام دادی».^(۳)

اینجا بود که عمر سرش را پایین انداخت و از خانه او بیرون رفت. آری، اگر کسی در میان کوچه و بازار، شراب بخورد، می‌توان او را دستگیر کرد. افسوس که عده‌ای در جامعه برای این که امر به معروف کنند، سیاست خلیفه دوم را انجام می‌دهند، آنان فقط از قرآن، امر به معروف و نهی از منکر را به یاد دارند و نمی‌دانند که قرآن، تجسس را هم حرام می‌داند.^(۴)

حُجرات: آیه ۱۳

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى
وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ
اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿۱۳﴾

سلمان فارسی در مسجد نشسته بود، عده‌ای از مسلمانان دور هم جمع شده بودند، هر کدام از آنان قبیله خود را ذکر می‌کرد و به آن افتخار می‌کرد، یکی می‌گفت: «من از قبیله قریش هستم، همان قبیله‌ای که بهترین قبیله عرب است»، یکی خود را از قبیله دیگری می‌دانست و نام نیاکان خود را ذکر می‌کرد، یکی از آنان رو به سلمان فارسی کرد و گفت: «ای سلمان! تو هم برایمان بگو که پدرت که بوده است و از کدام قبیله‌ای؟». سلمان در جواب به او گفت: «من سلمان هستم، بنده‌ای از بندگان خدا که به دین اسلام هدایت شده‌ام». کسانی که سخن سلمان را شنیدند، پیش خود به این سخن خندیدند. اینجا بود که تو این آیه را بر پیامبر نازل کردی: «ای مردم! بدانید که من همه شما را از یک مرد و زن آفریده‌ام، همه شما فرزندان آدم و حوا هستید، من شما را به صورت گروه‌ها و قبیله‌های مختلف درآوردم تا یکدیگر را به واسطه همین تفاوت‌های ظاهری بشناسید، نباید این تفاوت‌ها، وسیله فخر فروشی شما به یکدیگر باشد، بدانید که گرامی‌ترین شما نزد من با تقواترین شماست. من به همه کارهای شما دانا و آگاه هستم». (۵)

آری، تو همه انسان‌ها را از آدم ﷺ و حوا آفریدی، تو برای هر قبیله و گروهی ویژگی‌هایی قرار دادی، یکی را سیاه و دیگری را سفید، یکی را عرب و دیگری را فارس. اگر همه انسان‌ها یکسان و به یک شکل بودند و به یک زبان

سخن می‌گفتند، کار شناسایی آنان مشکل می‌شد. حکمت تو در این بود که انسان‌ها با هم متفاوت باشند.

هرگز نژاد، پول و ثروت، پست و مقام سبب برتری انسان‌ها نزد تو نمی‌شود، فقط تقوا و پرهیزکاری است که می‌تواند کسی را نزد تو گرامی نماید، تو دوست داری مسلمانان از اسارت قبیله، نژاد، مال و مقام آزاد گردند و ارزش واقعی را در تقوا بدانند. تو دوست داری در جامعه اسلامی همه با هم برادر و برابر باشند، فقیر و ثروتمند، سیاه و سفید با هم یکسان باشند و فقط پرهیزکاری، معیار ارزش انسان‌ها باشد.

تقوا میوه‌ای است که از درخت ایمان به تو به بار می‌نشیند، هر کس که ایمان او قوی‌تر باشد، از گناهان بیشتر دوری می‌کند و در برابر وسوسه‌های شیطانی مقاومت می‌کند و به دیگران ظلم نمی‌کند. در جامعه‌ای که تقوا، ملاک ارزش انسان‌ها می‌باشد، عدالت برقرار می‌گردد و مردم آرامش واقعی را تجربه می‌کنند.

حُجُرَات: آیه ۱۴

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا
 أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا
 يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٤﴾

پیامبر در مدینه بود، گروهی از مردمی که در بیابان‌های حجاز زندگی می‌کردند به خشکسالی مبتلا شدند، آنان به امید این که پیامبر به آنان جایزه‌ای بدهد به مدینه آمدند و به پیامبر گفتند: «ما ایمان آورده‌ایم»، بعضی از آنان از این که اسلام آورده‌اند بر پیامبر منت می‌گذاشتند.

تو می دانستی که آنان فقط «شهادتین» را گفته‌اند و به یگانگی تو و رسالت محمد ﷺ، شهادت داده‌اند، اما هنوز نور ایمان به دل‌های آنان وارد نشده است. برای همین تو از محمد ﷺ می خواهی تا به آنان چنین بگویی: «شما ایمان نیاورده‌اید ولی بگویید که مسلمان شده‌ایم. هنوز ایمان به قلب شما وارد نشده است، اگر شما از خدا و من که پیامبر او هستم، اطاعت کنید، خدا پاداش اعمال شما را به طور کامل می دهد که او بخشنده و مهربان است.»

آری، بین «اسلام» و «ایمان» تفاوت وجود دارد، همان‌گونه که بین «مسلمان» و «مؤمن» تفاوت وجود دارد.

مسلمان کسی است که «شهادتین» را بگوید:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.

کسی که این دو جمله را بر زبان جاری کند، مسلمان است، مال و جانش در امان است، مثل بقیه مسلمانان باید به او احترام گذاشت.

ولی ایمان مرحله‌ای بالاتر است، کسی که مسلمان شد و شهادتین را گفت باید به قرآن عمل کند، کار نیک انجام دهد، از گناهان و زشتی‌ها دوری کند و تقوا پیشه کند.

آری، ایمان نوری است که در قلب انسان وارد می شود و این نور سبب می شود انسان از گناهان دوری کند و کارهای نیک انجام دهد.

آن کسانی که نزد پیامبر آمدند و «شهادتین» گفتند، مسلمان شدند، اما هنوز راه زیادی تا ایمان داشتند.

حُجْرَات: آیه ۱۵

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ

يَرْتَابُوا وَيَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمْ
الصَّادِقُونَ ﴿١٥﴾

آن صحرانشینان که نزد پیامبر آمدند، نمی دانستند مؤمنان واقعی چه کسانی هستند، آن‌ها تصوّر می کردند اگر کسی «شهادتین» گفت، دیگر کار تمام است و او مؤمن شده است.

اکنون تو برای آنان از مؤمنان سخن می‌گویی، مؤمنان واقعی کسانی هستند که به یگانگی تو و پیامبر ایمان آورده‌اند و هرگز شک و تردیدی به دل راه ندادند و با مال و جان خود در راه دین تو جهاد کردند، آنان راستگو هستند زیرا با عمل به دین خدا نشان دادند که به قرآن، ایمان دارند.

حُجُرَات: آیه ۱۸ - ۱۶

قُلْ أَتَعْلَمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٦﴾ يَمُنُونَ
عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُ عَلَيْكُمْ أَنْ
هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٧﴾ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾

آن صحرانشینان نزد پیامبر آمدند و به پیامبر گفتند: «ما ایمان آوردیم»، آیا آنان می‌خواستند تو را از ایمان آوردن خود باخبر کنند؟ تو تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین است را می‌دانی و به همه چیز آگاه هستی.

آنان به خاطر این مسلمان شده بودند که بر پیامبر منت گذارند، اکنون از پیامبر می‌خواهی تا به آنان چنین بگویی: «برای اسلام آوردنتان بر من منت نگذارید. اگر شما واقعاً ایمان آورده باشید و راست بگویید، باید بدانید که

خدا بر شما مَنّت نهاده است که شما را به راه دین و ایمان هدایت کرده است، بدانید خدا اسرار پنهان آسمان‌ها و زمین را می‌داند و به اعمال شما بینایی کامل دارد».

آری، اگر نور ایمان به قلب کسی بتابد به رستگاری می‌رسد، این توهستی که پیامبر را برای هدایت مردم فرستادی تا آنان را از جهل و نادانی برهاند و به کمال و سعادت برساند.

قرآن و دین اسلام، بزرگ‌ترین نعمتی است که تو بر انسان‌ها ارزانی داشته‌ای، تو بر انسان‌ها مَنّت نهادی و اسباب کمال آنان را برایشان فراهم کردی، اگر این لطف تو نبود، آنان در جهل و نادانی سرگردان بودند.^(۶)

سوره ق

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۵۰ قرآن می‌باشد.
- ۲ - این سوره با حرف «ق» آغاز می‌شود، «قاف» یکی از حروف الفبا می‌باشد و خدا می‌خواهد به همه بفهماند که قرآن معجزه‌ای است که از این حروف ساده شکل گرفته است.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: دعوت به یکتاپرستی، پرهیز از بت‌پرستی، قیامت، نشانه‌های قدرت خدا، عذاب کافران در جهنّم، آفرینش آسمان‌ها و زمین، سفارش به صبر و استقامت...

ق: آیه ۳ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ ﴿١﴾
بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ
عَجِيبٌ ﴿٢﴾ أَئِنْدًا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ ﴿٣﴾

در ابتدا، حرف «قاف» را ذکر می‌کنی، قرآن معجزه‌ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است.

سپس به قرآن سوگند یاد می‌کنی، همان قرآن که کتابی باشکوه است، سخن تو این است: «به قرآن سوگند که روز قیامت، حق است».

مردم مکه بُت‌ها را می‌پرستیدند و به قیامت باور نداشتند، تو محمد ﷺ را برای هدایت آنان فرستادی و از او خواستی تا به آنان خبر دهد که در روز قیامت همه زنده می‌شوند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می‌آیند.

محمد ﷺ آنان را از عذاب روز قیامت ترساند، اما آنان وقتی سخن محمد ﷺ را شنیدند، تعجب کردند و گفتند: «محمد ﷺ سخنان عجیبی می‌گوید، چگونه

می شود که ما بعد از آن که مُردیم و به مِشتی خاک تبدیل شدیم، زنده شویم؟ چنین چیزی امکان ندارد».

ق: آیه ۴

قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِندَنَا كِتَابٌ

حَفِيفٌ ﴿٤﴾

آنان می گفتند: وقتی انسان می میرد، بدن او در خاک می پوسد و به خاک تبدیل می شود و جزء زمین می گردد، پس از مدتی، هر ذره ای از آن به گوشه ای از جهان پخش می شود، چه کسی می تواند این ذرات را جمع کند، اصلاً چه کسی می داند این ذرات کجا رفته اند؟

تو پاسخ آنان را این گونه می دهی: «من می دانم آنچه را که زمین از جسد آنان کم می کند و کتابی نزد من است که همه چیز در آن ثبت شده است». آری، تو به همه چیز آگاهی داری، می دانی که ذرات بدن هر انسانی در کجاست، تو در روز قیامت، با قدرت خود انسان ها را زنده می کنی، همه چیز در این جهان، در کتابی ثبت شده است و هیچ چیز گم نمی شود.

به راستی آن کتاب چیست؟

آن همان «لوح محفوظ» است که همه اتفاقات جهان در آن نوشته شده است.

ق: آیه ۵

بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ ﴿٥﴾

تو محمد ﷺ را برای مردم مکه فرستادی، اما آنان او را دروغگو خواندند، محمد ﷺ برای آنان قرآن را خواند و به آنان گفت: «اگر در این قرآن شک

دارید، یک سوره مانند آن را بیاورید»، ولی آنان هرگز نتوانستند چنین کاری کنند، آنان فهمیدند که قرآن، معجزه توست، حق را شناختند و آن را انکار کردند و برای همین در کار خود، سرگشته و حیران ماندند.

ق: آیه ۱۱ - ۶

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا
وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ ﴿٦﴾ وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَالْقَيْئَانَ فِيهَا
رَوَّاسِي وَأُنْبِتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿٧﴾ تَبَصَّرَةٌ وَذِكْرَى لِكُلِّ
عَبْدٍ مُنِيبٍ ﴿٨﴾ وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ
وَحَبَّ الْحَصِيدِ ﴿٩﴾ وَالتَّحْلُ بِاسْقَاتِ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ ﴿١٠﴾ رِزْقًا
لِّلْعِبَادِ وَأَخْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً مِثْلًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ ﴿١١﴾

چرا آنان به آسمان بالای سرشان نگاه نمی کنند تا ببینند که تو چگونه آن را بنا کردی و چگونه آن را با ستارگان زینت دادی، در این آسمان هیچ عیب و نقصی نیست و نشانه‌ای از قدرت توست.

زمین را گستردی و برای حفظ آرامش آن، بر روی آن کوه‌های محکم و استوار قرار دادی و انواع گیاهان سبز و خرم در آن رویاندی.

هر بنده‌ای که بخواهد به سوی تو بازگردد، وقتی به عظمت آسمان و زمین نگاه کند، بینش او افزون می شود و از آن پند می گیرد.

تو از آسمان باران پر برکت نازل می کنی و به وسیله آن باغ‌های میوه و دانه‌های گندم، جو و... می رویانی تا انسان‌ها از آن غذای خود را تهیه کنند، تو درختان بلند خرما را آفریدی که خوشه‌های منظمی پر از خرما دارند، همه این‌ها را تو آفریدی تا روزی انسان‌ها باشد.

چرا آنان به طبیعت نگاه نمی‌کنند؟ هر سال فصل زمستان زمین مرده است و گیاهی سبز نیست، فصل بهار که فرا می‌رسد، باران را از آسمان نازل می‌کند، آن وقت است که زمین را با گیاهان زنده می‌کند.

تو همان خدایی هستی که قدرت داری از خاکی که مرده بود و سرسبزی نداشت، این همه گیاهان را سبز کنی، رستاخیز نیز این‌گونه است. تو می‌توانی از همین خاک، مردگان را زنده کنی.

چرا بت پرستان چشم خویش را بر عجایب این دنیا بسته‌اند؟ در زمستان، درختان، چوبی خشکیده به نظر می‌آیند، چه کسی از این چوب، میوه‌های خوشمزه و زیبا بیرون می‌آورد؟ چه کسی دانه گندم را سبز می‌کند و کشتزاری را چنان پدیدار می‌سازد؟ دانه گندم در دل خاک است، وقت بهار که فرا می‌رسد، جوانه می‌زند و از دل خاک سر برمی‌دارد و رشد می‌کند. این‌ها همه نمونه‌هایی از قدرت توست.

ق: آیه ۱۴ - ۱۲

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ
وَتَمُودُ ﴿١٢﴾ وَعَادُ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ ﴿١٣﴾ وَأَصْحَابُ
الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدُ ﴿١٤﴾

محمد ﷺ بت پرستان را از آتش جهنم می‌ترساند و از آنان می‌خواست به یکتاپرستی روی آورند، اما آنان به او سنگ پرتاب می‌کردند و بر سرش خاکستر می‌ریختند و او را دروغگو می‌خواندند، اکنون تو از محمد ﷺ می‌خواهی بر این سختی‌ها صبر کنی، همه پیامبران با دشمنی‌ها و سختی‌هایی روبرو شدند، این چیز تازه‌ای نیست.

در اینجا از هشت گروه ستمگر نام می‌بری که همه به عذاب تو گرفتار شدند:
 ۱ - نوح علیه السلام را برای هدایت قومش فرستادی، اما آنان نوح علیه السلام را دروغگو شمردند، نوح علیه السلام سال‌های سال آنان را به یکتاپرستی فرا خواند، ولی فایده‌ای نکرد و سرانجام کافران در طوفان غرق شدند.

۲ - برای اصحاب «رس» پیامبری فرستادی. «رس» به معنای چاه می‌باشد، آنان درخت پرست بودند، درخت صنوبری را می‌پرستیدند، آنان به سخن پیامبر خود گوش نکردند و چاه عمیقی کردند و پیامبرشان را در چاه انداختند و سر چاه را بستند تا آن پیامبر شهید شد، پس از آن بود که تو آنان را هلاک کردی. (۷)

۳ - تو برای قوم «ثمود»، صالح علیه السلام را فرستادی، آنان از صالح علیه السلام شتری به عنوان معجزه خواستند، اما آنان شتر را کشتند و تو همه آنان را نابود کردی.

۴ - هود علیه السلام را برای قوم «عاد» فرستادی اما آنان سخن او را انکار کردند. تو هود علیه السلام و یارانش را نجات دادی و آن مردم را گرفتار تندبادهای سهمگین کردی و همه آنان از بین رفتند.

۵ - موسی علیه السلام را برای هدایت فرعون فرستادی، اما او نیز نافرمانی کرد و با موسی علیه السلام دشمنی کرد، تو به فرعون مهلت دادی، اما سرانجام مهلت او تمام شد و تو او و پیروانش را در رود نیل غرق نمودی.

۶ - لوط علیه السلام را برای هدایت مردم شهر «سُدوس» فرستادی، آنان به همجنس‌بازی رو آورده بودند، لوط علیه السلام آنان را از عذاب تو ترساند، ولی آن‌ها با او دشمنی کردند، سرانجام بارانی از سنگ‌های آسمانی را بر سر آن مردم ریختی و همه را نابود کردی.

۷ - شعیب علیه السلام را برای هدایت مردم شهر «ایکه» فرستادی، این شهر نام

دیگری هم داشت، بعضی‌ها آن شهر را به نام «مدین» می‌خوانند. آنان مردمی بُت‌پرست بودند و دچار انحراف اقتصادی شده بودند و در معامله با دیگران تقلب و کم‌فروشی می‌نمودند، آنان به سخنان شعیب علیه السلام گوش نکردند و عذاب آسمانی بر آنان فرود آمد و همگی نابود شدند.

۸- برای قوم تُبَع، پیامبری فرستادی، آنان مردمی بودند که در یمن زندگی می‌کردند. آنان تمدن بزرگ و قدرت و نیروی فراوان داشتند و بر سرزمین پهناوری حکومت می‌کردند، حکومت آنان از یمن تا هند بود، اما راه کفر را برگزیدند و سرانجام به عذابی آسمانی گرفتار شدند و نابود شدند. آن همه قدرت نتوانست آنان را از عذاب برهاند.^(۸)

همه این مردم پیامبران تو را دروغگو شمردند و به سخنان آنان ایمان نیاوردند و به عذاب تو گرفتار شدند.

ق: آیه ۱۵

أَفَعَيَّنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ

جَدِيدٍ ﴿۱۵﴾

کافران، قیامت را دروغ می‌پنداشتند و می‌گفتند وقتی ما به مشتی خاک و استخوان تبدیل شدیم، چه کسی می‌تواند ما را زنده کند؟ مگر تو از آفرینش نخستین، خسته و ناتوان شدی که بار دیگر نتوانی انسان‌ها را زنده کنی؟ هرگز چنین نیست.

چقدر این کافران نادانند، چرا قدری فکر نمی‌کنند؟ چرا آنان روز قیامت را باور ندارند و در شک و تردید هستند؟

وقتی تو قدرت داری انسان را از «هیچ» بیافرینی، قدرت داری که بار دیگر او را از مستی خاک و استخوان زنده کنی. تو هرگز از آفرینش انسان‌ها خسته نشدی، تو بر هر کاری توانا هستی، فقط کافی است اراده کنی و هر آنچه را که بخواهی، خلق کنی، قدرت تو بی‌پایان است، تو روز قیامت را برپا می‌کنی و همه را به قدرت خویش زنده می‌کنی و در آن روز است که اهل باطل زیان می‌بینند، کسانی که راه کفر را برگزیدند و از باطل پیروی کردند از سعادت محروم خواهند شد.

«خداوند هرگز از آفرینش نخستین، خسته و ناتوان نشده است».

چه رازی در این سخن نهفته است؟

من مدّت‌ها به این سخن فکر کردم تا این که به سخنی از امام باقر علیه السلام رسیدم، آن حضرت در سخن خود به این دو نکته مهم اشاره کرد:

۱- از زمان حضرت آدم علیه السلام تا کنون تقریباً هفت هزار سال می‌گذرد، اما قبل از آدم علیه السلام، روی زمین، هفت عالم وجود داشته است، هفت دنیا. هفت دوران. کسانی که در آن هفت دوران زندگی می‌کردند، از نسل آدم علیه السلام نبودند، خدا آدم علیه السلام را بعداً آفریده است.

وقتی این سخن امام باقر علیه السلام را خواندم، یک معما برایم حل شد، امروزه فسیل‌های انسانی پیدا شده‌اند که دانشمندان می‌گویند ۲۵ میلیون سال پیش روی زمین زندگی می‌کرده‌اند، من اکنون می‌دانم این فسیل‌ها از انسان‌هایی است که از نسل آدم علیه السلام نبوده‌اند.

۲- وقتی قیامت برپا شود، خدا همه انسان‌ها را زنده می‌کند و مؤمنان را به بهشت و کافران را به جهنم می‌برد. پس از آن، بار دیگر آفرینش جدیدی را

آغاز می‌کند.

خدا مردمانی را می‌آفریند که آنان دیگر زن و مرد ندارند، آنان در دنیای خود زندگی می‌کنند، این معنای این آیه است: «خداوند هرگز از آفرینش نخستین، خسته و ناتوان نشده است».

ق: آیه ۱۶

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا تَوْشِيْهُنَّ بِهٖ نَفْسُهُ وَنَحْنُ

أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ﴿١٦﴾

تو انسان را خلق کردی و از آنچه در دل او می‌گذرد، آگاه هستی، تواز و سوسه‌هایی که در دل او ایجاد می‌شود، با خبری. تو به انسان از رگ گردن او نزدیک‌تر هستی!

یک بار دیگر این جمله را می‌خوانم: خدا از «حبل‌الورید» به انسان نزدیک‌تر است».

«حبل‌الورید» چیست؟

رگی که به شکل طناب است، یعنی رگی که بسیار بزرگ است، بعضی آن را رگ گردن معنا کرده‌اند، اما من باید تلاش کنم معنای دقیق این جمله را بفهمم. در روزگاری که قرآن نازل شد، وقتی می‌خواستند بگویند که چیزی به آن‌ها بسیار نزدیک است، از «نزدیک‌تر از حبل‌الورید» استفاده می‌کردند، منظور آنان از حبل‌الورید، قلب انسان بود. آنان قلب را جایگاه روح می‌دانستند. من باید این آیه را این‌گونه معنا کنم: «خدا از روح من به من نزدیک‌تر است»، سپس چنین بگویم: «خدا از خود من به من نزدیک‌تر است».

ق: آیه ۱۸ - ۱۷

إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ

فَعَبِيدٌ ﴿١٧﴾ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿١٨﴾

اکنون به انسان خیر می دهی که همواره دو فرشته همراه او هستند، یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ و همه کارهای او را ثبت می کنند و نیز هر سخنی که او بر زبان بیاورد، آن دو فرشته آن را می نویسند.

آری، تو برای هر انسانی دو فرشته قرار داده ای و به آنان مأموریت داده ای تا گفتار و رفتار را بنویسند، یکی مأمور است تا اعمال و سخنان خوب را بنویسد، دیگری مأمور است تا اعمال و سخنان بد را بنویسد. آنان تا آخرین لحظه عمر انسان با او هستند و همه جا همراه او می باشند.

انسان هایی که راه کفر را برگزیده اند، به کجا می روند و به چه فکر می کنند؟ تو به آنان مهلت می دهی و آنان فکر می کنند که تو از کارشان بی خبری. اگر آنان تو را می شناختند می دانستند که تو بر همه چیز آگاه هستی، تو همه چیز را می دانی، اما برای این که در روز قیامت آنان نتوانند کارهای خود را انکار کنند، دو فرشته را مأمور هر کدام از آنان کرده ای تا در پرونده او، همه سخنان و کارهای او را بنویسند تا در روز قیامت پرونده شان را به دستشان دهی که آن را بخوانند.

ق: آیه ۱۹

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ

تَجِدُ ﴿١٩﴾

تو محمد ﷺ را برای هدایت مردم مکه فرستادی تا آنان را از بُت پرستی نجات دهد، اما آنان با محمد ﷺ دشمنی کردند و به سویس سنگ پرتاب کردند و او را دیوانه و جادوگر خواندند، تو به آنان مهلت دادی و در عذابشان شتاب نکردی، اما سرانجام لحظات سخت جان دادن کافر فرا می‌رسد، لحظاتی که او در اضطراب و ناآرامی شدید فرو می‌رود و دیگر نمی‌تواند سخنی بگوید. آری، این مرگ است که حقیقت را برای او آشکار می‌کند و او می‌فهمد که نتیجه راه کفر چیست، در آن لحظاتی که فرشتگان به او می‌گویند: «این همان مرگی است که تو از آن فرار می‌کردی».

در آن لحظات، فرشتگان پرده از چشم او برمی‌دارند و او شعله‌های آتش جهنم را می‌بیند و صحنه‌های هولناکی را در مقابل خود می‌یابد، فریاد و ناله‌های جهنمیان را می‌شنود، گرزهای آتش و زنجیرهایی از آتش و... وحشتی بر دل او می‌آید که گفتنی نیست.^(۹)

ق: آیه ۲۰

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعْدِ ﴿۲۰﴾

تو به اسرافیل که یکی از فرشتگان است، فرمان می‌دهی تا در «صور» بدمد و به راستی که روز قیامت، روز وعده عذاب برای کافران است. «صور» به معنای «شیپور» است. در روزگار قدیم، وقتی لشکری می‌خواست فرمان حرکت دهد، در شیپور می‌دمید و همه سربازان آماده حرکت می‌شدند. صور اسرافیل، ندای ویژه‌ای است که اسرافیل آن را در جهان طنین انداز می‌کند.

اسرافیل دو ندا دارد: در ندای اول، مرگ انسان‌هایی که روی زمین زندگی

می کنند، فرامی رسد. با این ندا روح کسانی که در برزخ هستند نیز نابود می شود، همه موجودات از بین می روند، فرشتگان هم نابود می شوند. سپس تو جان عزرائیل را هم می گیری. فقط و فقط تو باقی می مانی.

هر وقت که بخواهی قیامت را برپا کنی، ابتدا اسرافیل را زنده می کنی، او برای بار دوم در صور خود می دمد و فرشتگان زنده می شوند، انسان ها هم زنده می شوند و قیامت برپا می شود.

بزرگان مکه زنده شدن دوباره را دروغ می شمردند، اما وقتی اسرافیل برای بار دوم در صور خود بدمد به فرمان تو همه زنده می شوند، در آن روز هیچ کس فرصت جبران گذشته اش را ندارد، هیچ کس نمی تواند به دنیا بازگردد و کار نیک انجام دهد، آن روز، روز سختی برای آنان خواهد بود.

ق: آیه ۲۶ - ۲۱

وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ ﴿٢١﴾
لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَك فَبَصَرُك الْيَوْمَ
حَدِيدٌ ﴿٢٢﴾ وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ ﴿٢٣﴾ أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ
كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيذٍ ﴿٢٤﴾ مَتَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ ﴿٢٥﴾ الَّذِي جَعَلَ
مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَالْقِيَاءُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ ﴿٢٦﴾

در آن روز هم همراه هر انسانی دو فرشته خواهد بود، دو فرشته ای که در دنیا اعمال انسان را می نوشتند در روز قیامت نیز همراه او خواهند بود. آری، وقتی کافر از قبر سر برمی دارد، این دو فرشته به سراغ او می روند، یکی از آن ها مأمور است تا او را برای حسابرسی به پیشگاه عدل تو بیاورد و دیگری هم به کردار و گفتار او گواهی می دهد.

کافر صحنه‌های قیامت را که می‌بیند، وحشت می‌کند، فرشتگان به او می‌گویند: «تو از قیامت و رستاخیز، غافل بودی، امروز پرده از چشم تو برداشتیم و امروز چشم تو، بینا تر گردید».

آری وقتی کافر در دنیا بود، علاقه به دنیا و هوس‌های سرکش و آرزوها، او را دچار غفلت کرده بودند و بر چشم دل او پرده‌ای انداخته بودند و قیامت را دروغ می‌پنداشت، اما وقتی سر از خاک بردارد، دیگر پرده‌های غفلت کنار می‌رود و او دیگر نمی‌تواند قیامت را انکار کند، او عذاب تو را به چشم می‌بیند، تو فرمان می‌دهی تا فرشتگان او را به سوی جهنم ببرند، ترس و وحشت، تمام وجودش را فرا می‌گیرد، وقتی او به جهنم می‌رسد، درهای جهنم باز می‌شود و او آتش هولناک جهنم را می‌بیند.

شخص کافر، دچار ترس و وحشت می‌شود، فرشته‌ای که مأمور نوشتن گناهانش بوده است به او می‌گوید: «این عذاب، نتیجه گناهان توست که من آن را برای تو ثبت کرده‌ام». آن کافر هیچ سخنی نمی‌تواند بگوید، نه می‌تواند فرار کند، نه کسی به او کمک می‌کند.

همه کافران در کنار جهنم ایستاده‌اند، در کنار هر کدام از آنان، دو فرشته‌ای که در دنیا مأمور ثبت اعمال آن‌ها بوده‌اند، ایستاده‌اند. اینجاست که تو به فرشتگان فرمان می‌دهی تا هر کافر متکبری را در جهنم افکنند.

آن روز هر کافری که مردم را از کار خوب باز می‌داشت و به دیگران ستم می‌کرد، در آتش جهنم می‌سوزد، هر کافری که در شک و تردید بود و قیامت را دروغ می‌پنداشت و بُت‌ها را می‌پرستید، گرفتار شعله‌های آتش می‌شود.

آری، در کنار هر کافر، آن دو فرشته ایستاده‌اند و چون تو فرمان می‌دهی، کافر را در آتش می‌اندازند.

آیه ۲۴ این سوره، معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می‌کنیم. «بطنِ قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است: روزی پیامبر رو به یارانش کرد و این آیه را خواند و سپس چنین فرمود: «وقتی روز قیامت فرا می‌رسد، خدا همهٔ انسان‌ها را در صحرای قیامت جمع می‌کند، سپس من و علی را صدا می‌زند و به ما می‌گوید: شما دو نفر برخیزید و دشمنان خود را در آتش اندازید.» (۱۰)

وقتی این سخن پیامبر را شنیدم، به یاد مطلبی دیگر افتادم، اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد، هزار حج هم به جا آورد و سپس در کنار خانهٔ خدا مظلومانه به قتل برسد، با این همه، اگر ولایت اهل بیت علیهم‌السلام را انکار کند، خدا هیچ کدام از کارهای او را قبول نمی‌کند و او وارد بهشت نمی‌شود. (۱۱)

این سخن پیامبر است: «هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.» (۱۲)

معلوم می‌شود کسی که می‌خواهد به بهشت برود باید در راه راست قدم بردارد، اگر کسی با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و علی علیه‌السلام دشمن باشد از راه راست دور افتاده است و در روز قیامت هم جایگاهش آتش جهنم است.

ق: آیه ۲۹ - ۲۷

قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْعَمْتُهُ وَلَكِنْ كَانَتْ فِي
ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿٢٧﴾ قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ
بِالْوَعِيدِ ﴿٢٨﴾ مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿٢٩﴾

کافران که در آتش جهنم قرار می‌گیرند، شیطان را در آنجا می‌بینند و به او می‌گویند:

— ای شیطان! تو می‌گفتی که جهنم دروغ است، عذاب خدا دروغ است، روز قیامت دروغ است. چرا آن سخنان را گفتی؟

— من دروغ می‌گفتم، شما چرا به حرف من گوش دادید؟

— ای شیطان! به ما می‌گویی چرا به سخت گوش کردیم، مگر فراموش کرده‌ای؟ تو ما را مجبور به این کار کردی؟ تو باعث همه این عذاب‌ها و بدبختی‌های ما هستی.

— چنین سخن نگویند! من هرگز بر شما تسلطی نداشتم، من فقط شما را به سوی کفر فرا خواندم و شما مرا اجابت کردید، شما قدرت انتخاب داشتید، می‌توانستید سخنم را نپذیرید.

— ای شیطان! تو دروغگو هستی! (۱۳)

سخنان شیطان و کافران به نتیجه‌ای نمی‌رسد، در این هنگام شیطان با تو چنین سخن می‌گوید: «بارخدا یا! من آن‌ها را به عصیان و انداشتم، آن‌ها خود در گمراهی دوری بودند».

تو سخنان شیطان و کافران را می‌شنوی و به آنان می‌گویی: «در پیشگاه من با یکدیگر ستیزه نکنید، که من قبلاً وعده این عذاب را به شما داده بودم و با شما اتمام حجت کرده بودم، من به پیامبرانم گفتم تا به شما هشدار بدهند و سخن مرا به شما برسانند که هر کس راه کفر را در پیش گیرد، به این آتش گرفتار خواهد شد. اکنون این سخن من، تغییر نمی‌کند، شما راه کفر را پیمودید و این عذاب نتیجه کفر شماست، من هرگز به بندگانم کمترین ستمی روا نمی‌دارم».

ق: آیه ۳۰

يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ

مَزِيدٍ ﴿۳۰﴾

تو قسم یاد کرده‌ای که جهنم را از کافران پر کنی، در آن روز به مأموران جهنم خطاب می‌کنی و می‌گویی: «آیا جهنم از کافران پر شده است؟». آن مأموران در پاسخ می‌گویند: «بلی، جهنم پر شده است، آیا باز هم کافری هست که به جهنم انداخته شود؟». تو همه کافران را در جهنم انداختی و به عهد خود وفا کرده‌ای، دیگر هیچ کافری در صحرای قیامت نیست، همه آنان به عذاب گرفتار شده‌اند، همان عذابی که آن را دروغ می‌پنداشتند.

ق: آیه ۳۵ - ۳۱

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ ﴿۳۱﴾ هَذَا

مَا تُوْعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ ﴿۳۲﴾ مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ

وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ ﴿۳۳﴾ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ

الْخُلُودِ ﴿۳۴﴾ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ ﴿۳۵﴾

اکنون می‌خواهی از سرنوشت مؤمنان سخن بگویی، در روز قیامت فرمان می‌دهی تا بهشت را نزدیک مؤمنان آورند، آن وقت است که دیگر بهشت با مؤمنان فاصله‌ای ندارد، مؤمنان نگاهشان به بهشت می‌افتد، فرشتگان به آنان می‌گویند: «این پاداشی است که وعده آن را به شما داده‌اند، این بهشت برای هر بنده‌ای است که توبه می‌کرد و به پیمان خدا وفا می‌کرد، این بهشت برای

کسی است که از خدایی که به چشم دیده نمی شود، بیم داشت و با قلبی خاشع و نالان به درگاه خدا رو می کرد».

اینجاست که فرشتگان به مؤمنان می گویند: «به سلامت وارد بهشت شوید، امروز روز آغاز زندگی همیشگی شما می باشد، هر آنچه بخواهید در بهشت برای شما فراهم است، خدا به شما نعمت هایی می دهد که به فکر هیچ کس نرسیده است».

ق: آیه ۳۷ - ۳۶

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَّجِيصٍ ﴿٣٦﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ ﴿٣٧﴾

مردم مکه محمد ﷺ را دروغگو خواندند و به قرآن ایمان نیاوردند، محمد ﷺ آنان را از عذاب تو ترساند، به راستی که تو پیش از آنان، انسان های زیادی را عذاب نمودی، انسان هایی که راه کفر را برگزیدند، از مردم مکه قوی تر بودند و شهرهای مختلف را فتح کرده بودند، وقتی عذاب تو فرا رسید، هیچ چیز نتوانست آنان را نجات دهد و هیچ راه فراری نیافتند و همگی نابود شدند. به راستی چرا مردم مکه به قرآن ایمان نیاوردند؟ چرا سخن حق را انکار کردند؟ چرا از سرگذشت کسانی که به عذاب گرفتار شدند، پند نگرفتند؟ به راستی که در سرگذشت آنان پند و موعظه است برای کسی که عاقل باشد یا گوش دل فرا بدهد و توجه کامل کند.

ق: آیه ۴۰ - ۳۸

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا

فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ ﴿٣٨﴾ فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ
وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ ﴿٣٩﴾ وَمِنَ
الَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ ﴿٤٠﴾

محمد ﷺ برای مردم مکه از روز قیامت سخن می‌گفت و از آنان می‌خواست دست از بُت‌پرستی بردارند، بعضی می‌گفتند: «محمد دیوانه است، او می‌گوید ما بعد از مرگ، زنده می‌شویم، چه کسی می‌تواند ما را بار دیگر زنده کند؟ وقتی ما مُردیم به مشتی خاک تبدیل می‌شویم و هرگز زنده نمی‌شویم». وقتی محمد ﷺ این سخنان آنان را شنید، اندوهناک شد، اکنون تو با او چنین سخن می‌گویی: «ای محمد! آنان خیال می‌کنند که من نمی‌توانم آنان را بار دیگر زنده کنم، آیا آنان فراموش کرده‌اند که من آسمان‌ها و زمین و آنچه در بین آنان است را در شش دوران آفریدم و این کار برای من سخت و خستگی‌آور نبود، من که چنین قدرتی دارم و این‌گونه جهان را آفریدم، هرگز زنده کردن آنان برایم سخت نیست» (۱۴)

آری، اگر کافران در آفرینش آسمان‌ها، ستارگان و... فکر کنند به قدرت تو پی می‌برند، تو خدایی هستی که این همه قدرت داری، زنده کردن انسان‌ها برای تو، کار سختی نیست!

در آیه ۳۸ برایم گفتمی که جهان را در شش دوران آفریدی و این کار برای تو سخت و خستگی‌آور نبود.

به راستی منظور تو از این سخن چیست؟

تو می‌خواهی دروغ یهودیان را ثابت کنی، یهودیان بر این باورند که وقتی

جهان را آفریدی، خسته شدی و برای استراحت، یک پای خود را بر روی پای دیگر انداختی!

این چه سخن باطلی است که آنان می‌گویند؟
 آنان تو را نشناختند، عظمت تو را درک نکردند و ویژگی‌های یک انسان را به تو دادند و در جهل و نادانی خود گرفتار شدند. (۱۵)
 تو بالاتر از این سخنان کفرآمیز هستی! تو جسم نداری، تو خسته نمی‌شوی، قدرت تو بی‌پایان است. تو خدای یگانه‌ای!!

یهودیان آن سخن نابجا را گفتند، تو به محمد ﷺ چنین فرمان می‌دهی: «ای محمد! بر سخنان این مردم شکیبایی کن و قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب، تسبیح و ستایش مرا به جای آور، همچنین پاسی از شب و بعد از سجده‌ها نیز مرا تسبیح بگو!».

آری، از محمد ﷺ می‌خواهی تو را به پاکی یاد کند و «سبحان الله» بگوید.
 سبحان الله!

«پاک و منزّه است خدا».

یهودیان گفتند که تو وقتی جهان را آفریدی، خسته شدی و پا روی پا انداختی، من وقتی «سبحان الله» می‌گویم، در واقع، فریاد می‌زنم که این سخنان باطل است.

سبحان الله!

تو خدای یکتا هستی و هیچ همتایی نداری، تو هیچ کدام از ویژگی‌ها و صفات مخلوقات خود را نداری.

من می دانم که نباید تو را به چیزی تشبیه کنم و همه صفات و ویژگی هایی را که در بین مخلوقات می بینم باید از تو نفی کنم. وقتی من به تو فکر می کنم، اول باید از عمق وجودم اعتراف کنم که تو بالاتر از هر چیزی می باشی که به ذهن من می آید. اگر برای تو جسم فرض کنم، اگر برای تو، مکان و زمان فرض کنم، این خدایی است که من در ذهن خود ساخته ام. تو خدای یگانه ای، تو بودی که زمان و مکان را آفریدی، تو بالاتر از آن هستی که به زمان یا مکان توصیف شوی. همه ویژگی هایی که من در آفریده ها می بینم، برای تو عیب و نقص حساب می شود، تو از هر عیب و نقصی پاک و منزّه هستی.

تو خدای من هستی، به هیچ کس ظلم نمی کنی. جاهل نیستی، ناتوان نیستی، هرگز از بین نمی روی.

همه این صفات در «سبحان الله» گنجانده شده است. یک «سبحان الله» می گویم و معنای آن هزار جمله است. باگفتن این واژه، تو را از تمام عیب ها و نقص ها دور می دانم. (۱۶)

قرآن از پیامبر می خواهد تا قبل از طلوع و قبل از غروب و در پاسی از شب او را به پاکی یاد کند. سؤالی به ذهن من می رسد: منظور از این وقت ها چیست؟

وقتی بررسی می کنم، می فهمم که در اینجا به نمازهای واجب پنج گانه اشاره شده است، در نماز، انسان ذکر «سبحان الله» را بارها تکرار می کند و خدا را حمد و ستایش می نماید.

اکنون مناسب است که این سه وقت را شرح دهیم:

۱- قبل از طلوع آفتاب: منظور نماز صبح است که از اذان صبح تا طلوع آفتاب وقت خواندن آن است.

۲- قبل از غروب آفتاب: منظور نماز ظهر و عصر می باشد که از ظهر تا غروب آفتاب وقت خواندن آن است.

۳- پاسی از شب: منظور نماز مغرب و عشاء می باشد که از اول شب تا نصف شب وقت خواندن آن است.

این سه وقت را دانستم که به نمازهای پنج گانه اشاره دارد، اما در آیه ۴۰ خدا از پیامبر می خواهد «بعد از سجده ها» هم او را تسبیح کند، منظور از این سخن چیست؟ منظور از سجده ها در اینجا، نمازهای مستحبی می باشد که به آن «نافله» می گویند.

بعد از نماز مغرب، مستحب است که دو نماز خوانده شود که هر کدام دو رکعت می باشند، به این نماز، «نافله مغرب» می گویند و ثواب بسیار زیادی دارد. در اینجا به این نماز، اشاره شده است. آری، قرآن از پیامبر می خواهد این نماز را بخواند و این گونه خدا را تسبیح و ستایش کند. (۱۷)

ق: آیه ۴۵ - ۴۱

وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ
 قَرِيبٍ ﴿٤١﴾ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ
 الْخُرُوجِ ﴿٤٢﴾ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ ﴿٤٣﴾ يَوْمَ
 تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ ﴿٤٤﴾ نَحْنُ
 أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ
 وَعِبِدِ ﴿٤٥﴾

وقتی محمد ﷺ برای بُت پرستان از روز قیامت سخن می‌گفت، آنان می‌گفتند: «محمد خواب پریشان دیده است که این سخنان را می‌گوید، او دروغگویی بیش نیست».

تو از محمد ﷺ می‌خواهی تا در برابر سخنان آنان صبر کنی، تو به آنان مهلت می‌دهی و در عذابشان شتاب نمی‌کنی، اما سرانجام روز قیامت فرا می‌رسد و آن روز برای آنان، روز سختی خواهد بود. تو از محمد ﷺ می‌خواهی منتظر روزی باشی که ندا دهنده‌ای از جایی بسیار نزدیک ندا می‌دهد. آن ندا دهنده، همان اسرافیل است که در صور می‌دمد.

اسرافیل دو بار در صور خود می‌دمد، در صور اول، که نزدیک برپایی قیامت است همه می‌میرند و نابود می‌شوند.

وقتی تو می‌خواهی قیامت را برپا کنی، اسرافیل را زنده می‌کنی و او در صور خود می‌دمد، این همان صیحه آسمانی است با هدفی خاص که در همه جا می‌پیچد و همه آن را می‌شنوند.

روز قیامت، روزی است که همه زنده می‌شوند و از قبرهای خود خارج می‌شوند. تو همان خدایی هستی که زنده می‌کنی و می‌میرانی، تو بر هر کاری توانا هستی، انسان‌ها را زنده می‌کنی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می‌آیند.

آری، تو فرمان می‌دهی و زمین شکافته می‌شود، همه به سرعت از قبرها خارج می‌شوند و همه در صحرای قیامت جمع می‌شوند، به راستی که زنده کردن و جمع کردن انسان‌ها برای تو، کاری آسان است.

تو به رفتار همه بندگان آگاهی داری، تو می‌دانی که کافران به محمد ﷺ چه سخنان ناروایی نسبت دادند، محمد ﷺ آنان را از عذاب قیامت ترساند و آنان

او را دیوانه و دروغگو خواندند، تو از محمد ﷺ می خواهی که وظیفه خود را انجام دهد و پیام تو را به انسانها برساند.

آری، محمد ﷺ وظیفه ندارد که کافران را به اجبار، مؤمن کند، وظیفه او تنها رساندن پیام تو است و بس! تو از او می خواهی تا با قرآن، کسانی که از عذاب قیامت می ترسند را پند و موعظه کند، کسانی که به قیامت ایمان دارند، از آن روز بیم دارند و به فکر این هستند که توشه ای برای آن روز آماده کنند.

تو از محمد ﷺ می خواهی تا آن کافران را به حال خود رها کند، آنان اسیر تعصب و لجاجت شده اند، سخن گفتن با آنان فایده ای ندارد، مهم این بود که حق برای آنان آشکار شود و پیام حق به گوش آنان برسد، وقتی آنان تصمیم گرفته اند که ایمان نیاورند، باید دیگر آنها را به حال خود رها کرد.^(۱۸)

سوره ذاریات

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۵۱ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «ذاریات» به معنای بادهایی است که ابرها را به حرکت درمی‌آورند. در آیه اول این سوره به این بادها سوگند یاد شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده‌اند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: حقّ بودن روز قیامت، پاداش مؤمنان بهشت است، ویژگی مؤمنان (نماز شب، صدقه دادن و...)، اشاره به ماجرای هلاکت قوم لوط و قوم ثمود، هدف از خلقت انسان...

ذاریات: آیه ۶ - ۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَالذَّارِیَاتِ
ذُرُوًّا ﴿۱﴾ فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا ﴿۲﴾ فَالْجَارِیَاتِ یُسْرًا ﴿۳﴾
فَالْمُقْسِمَاتِ أَمْرًا ﴿۴﴾ إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ ﴿۵﴾ وَإِنَّ الدِّیْنَ
لَوَاقِعٌ ﴿۶﴾

می‌خواهی از روز قیامت سخن بگویی تا انسان‌ها به فکر آن روز باشند، قیامت، حق است، سخن تو نیز جز حق و راستی نیست، تو نیاز به سوگند نداری، اما می‌خواهی کافران را از خواب غفلت بیدار کنی. آنان راه کفر و انکار را می‌پیمایند و به سخن محمد ﷺ ایمان نمی‌آورند و او را دروغگو می‌خوانند، پس با آنان چنین سخن می‌گویی:

ای انسان‌ها! سوگند به بادهایی که ابرها را به حرکت درمی‌آورند. سوگند به ابرهایی که باران‌های تند و انبوه را با خود به همراه دارند و به همه جا روانه می‌شوند و کار پخش باران در سرزمین‌ها را انجام می‌دهند، بدانید که

روز قیامتی که به شما وعده داده‌ام، راست است، آن روز، روز پاداش و کیفر است و سرانجام فرا می‌رسد.

سخن از روز قیامت است و قرآن به باد و باران سوگند یاد می‌کند، چه رازی در این باد و باران است؟ تو از انسان‌ها می‌خواهی تا به طبیعت نگاه کنند، هر سال فصل زمستان زمین مرده است و گیاهی سبز نیست، فصل بهار که فرا می‌رسد، تو بادها را می‌فرستی تا ابرها را به حرکت درآورند، تو به وسیله باد، ابرها را به سرزمین‌های بی‌گیاه می‌بری و باران را از آسمان نازل می‌کنی، آن وقت زمین را با گیاهان زنده می‌کنی و انواع گیاهان زیبا و سرور آفرین می‌رویانی.

تو همان خدایی هستی که قدرت داری از خاکی که مرده بود و سرسبزی نداشت، این همه گیاهان را سبز کنی، رستاخیز این‌گونه است. تو می‌توانی از همین خاک، مردگان را زنده کنی.

کسانی که قیامت را انکار می‌کنند، چرا چشم بر عجایب این دنیا بسته‌اند؟ چرا قدری فکر نمی‌کنند؟ تو به باد و باران قسم یاد می‌کنی تا شاید آنان از خواب غفلت بیدار شوند.

ذاریات: آیه ۱۴ - ۷

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُوبِ ﴿٧﴾ إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ
 مُخْتَلِفٍ ﴿٨﴾ يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ ﴿٩﴾ قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ ﴿١٠﴾
 الَّذِينَ هُمْ فِي عَمْرَةٍ سَاهُونَ ﴿١١﴾ يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ ﴿١٢﴾
 يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ ﴿١٣﴾ ذُوقُوا فَتَنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ
 تَسْتَعْجِلُونَ ﴿١٤﴾

اکنون به آسمان سوگند یاد می‌کنی، همان آسمانی که آن را با ستارگان زینت داده‌ای، به آسمان قسم یاد می‌کنی که کافران دربارهٔ قیامت اختلاف نظر دارند و هر کدامشان سخنی می‌گویند، یکی می‌گوید: «وقتی مردیم و به مشتی خاک تبدیل شدیم، چه کسی ما را زنده می‌کند»، دیگری می‌گوید: «اگر پدران ما زنده شوند، ما به قیامت ایمان می‌آوریم»، عده‌ای دیگر می‌گویند: «محمّد از قیامت ما را می‌ترساند، او خواب ترسناک دیده است که چنین می‌گوید».

این سخنانی است که آنان بر زبان می‌آورند، اما نمی‌دانند هر کس به روز قیامت ایمان نیاورد، خود را از سعادت محروم کرده است.

کسانی که درباره قیامت، آن سخنان بی‌پایه و بی‌اساس را می‌گویند، از رحمت تو بی‌بهره‌اند، آنان در جهل و نادانی به سر می‌برند.

آن کافران از محمّد ﷺ می‌پرسیدند: «روز قیامت، کی فرا می‌رسد؟ تو می‌گویی ما در آن روز، عذاب می‌شویم، پس چرا آن عذاب، فرا نمی‌رسد؟ ما تا به کی باید صبر کنیم؟»، آنان این سخنان را می‌گفتند و می‌خندیدند و این‌گونه محمّد ﷺ را مسخره می‌کردند، اما آنان باید بدانند که سرانجام روز قیامت فرا می‌رسد و آنان به آتش جهنّم گرفتار می‌شوند و در آن می‌سوزند.

در آن روز هیچ کس آنان را یاری نخواهد کرد، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آنها می‌اندازند و آنها را با صورت بر روی زمین می‌کشاند و به سوی جهنّم می‌برند. وقتی آنان آتش سوزان جهنّم را می‌بینند، هراسان می‌شوند و صدای ناله‌هایشان بلند می‌شود، آن وقت است که فرشتگان به آنان می‌گویند: «عذاب خود را بچشید، این همان چیزی است که برای فرا رسیدن آن شتاب داشتید».

ذاریات: آیه ۱۹ - ۱۵

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٥﴾
 أَخْذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ ﴿١٦﴾ كَانُوا
 قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ ﴿١٧﴾ وَبِالْأَشْحَارِ هُمْ
 يَسْتَغْفِرُونَ ﴿١٨﴾ وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ ﴿١٩﴾

از سرانجام کافران سخن گفتمی، اکنون از سرانجام مؤمنان پرهیزکار می‌گویی، در روز قیامت، مؤمنان در باغ‌های بهشتی در کنار نهرها و چشمه‌سارها خواهند بود و نعمت‌های زیبایی که تو به آنان عطا می‌کنی را با خشنودی می‌گیرند.

من دوست دارم بدانم آنان در دنیا چه کردند که بهشت را پاداش آنان قرار دادی؟

آنان در دنیا نیکوکار بودند و کمی از شب را می‌خوابیدند و در سحرگاهان، نماز شب می‌خواندند و در نماز از تو طلب بخشش می‌نمودند.

آنان قدری از مال خود را برای کمک به فقیران و نیازمندان می‌دادند. (۱۹)

آری، آنان هم به عبادت تو توجه داشتند و هم به خلق تو!

شب‌ها در تاریکی شب که همه در خواب بودند، به نماز می‌ایستادند و روزها هم به دنبال کسب و کار بودند تا ثروتی به دست آورند، آنان کسب حلال را عبادت می‌دانستند و وقتی ثروتی به دست می‌آوردند، مقداری از آن را به نیازمندان می‌دادند.

* * *

ذاریات: آیه ۲۲ - ۲۰

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ ﴿٢٠﴾
 وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٢١﴾ وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا

تُوْعَدُونَ ﴿۲۲﴾

کافرانی که روز قیامت را دروغ می‌پندارند، چرا به قدرت تو فکر نمی‌کنند؟ اگر آنان اهل فکر بودند، می‌فهمیدند که زنده کردن مردگان، برای تو کاری ندارد، تو خدای توانا هستی و هر چه اراده کنی بر آن توانایی داری. روی زمین، نشانه‌های قدرت تو برای اهل یقین هست، کوه‌ها، دره‌ها، دشت‌ها، رودها، چشمه‌ها و... همه نشانه‌ای از قدرت توست. اگر من به جسم و جان خود نیز دقت کنم، نشانه‌های زیادی از قدرت تو را می‌یابم. تو باران را از آسمان فرو می‌فرستی، این باران است که سبب رشد گیاهان و درختان می‌شود و روزی انسان‌ها از آن به دست می‌آید، آنچه از خیر و خوبی و رحمت به بندگانت وعده دادی از آسمان نازل می‌گردد.

* * *

ذاریات: آیه ۲۳

فَوَرَّبِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ

تَنْطِقُونَ ﴿۲۳﴾

در آیه ۶ چنین خواندم: «بدانید که روز قیامتی که به شما وعده داده شده است، راست است، آن روز، روز پاداش و کیفر است و سرانجام فرا می‌رسد». سپس از بهشت و جهنم مطالبی خواندم، از نعمت‌هایی که به مؤمنان می‌دهی و از عذابی که در انتظار کافران است، اکنون سخن خود را این‌گونه ادامه می‌دهی: «قسم به من که خدای آسمان و زمین هستم که قیامت، حق و حقیقت است و در آن شکی نیست».

به راستی چه چیزی برای انسان، خیلی واضح و روشن است؟
توانایی سخن گفتن!

انسان سخن می‌گوید، هیچ کس در این توانایی، شک ندارد، این مطلب یقینی است، قیامت هم این‌گونه است، هیچ شکی در آن وجود ندارد، در آن روز، همه انسان‌ها زنده می‌شوند، این مطلب، واضح و روشن است.
وقتی انسانی سخن می‌گوید، به سخن گفتن خود یقین دارد و هیچ وقت شک نمی‌کند که آیا می‌تواند سخن بگوید یا نه، این مطلب برای او بسیار واضح است، روز قیامت، عدالت تو را تکمیل می‌کند، اگر قیامت نباشد، چه فرقی میان خوب و بد است؟ بعضی در این دنیا، به همه ظلم می‌کنند و به حق دیگران تجاوز می‌کنند و زندگی راحتی برای خود دست و پا می‌کنند و پس از مدتی می‌میرند، پس کی باید نتیجه ظلم خود را ببینند؟
آنان که روز قیامت و معاد را انکار می‌کنند، می‌گویند انسان پس از مرگ، نیست و نابود می‌شود و همه چیز برای او تمام می‌شود. چگونه ممکن است سرانجام انسان‌های خوب با سرانجام انسان‌های بد، یکسان باشد؟ اگر قیامت نباشد، عدالت تو بی‌معنا می‌شود، تو هرگز بر بندگان ظلم نمی‌کنی، برای همین قیامت را حتماً برپا می‌کنی. در برپایی قیامت، هیچ شکی نیست.

ذاریات: آیه ۳۰ - ۲۴

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَبِّفِ إِبرَاهِيمَ
الْمُكْرَمِينَ ﴿٢٤﴾ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ
مُنْكَرُونَ ﴿٢٥﴾ فَرَاغَ إِلَى أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعَجَلٍ سَمِينٍ ﴿٢٦﴾ فَقَرَّبَهُ
إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿٢٧﴾ فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ
وَبَشِّرُوهُ بِنَلَامٍ عَلَيْهِ ﴿٢٨﴾ فَأَقْبَلَتْ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ
وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ ﴿٢٩﴾ قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ إِنَّهُ هُوَ
الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ﴿٣٠﴾

مردم مکه به سخنان محمد ﷺ ایمان نیاوردند، اکنون می خواهی برای آنان از سرگذشت شهر «سُدوس» سخن بگویی، تو لوط ﷺ را برای هدایت آنان فرستادی، اما آنان به سخن او گوش ندادند و به گناهان زشت خود ادامه دادند، آن مردم دچار انحراف جنسی شده بودند، آنان اولین گروهی بودند که به همجنس بازی رو آورده بودند، لوط ﷺ آنان را از این کار زشت نهی می کرد،

اما آنان به سخن او اعتنا نمی کردند، لوط علیه السلام به آنان وعده عذاب تو را داد و آن‌ها او را مسخره کردند.

تو به آنان مهلت دادی، اما سرانجام عذاب آنان فرا رسید، تو فرشتگان را به زمین فرستادی تا آنان را نابود کنند. تو فرمان دادی تا آن فرشتگان ابتدا نزد ابراهیم علیه السلام بروند و به او مژده فرزند بدهند.

ابراهیم علیه السلام با ساره ازدواج کرده بود، سال‌های سال از زندگی آنان گذشته بود و تو به آن‌ها فرزندی نداده بودی. سرانجام ابراهیم علیه السلام از زن دیگری به نام «هاجر» دارای پسری به نام «اسماعیل» شد.

تو به ابراهیم علیه السلام امر کرده بودی تا اسماعیل علیه السلام و مادرش هاجر را به مکه ببرد، ابراهیم علیه السلام آنان را به مکه برد و کعبه را بازسازی کرد و آن‌ها در آنجا ماندند.

ابراهیم علیه السلام به فلسطین بازگشت، محل زندگی او فلسطین بود و او در کنار ساره زندگی می کرد، ابراهیم علیه السلام دلش می خواست تا از ساره هم فرزندی داشته باشد، این حاجتی بود که ابراهیم علیه السلام بارها از تو خواسته بود. اکنون تو می خواهی به او بشارت پسری به نام «اسحاق» را بدهی، پسری که از نسل او «بنی اسرائیل» پدید خواهد آمد.

این داستان مهمانان ابراهیم علیه السلام است: فرشتگان به شکل انسان ظاهر شده بودند، آنان نزد ابراهیم علیه السلام آمدند و به او سلام کردند، ابراهیم علیه السلام در جواب گفت: «سلام بر شما! من شما را نمی شناسم»، اما ابراهیم علیه السلام بسیار مهمان‌نواز بود، او در خانه گوساله‌ای داشت، ابراهیم علیه السلام آن را کشت. همسرش گوشت آن را کباب کرد و ابراهیم علیه السلام آن را برای مهمانانش آورد.

ابراهیم علیه السلام سر سفره کنار مهمانان خود نشست، اما هر چه منتظر شد دید آن‌ها دست به سوی غذا دراز نمی کنند، پس به آنان گفت: «چرا غذا نمی خورید؟»،

ابراهیم علیه السلام قدری صبر کرد، اما باز هم آنان غذا نخوردند. ابراهیم علیه السلام حدس زد که آنان نمی‌خواهند از نان و نمک او بخورند و این نشانه خوبی نبود، اگر کسی از غذای دیگری بخورد، به قول معروف «نمک‌گیر» می‌شود و دیگر به میزبان خود صدمه‌ای نمی‌زند، وقتی ابراهیم علیه السلام دید که مهمانان غذای او را نمی‌خورند، بدگمان شد و فکر کرد که آنان قصد بدی دارند.

اینجا بود که مهمانان به او گفتند: «ای ابراهیم! نگران نباش! ما فرستادگان خدا هستیم و تو را به پسری دانا بشارت می‌دهیم».

ساره، همسر ابراهیم علیه السلام در پذیرایی مهمانان، او را کمک می‌کرد، وقتی ابراهیم علیه السلام با فرشتگان سخن می‌گفت، ساره ایستاده بود، او هم در تعجب بود که چرا مهمانان از این غذا نمی‌خورند که این سخن فرشتگان را شنید، ساره از شگفتی فریادی زد و از تعجب دستش را به صورتش زد و گفت: «من زنی پیر و نازا هستم، چگونه می‌شود در این سن فرزندی بزایم؟».

فرشتگان به او گفتند: «خدای تو چنین خواسته است و هر کار او از روی حکمت است و او به همه چیز دانا است».

ذاریات: آیه ۳۷ - ۳۱

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿۳۱﴾
 قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ﴿۳۲﴾ لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِن
 طِينٍ ﴿۳۳﴾ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ ﴿۳۴﴾ فَأَخْرَجْنَا مَنْ
 كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۳۵﴾ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ
 الْمُسْلِمِينَ ﴿۳۶﴾ وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ
 الْأَلِيمَ ﴿۳۷﴾

ابراهیم علیه السلام فهمید که مهمانان او فرشتگان تو هستند و مژده‌ای را که به او و همسرش دادی، شنید و بسیار خوشحال شد، او به آنان رو کرد و گفت: «شما برای چه کاری آمده‌اید؟».

آنان در جواب گفتند: «ما برای عذاب قومی گناهکار آمده‌ایم تا بارانی از سنگ بر سر آنان بریزیم، سنگ‌هایی که از طرف خدا برای هلاک آنان، نشان شده است».

فرشتگان با او خداحافظی نمودند و از فلسطین به سوی سرزمین سدوس حرکت کردند، لوط علیه السلام در مزرعه خود در خارج از شهر مشغول کشاورزی بود، فرشتگان نزد او رفتند و مهمان او شدند، آن‌ها به او خبر دادند که برای عذاب این مردم گناهکار آمده‌اند.

این قانون توست، وقتی می‌خواهی عذاب را نازل کنی، ابتدا مؤمنان را نجات می‌دهی، مؤمنان آن شهر را هم نجات دادی، اما در آن شهر فقط اهل یک خانه، مؤمن بودند، آن هم خانه لوط علیه السلام.

آری، در آن شهر فقط لوط علیه السلام و دختران او مؤمن بودند، نیمه شب که فرا رسید، آنان از شهر دور شدند، اما زن لوط علیه السلام در شهر ماند چون او از کافران بود. سرانجام عذاب تو فرا رسید، به قدرت خود، شهر را زیر و رو کردی و بارانی از سنگریزه بر آنان نازل کردی، سنگریزه‌هایی که نشانه‌هایی داشتند و معلوم بود سنگ عذاب هستند.

خرابه‌های آن شهر، نشانه‌ای است برای آنان که از عذاب دردناک تو می‌هراسند، آری این عاقبت کار کسانی بود که گناه کردند و از فرمان تو سرپیچی نمودند.

آیا همسر لوط علیه السلام، مادر دختران او بود؟

لوط علیه السلام با زنی مؤمن ازدواج کرده بود و از او دخترانی داشت که آنها هم مؤمن بودند. آن زن مؤمن از دنیا رفت، پس از آن، لوط علیه السلام با زن دیگری ازدواج کرد اما آن زن به او کفر ورزید، در واقع همسر لوط علیه السلام که به عذاب گرفتار شد، نامادری دختران لوط علیه السلام بود. (۲۰)

ذاریات: آیه ۴۰ - ۳۸

وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ
بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٣٨﴾ فَتَوَلَّىٰ بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿٣٩﴾
فَأَخَذْنَاهُ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿٤٠﴾

اکنون از فرعون یاد می‌کنی، تو موسی علیه السلام را با معجزات آشکاری به سوی او فرستادی تا او را از کفر و سرکشی برهاند، وقتی موسی علیه السلام با فرعون سخن گفت، فرعون سخنان او را انکار کرد. فرعون به درباریان خود رو کرد و گفت: «این مرد یا جادوگر است یا دیوانه».

آری، فرعون به سرکشی خود ادامه داد، تو هم چند سالی به او مهلت دادی، اما سرانجام مهلت او به پایان رسید و او و همه سپاهیان را با قدرت خود در رود «نیل» غرق کردی، فرعون در آخرین لحظه عمر، خود را سرزنش کرد و از اعمال خود پشیمان شد، اما وقتی که عذاب تو بیاید، پشیمانی دیگر سودی ندارد.

ذاریات: آیه ۴۲ - ۴۱

وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ
الْعَقِيمَ ﴿٤١﴾ مَا تَدْرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ ﴿٤٢﴾

از سرنوشت قوم «عاد» سخن می‌گویی، تو هود علیه السلام را برای هدایت آنان فرستادی، آنان جمعیت زیادی داشتند و دارای ثروت فراوانی بودند و همه بت پرست بودند، آنان پیامبر خود را دروغگو خواندند و به او ایمان نیاوردند و سرانجام تندبادی شدید و هولناک را فرستادی، تندبادی که به هر چه می‌وزید، آن را در جا خشک و نابود می‌کرد. این‌گونه بود که همه کافران، نابود شدند.

ذاریات: آیه ۴۵ - ۴۳

وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ
 حِينٍ ﴿٤٣﴾ فَعْتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ
 يَنْظُرُونَ ﴿٤٤﴾ فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُتَّصِرِينَ ﴿٤٥﴾

تو به قوم «ثمود» نعمت‌های زیادی دادی، آنان از سلامتی و قدرت و روزی فراوان بهره‌مند بودند. تو صالح علیه السلام را برای هدایت آنان فرستادی، اما آنان دست به دست هم دادند و شتر صالح علیه السلام را که معجزه او بود، کشتند. اینجا بود که صالح علیه السلام به آنان گفت: «فقط چند روز دیگر، مهلت خوش‌گذرانی دارید، به زودی عذاب آسمانی فرا می‌رسد»، تو به آنان سه روز فرصت دادی، شاید توبه کنند و از گناهان خویش پشیمان شوند.

ولی آنان به راه خود ادامه دادند و عصیان کردند، پس از سه روز، تو عذاب را بر آنان نازل کردی، صاعقه‌ای آنان را فراگرفت، آنان خیره خیره نگاه می‌کردند و قدرت دفاع از خود را نداشتند، آنان چنان بر زمین می‌افتادند که قدرت بلند شدن نداشتند و نمی‌توانستند از کسی یاری بطلبند، عذاب تو آن قدر شدید بود که قدرت ناله و فریاد را از آنان گرفت و همه نابود شدند.

البته در میان قوم «عاد» و «ثمود»، گروهی اندک بودند که به پیامبران تو ایمان آورده بودند و پرهیزکار بودند، تو قبل از آن که عذاب فرارسد، آنان را نجات دادی. (۲۱)

ذاریات: آیه ۴۶

وَقَوْمٌ نُوحٍ مِنْ قَبْلِ إِيَّاهُمْ كَانُوا قَوْمًا

فَاسِقِينَ ﴿۴۶﴾

تو نوح علیه السلام را برای هدایت قومش فرستادی، اما آنان نیز نوح علیه السلام را دروغگو خواندند، نوح علیه السلام سال‌های سال آنان را به یکتاپرستی فرا خواند، ولی فایده‌ای نکرد و سرانجام کافران در طوفان غرق شدند.

ذاریات: آیه ۴۹ - ۴۷

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا

لَمُوسِعُونَ ﴿۴۷﴾ وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ ﴿۴۸﴾ وَمِنْ

كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿۴۹﴾

تو آسمان را با دست قدرت خویش برافراشتی که تو بر این کار توانایی! (۲۲)

زمین را گستریدی و به راستی که چه نیکو آن را گسترانیدی، تو به قدرت خود، موجودات را جفت آفریدی، این‌ها همه نشانه‌های عظمت توست که برای انسان‌ها ذکر می‌کنی، باشد که پند گیرند.

در اینجا از زوجیت همه موجودات سخن گفتی، انسان‌ها صدها سال گمان

می کردند که زوجیت فقط در انسان و حیوانات و برخی گیاهان مثل خرما وجود دارد، ولی امروزه ثابت شده است که همه گیاهان نر و ماده دارند و با گرده افشانی میوه می دهند.

همچنین دانشمندان می گویند همه موجودات جهان از اتم تشکیل شده اند. اتم هم از ذراتی همانند الکترون و پروتون تشکیل شده است. الکترون، بار الکتریکی منفی دارد. پروتون، بار الکتریکی مثبت دارد، همچنین پروتون درون هسته اتم است و الکترون دور هسته اتم می چرخد. بعضی ها بر این باورند که منظور از «زوجیت»، مثبت و منفی بودن ذرات اتم می باشد.

ذاریات: آیه ۵۳ - ۵۰

فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ
 مُّبِينٌ ﴿۵۰﴾ وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ
 مُّبِينٌ ﴿۵۱﴾ كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا
 سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿۵۲﴾ أَتَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَآغُونَ ﴿۵۳﴾

اکنون از محمد ﷺ می خواهی تا از مردم مکه بخواید که از عذاب تو بگریزند و به سوی مهربانی تو بروند، چرا آنان پرستش تو را رها کرده اند و خدایان دروغین را می پرستند؟ به راستی فقط تو شایسته پرستش هستی!

محمد ﷺ با مردم سخن گفت، گروهی به او ایمان آوردند، اما بزرگان مکه او را دروغگو خواندند و با او دشمنی کردند، تو از محمد ﷺ می خواهی تا آنان را با زبانی شیوا از عذاب روز قیامت بترساند، وظیفه محمد ﷺ این است که پیام تو را به آنان برساند و از ایمان نیاوردن آنان، اندوهناک نشود، زیرا تو انسانها را در انتخاب راه خود آزاد گذاشتی، اگر تو اراده کنی که همه مردم ایمان

بیاورند، همه ایمان می آورند، اما آن ایمان دیگر از روی اختیار نخواهد بود، بلکه از روی اجبار خواهد بود. تو اراده کرده‌ای که هر کس به اختیار خود ایمان را برگزیند.

وقتی تو به انسان‌ها اختیار دادی، طبیعی است که گروهی از انسان‌ها، راه کفر را انتخاب می‌کنند، آری، وقتی محمد ﷺ این قانون تو را دانست، دیگر از ایمان نیاوردن کافران حسرت و اندوه به خود راه نداد.

همه پیامبرانی که قبل از محمد ﷺ آمدند با دشمنی کافران روبرو شدند، آنان نیز پیامبران خود را جادوگر و دیوانه خواندند.

این ماجرای همه انسان‌های کافر در طول تاریخ بود، همه آنان پیامبران خود را جادوگر و دیوانه خواندند.

به راستی آیا آنان همدیگر را به این سخن سفارش کرده بودند؟

نه. خیلی از آنان همدیگر را ندیده بودند، اما سخن آنان، یکی بود، زیرا آنان مردمی طغیانگر بودند. این روحیه طغیانگری آنان بود که سبب شد آنان پیامبران را جادوگر و دیوانه بخوانند، آنان می‌خواستند به لذت‌ها و شهوت‌های خود برسند و پیامبران را مانع خود می‌دانستند، پس آنان را جادوگر و دیوانه می‌خواندند.

ذاریات: آیه ۵۵ - ۵۴

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ ﴿۵۴﴾ وَذَكِّرْ

فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۵۵﴾

محمد ﷺ قرآن را برای همه مردم می‌خواند، گروهی که حق طلب بودند به قرآن ایمان آوردند، ولی گروهی دیگر حق را شناختند و به آنان کفر ورزیدند،

آنان اسیر لجاجت‌ها و تعصب‌های خود شده بودند، اکنون تو از محمد ﷺ می‌خواهی تا آنان را به حال خود رها کند زیرا او با همه آنان، اتمام حجت کرده است و دیگر در خور نکوهش نخواهد بود، او به وظیفه‌اش عمل کرده است، تو از او می‌خواهی تا مؤمنان را پند و موعظه کند، زیرا پند و موعظه، مؤمنان را سود می‌دهد، مؤمنان وقتی موعظه را می‌شنوند به رستگاری و سعادت رهنمون می‌شوند.

ذاریات: آیه ۵۸ - ۵۶

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا
لِيَعْبُدُونِ ﴿۵۶﴾ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ
يُطْعَمُونِ ﴿۵۷﴾ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ﴿۵۸﴾

در آن زمان، انسان‌هایی که ثروت زیادی داشتند، بردگانی برای خود تهیه می‌کردند، بردگان برای آنان در مزرعه کار می‌کردند، غذا می‌پختند و کارهای آنان را انجام می‌دادند.

اگر کسی از ثروتمندی سؤال می‌کرد: «چرا این همه برده خریده‌ای؟»، او در جواب می‌گفت: «من این بردگان را خریده‌ام تا کارهای مرا انجام دهند، من نیاز به آن‌ها داشتم».

اکنون سؤالی به ذهن من می‌رسد: تو برای چه بندگانت را آفریدی؟ جواب این سؤال را در اینجا می‌خوانم: تو جن‌ها و انسان‌ها را آفریدی تا از آنان بنخواهی که بندگی تو را کنند و تو را بپرستند، تو هرگز از بندگانت چیزی نمی‌خواهی، تو به چیزی نیاز نداری، نه از بندگانت روزی می‌خواهی و نه از آنان می‌خواهی که تو را اطعام کنند و غذا دهند، تو بی‌نیاز هستی، تو خدای

روزی دهنده و صاحب قدرت هستی، اگر بندگانت را به عبادت خود می خوانی، برای این است که آنان به کمال برسند.
 آری، سعادت و رستگاری بندگانت در این است که تو را عبادت کنند و به فرمان تو گوش دهند، تو پیامبران را فرستادی تا راه بندگی را به همه نشان دهند، البته تو هیچ کس را مجبور به ایمان نمی کنی، تو به همه ما اختیار دادی و ما باید خودمان راه خود را انتخاب کنیم.

ذاریات: آیه ۶۰ - ۵۹

فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِثْلَ ذُنُوبِ
 أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿۵۹﴾ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ
 الَّذِي يُوعَدُونَ ﴿۶۰﴾

محمد ﷺ از بزرگان مکه خواست تا از بُت پرستی دست بردارند و آنان را از عذاب جهنم ترسانند، اما آنان سخن او را دروغ پنداشتند و به او گفتند: «ای محمد! اگر راست می گویی آتش جهنم را برای ما بفرست»، آری، کافران این گونه از بندگی تو رو برگرداندند و به خود ستم نمودند، آنان نیز مانند امت های قبل، سرمایه و جودی خویش را تباه کردند و سهم بزرگی از عذاب روز قیامت خواهند داشت، پس لازم نیست برای عذاب شتاب کنند.
 تو به آنان مهلت می دهی اما مهلت دادن به این معنا نیست که تو از کار آنان خبر نداری، در روز قیامت همه آنان برای حسابرسی در پیشگاه تو حاضر می شوند و تو آنان را به آنچه انجام داده اند، آگاه می سازی!
 پس وای بر آنان که کافر شدند از آن روز سختی که پیامبران به آنان وعده می دهند! وای به حال آنان در روز قیامت!

روز قیامت برای آنان روز سختی خواهد بود، هیچ کس آنان را یاری نخواهد کرد، فرشتگان زنجیرهای آهنین برگردن آنها می اندازند و آنها را با صورت بر روی زمین می کشانند و به سوی جهنم می برند.

وقتی آنان آتش سوزان جهنم را می بینند، هراسان می شوند و صدای ناله هایشان بلند می شود، آن وقت است که تو به آنان می گویی: «بچشید عذاب آتشی را که آن را دروغ می پنداشتید».^(۲۳)

سوره طُور

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۵۲ قرآن می‌باشد.
- ۲ - در آیه اول این سوره به کوه «طور» سوگند یاد شده است، همان کوهی که در صحرای سینا قرار دارد و موسی علیه السلام در آنجا به پیامبری رسید. برای همین این سوره را به این نام خوانده‌اند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: عذاب کافران در روز قیامت، پاداش مؤمنان در بهشت، نعمت‌های زیبای بهشتی، اعتقادات باطل بُت‌پرستان، سفارش به صبر و استقامت...

طُور: آیه ۷ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالطُّورِ ﴿١﴾ وَكِتَابٍ
مَسْطُورٍ ﴿٢﴾ فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ ﴿٣﴾ وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ﴿٤﴾
وَالسَّافِرِ الْمَرْفُوعِ ﴿٥﴾ وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ ﴿٦﴾ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ
لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾

می‌خواهی از روز قیامت سخن بگویی تا انسان‌ها به فکر آن روز باشند،
قیامت، حق است، سخن تو نیز جز حق و راستی نیست، اما برای این که
انسان‌ها از خواب غفلت بیدار شوند، چنین می‌گویی:

سوگند به کوه طور! (همان کوهی که در صحرای سینا قرار دارد و موسی علیه السلام
در آنجا به پیامبری رسید).

سوگند به تورات، همان کتاب آسمانی که تو بر موسی علیه السلام نازل کردی، پیروان
او، تورات را بر ورق‌هایی نوشتند و آن را به شکل طومار درآوردند. آن‌ها
وقتی می‌خواستند تورات را بخوانند، آن را باز می‌کردند و می‌خواندند.

سوگند به «بیت معمور»!

سوگند به دریاها که وقتی قیامت برپا شود برافروخته می شوند و به جوش می آیند که عذاب روز قیامت برای کافران، حتمی است.
آری، تو به کوه طور، تورات، بیت معمور و دریاهاى جوشان سوگند یاد می کنی که قیامت حق است و دروغ نیست.

در آیه ۳ به «بیت معمور» سوگند یاد می شود.

«بیت معمور» به معنای «خانه آباد» است، خدا روی زمین، کعبه را برای انسان ها قرار داده است تا دور آن طواف کنند، او برای فرشتگان نیز، خانه ای همانند کعبه در آسمان ها قرار داده است که نام آن، «بیت معمور» است، فرشتگان گروه گروه به طواف آن می پردازند و این گونه خدا را عبادت می کنند. این خانه در آسمان ها و درست در بالای کعبه قرار دارد و فقط فرشتگان از آن خبر دارند. (۲۴)

طور: آیه ۱۶ - ۸

مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ﴿۸﴾ يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ
مَمُورًا ﴿۹﴾ وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا ﴿۱۰﴾ فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
لِلْمُكَدِّبِينَ ﴿۱۱﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ ﴿۱۲﴾ يَوْمَ
يُدْعُونَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَا ﴿۱۳﴾ هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا
تُكَدِّبُونَ ﴿۱۴﴾ أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿۱۵﴾ اضْلَوْهَا
فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ ﴿۱۶﴾

وقتی عذاب قیامت فرا رسد، هیچ چیز نمی تواند مانع آن شود. در آن روز، کافران، هیچ راه نجات و فراری نخواهند داشت. روز قیامت روزی است که آسمان، سخت به جنب و جوش می افتد، خورشید خاموش می شود، ستارگان از مدار خود خارج می شوند، آسمان در هم پیچیده می شود، کوه ها از جا کنده می شوند و متلاشی می شوند. پس وای بر کافران در روز قیامت!

وای بر آنان که عذاب سختی در انتظارشان است، آنان در این دنیا، قرآن را دروغ می شمارند و غرق در هوسرانی و خوشگذرانی هستند، اما در روز قیامت فرشتگان آنان را کشان کشان به سوی آتش جهنم می برند و به آنان می گویند: «این همان آتشی است که شما آن را تکذیب می کردید، آیا به یاد دارید که قرآن را جادو می دانستید، قرآن از این جهنم سخن گفت، اکنون بگویند آیا این جهنم جادوست؟ شما جهنم را باور نداشتید، آیا اکنون هم آن را باور ندارید؟».

کافران به آتش جهنم نگاه می کنند، شعله های آتش زبانه می کشد، آنان هراسان می شوند و صدای ناله هایشان بلند می شود، آنان می دانند که این آتش، حقیقت است و جادو نیست، آن وقت است که فرشتگان به آنان می گویند: «در این آتش وارد شوید و بسوزید، صبر و بی صبری برای شما یکسان است، شما هرگز از آن رهایی نمی یابید، این آتش چیزی جز نتیجه کارهای خود شما نیست».

طُور: آیه ۲۱ - ۱۷

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ ﴿۱۷﴾ فَآكِهِمْ

بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿١٨﴾ كُلُوا وَاشْرَبُوا
هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾ مُتَّكِنِينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ
وَرَوَّحْنَاهُمْ بِخُورٍ عَيْنٍ ﴿٢٠﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ
بِإِيمَانٍ آلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ
أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ ﴿٢١﴾

از سرنوشت کافران سخن گفتمی، اما مؤمنان در روز قیامت در باغ‌های بهشتی، غرق نعمت‌های زیبای تو خواهند بود، آنان از نعمت‌های بهشتی لذت می‌برند و از عذاب جهنم به دور می‌باشند.

فرشتگان به آنان می‌گویند: «بخورید و بیاشامید، گوارای وجودتان باد، این نعمت‌ها، پاداش کارهای نیکوی شماست». مؤمنان بر تخت‌هایی که کنار هم نهاده شده‌اند، تکیه می‌زنند.

تو مردان مؤمن را به همسری زنان بهشتی درشت‌چشم در می‌آوری که به آنان «حورالعین» می‌گویند.

نعمت بزرگ دیگر این است که انسان فرزندان باایمان خود را در بهشت کنار خود ببیند و از انس با آنان لذت ببرد، پس تو فرزندان مؤمنان را نزد آنان می‌رسانی و از پاداش نیک آن مؤمنان چیزی کم نمی‌کنی. آری، بعضی از افرادی که به تو ایمان داشتند و در ایمان، از پدران و مادران مؤمن خود پیروی کردند، ولی کوتاهی‌هایی داشته‌اند، تو به احترام پدر و مادرشان، آنان را می‌بخشی و کنار پدران و مادرانشان می‌رسانی.

البته تو هرگز از پاداش پدران و مادران چیزی کم نمی‌کنی، اعمال هر کس، همراه خود اوست، تو از لطف و کرم خویش، فرزندان آنان را می‌بخشی و

آنان را در کنار پدران و مادرانشان قرار می‌دهی. تو این کار را برای شادی دل پدران و مادران می‌کنی.

امام صادق علیه السلام دربارهٔ روز قیامت سخن می‌گفت و سخنش به اینجا رسید: وقتی روز قیامت فرا رسد، ندا دهندۀ ای ندا می‌دهد: «ای مردم! چشم‌های خود را پایین بیندازید که فاطمه علیها السلام می‌خواهد از صحرای قیامت عبور کند»، همه چشم خود را پایین می‌گیرند و فاطمه علیها السلام در حالی که دوازده هزار فرشته او را همراهی می‌کنند به سوی بهشت حرکت می‌کند. در این هنگام خدا فرشته‌ای را می‌فرستد تا این پیام را به فاطمه علیها السلام برساند: «ای فاطمه! هر چه می‌خواهی از من بخواه تا به تو عطا کنم».

فاطمه علیها السلام در جواب می‌گوید: «بارخدا یا! تو نعمت را بر من تمام کردی و بهشت را به من عطا کردی، از تو می‌خواهم تا اجازه دهی تا فرزندانم و هر کسی که فرزندان مرا دوست دارد را شفاعت کنم».

اینجاست که خدا به فاطمه علیها السلام اجازه می‌دهد تا فرزندانش و هر کس که فرزندان را دوست دارد، شفاعت نماید، با شفاعت او گروه زیادی به بهشت وارد می‌شوند و از نعمت‌های بهشتی بهره‌مند می‌شوند.

آن روز است که معنای آیه ۲۱ این سوره آشکار می‌شود: «من فرزندان مؤمنان را نزد آنان می‌رسانم و از پاداش نیک آن مؤمنان چیزی کم نمی‌کنم». آری، خدا از پاداش فاطمه علیها السلام چیزی کم نمی‌کند ولی به احترام او، فرزندان و دوستان فرزندان او را به بهشت وارد می‌کند. (۲۵)

به راستی منظور از «فرزندان فاطمه» چه کسانی می‌باشند؟

یازده فرزند فاطمه علیها السلام به مقام امامت رسیدند (امام حسن، امام حسین، امام

سجّاد... مهدی (عج)، آنان که نیاز به شفاعت ندارند، خدا به آنان مقام عصمت داده است، پس معلوم می‌شود آن فرزندان فاطمه (عج) که روز قیامت شفاعت می‌شوند، کسانی هستند که از نسل فاطمه (عج) می‌باشند هر چند میان آنان و فاطمه (عج)، نسل‌های زیادی فاصله باشد، ما امروزه به آنان «سادات» می‌گوییم، خوشا به حال کسی که «سادات» را به احترام فاطمه (عج) دوست داشته باشد.

طور: آیه ۲۸ - ۲۲

وَأَمْدَدْنَاَهُمْ يَفَاكِهَةً وَلَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢٢﴾
 يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَّا لَعْوُ فِيهَا وَلَا تَأْتِيمُ ﴿٢٣﴾ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ
 غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ ﴿٢٤﴾ وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ
 يَتَسَاءَلُونَ ﴿٢٥﴾ قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ ﴿٢٦﴾ فَمَنْ
 اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَّانَا عَذَابَ السَّمُومِ ﴿٢٧﴾ إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ
 هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ ﴿٢٨﴾

سخن از اهل بهشت بود، تو برای آنان از انواع میوه‌ها و گوشت‌های لذیذ، هر چه میل داشته باشند، فراهم می‌کنی، آنان جام‌های نوشیدنی‌های پاک را (که مستی آور نمی‌آورد و سبب یاوه‌گویی و گناه نمی‌شود)، دست به دست می‌گردانند و دور آنان، جوانانی برای خدمت، گردش می‌کنند، آن جوانان از زیبایی همچون مروارید پوشیده در صدف هستند.

اهل بهشت رو به یکدیگر می‌کنند و از گذشته خود سؤال می‌کنند و می‌گویند: «آیا به یاد دارید که ما در میان اهل خود، خدا ترس بودیم و خدا هم بر ما منت نهاد و ما را از عذاب و آتش جهنم نجات داد، ما در دنیا خدا را می‌پرستیدیم چون می‌دانستیم او خدایی است که خیر خواه و مهربان است».

* * *

در آیه ۲۴ از «غلمان» سخن به میان آمده است. غلمان، جوانانی هستند که خدمت‌گزاران مؤمنان هستند.

روزگاری که قرآن نازل شد، بیشتر برده‌ها سیاه‌پوست بودند و بعضی از آنان پیر بودند، هر ثروت‌مندی تعدادی برده داشت و آن برده‌ها خدمت او را می‌کردند، قرآن می‌گوید: خدمت‌گزاران بهشتی، سیاه‌پوست نیستند، بلکه آنان زیبا و جوان هستند و توانایی انجام هر کاری را دارند.

در اینجا لازم می‌بینم که نکته‌ای را ذکر کنم: بعضی وقتی به این آیه رسیده‌اند، چنین گفته‌اند: «زنانی که در این دنیا مؤمن بوده‌اند وقتی به بهشت می‌روند با چند تن از آن غلمان ازدواج می‌کنند».

این سخن هیچ دلیل معتبری ندارد. در هیچ آیه و حدیث معتبری از ازدواج زنان مؤمن با غلمان سخنی گفته نشده است.

من دقت کرده‌ام، کسانی که این سخن را گفته‌اند، همه مرد بودند! گویا آنان فقط شرایط روحی مرد را در نظر گرفته‌اند. هر کس که گوهر وجودی زن را نشناسد، ممکن است چنین سخنی را بنویسد، اما چندشوهری، مخالف طبیعت زن است!

کاش یک زن پیدا می‌شد و برای این آیه، تفسیری می‌نوشت! خدا زن را این‌گونه آفریده است که دوست دارد یک مرد را دوست بدارد و تنها به او عشق بورزد.

زنی که از فطرت خود دور نشده است چنین احساس پاکی دارد. در بهشت، فطرت پاک زن به دنبال چنین چیزی است. او هرگز چیزی غیر از این را طلب نمی‌کند! این احساسی است که هر زن درک می‌کند.

* * *

روزی با یکی از کسانی که از چندشوهری در بهشت سخن می‌گفت، روبرو شدم، او می‌دانست که من این سخن را قبول ندارم، پس گفت: «آیا قبول داری خدا قول داده است که در بهشت هر چه بخواهند به آنان بدهد». من در جواب گفتم: «بله. این مطلب در آیه ۳۱ سوره نحل ذکر شده است». او گفت: «اگر زنی، چندشوهری را بخواهد، چه می‌گویی؟».

قدری فکر کردم و سپس به او گفتم:

— اگر یکی از مؤمنان بخواهد که خون بدنش را بخورد، چه می‌گویی؟

— کدام انسان عاقل چنین اراده‌ای می‌کند؟ هرگز اهل بهشت چنین چیزی را نمی‌خواهند.

— برای چه؟

— چون این کار بر خلاف فطرت انسان است.

— دوست من! چندشوهری هم برخلاف فطرت زن است! تو مرد هستی و دوست داری چند زن داشته باشی، اما زن با مرد خیلی تفاوت دارد. این را بفهم! هر زنی که فطرت سالمی داشته باشد، هرگز چنین خواهسته‌ای ندارد. وقتی من این سخن را گفتم، او به فکر فرو رفت و دیگر چیزی نگفت. (۲۶)

* * *

اکنون درباره وضعیت زنان در بهشت می‌نویسم: خدا در روز قیامت زنان مؤمن را به بهشت می‌برد، آنان جوان می‌شوند و خدا به آنان زیبایی عجیبی می‌دهد، به گونه‌ای که از همه حورالعین‌ها زیباتر به نظر می‌آیند و خدا به آنان اختیار می‌دهد که با یک مرد مؤمن ازدواج کنند.

زنی که هرگز در دنیا ازدواج نکرده است، خدا در بهشت او را به ازدواج یکی

از مردان مؤمن در می آورد.

اگر زنی در دنیا ازدواج کرده باشد، ولی شوهر او در روز قیامت در جهنم باشد، خدا آن زن مؤمن را به ازدواج یکی از مردان مؤمن در می آورد.
اگر زنی در دنیا چند بار ازدواج کرده باشد و همه شوهران او در روز قیامت در بهشت باشند، آن زن حق انتخاب دارد و می تواند یکی از آنان را انتخاب کند و به همسری او دربیاید. (۲۷)

طُور: آیه ۲۹

فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا

مَجْنُونٍ ﴿۲۹﴾

از بهشت و جهنم سخن گفتمی، سرگذشت مؤمنان و کافران را بیان کردی، اکنون از محمد ﷺ می خواهی تا انسان ها را پند دهد و آنان را از خواب غفلت بیدار کند، درست است که کافران محمد ﷺ را «کاهن» و «دیوانه» خطاب می کنند، اما به لطف تو، محمد ﷺ نه کاهن است و نه دیوانه!

«کاهن» کیست؟

کاهن همان «غیب گو» است، کسی که حوادث آینده را پیش گوئی می کند، کاهن با جن ها (شیطان ها) ارتباط می گیرد و اطلاعاتی درباره آینده به دست می آورد، ولی همیشه این پیش گوئی ها، درست از آب در نمی آید.
وقتی محمد ﷺ برای مردم مکه قرآن می خواند و از حوادث روز قیامت خبر می داد، آن ها به او می گفتند: «ای محمد! تو غیب گو هستی»، آنان این سخن ناروا را می گفتند، محمد ﷺ پیامبر توست، او هرگز با شیاطین ارتباط ندارد.
محمد ﷺ قرآن می خواند، قرآنی که از شیاطین بدگوئی می کند و آنان را اهل

جهنم می‌داند، چگونه ممکن است که شیاطین با او در ارتباط باشند؟ اگر محمد ﷺ از آینده و از حوادث روز قیامت سخن می‌گوید، برای این است که او با «وحی» ارتباط دارد، تو این سخنان را بر قلب او نازل می‌کنی.

طور: آیه ۳۲ - ۳۰

أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُّ بِهِ رَبِّبِ
 الْمُنُونِ ﴿٣٠﴾ قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَرَبِّصِينَ ﴿٣١﴾ أَمْ
 تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ بَهْدًا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاعُونَ ﴿٣٢﴾

بزرگان مکه درباره محمد ﷺ چنین گفتند: «محمد شاعری است که ما انتظار مرگش را می‌کشیم»، آنان تصور می‌کردند که قرآن، شعر است و به همین خاطر گروهی جذب قرآن شده‌اند، آنان می‌پنداشتند که وقتی محمد ﷺ بمیرد، دین و آیین او هم از یادها خواهد رفت.

اکنون تو از محمد ﷺ می‌خواهی تا به آنان چنین بگویی: «در انتظار باشید که من هم با شما در انتظارم. شما منتظر مرگ من هستید و من هم منتظر عذابی که به آن گرفتار می‌شوید».

آری، آنان در انتظار خیال خام خود هستند، با این سخنان ناروا نمی‌توانند حق را نابود کنند، به راستی آیا عقلشان به آنان می‌گوید که چنین بگویند یا از جهل، مردمی سرکش شده‌اند؟ انسان عاقل که با حق دشمنی نمی‌کند، اینان اگر عقل داشتند با محمد ﷺ این‌گونه دشمنی نمی‌کردند، آنان اسیر جهل و نادانی شده‌اند.

طور: آیه ۳۴ - ۳۳

أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٣﴾ فَلْيَأْتُوا

بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ اِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ﴿۳۴﴾

آنان می گویند: «قرآن ساخته ذهن محمد است، او خودش این سخنان را می گوید و آن را به خدا نسبت می دهد»، این چه سخن باطلی است که آنان می گویند، این سخنان بهانه است، آنان گرفتار لجاجت شده اند و ایمان نمی آورند.

محمد ﷺ بارها به آنان گفته است: «اگر در قرآن شک دارید، سوره ای مانند آن بیاورید». پس چرا این کار را نکردند؟

آنان قرآن را حاصل اندیشه محمد ﷺ می دانند، اگر راست می گویند، پس سخنی همانند آن بیاورند، اگر قرآن، سخن یک انسان است، پس دیگر انسان ها هم باید بتوانند مانند آن را بیاورند.

ابوسفیان، رئیس کافران مکه، سه بار به جنگ پیامبر آمد، او هزینه های زیادی برای این جنگ ها صرف کرد، بهترین سربازانش در این جنگ ها کشته شدند، به راستی اگر او می توانست یک سوره مانند قرآن بیاورد، آیا لازم بود این همه برای جنگ هزینه کند؟

او که رئیس قبیله قریش بود، می توانست همه دانشمندان عرب را جمع کند و از آنان بخواهد یک سوره مانند قرآن بیاورند، اگر کسی می توانست یک سوره مانند قرآن بیاورد، دیگر آبرویی از اسلام باقی نمی ماند و پیامبر

شکست خورده بود. به راستی چرا ابوسفیان این کار را نکرد؟ اکنون بیش از ۱۴۰۰ سال از ظهور اسلام می‌گذرد، دشمنان زیادی برای نابودی اسلام تلاش نموده‌اند، چرا آنان به جای این همه زحمت، یک سوره کوچک مانند قرآن نمی‌آورند؟ جوابش معلوم است، هیچ انسانی نمی‌تواند این کار را بکند، قرآن، معجزه خداست، چه کسی می‌تواند مانند آن را بیاورد؟ هر کس که در قرآن تفکر کند، می‌فهمد قرآن، نوشته بشر نیست، پس به قرآن ایمان می‌آورد.

طور: آیه ۳۶ - ۳۵

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ
الْخَالِقُونَ ﴿۳۵﴾ أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَّا
يُوقِنُونَ ﴿۳۶﴾

مردم مکه بُت‌هایی را می‌پرستیدند که آن‌ها را از سنگ تراشیده بودند و در مقابل آن‌ها به سجده می‌افتادند، آنان چقدر نادان بودند! چرا قدری فکر نمی‌کردند؟ به راستی چه کسی انسان‌ها را آفریده است؟ آیا آنان خیال می‌کنند که انسان، آفریننده‌ای ندارد؟ آیا می‌پندارند که انسان، خودش را خلق کرده است؟ اگر چنین است پس چرا مرگ سراغ انسان می‌آید؟ چرا انسان نمی‌تواند مرگ را از خود دور کند؟

آیا این آسمان‌ها و زمین را انسان خلق کرده است؟

هرگز چنین نیست، آنان تو را نشناختند و این گونه به راه کفر رفتند.

طُور: آیه ۳۸ - ۳۷

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَيْبِكَ أَمْ هُمْ
الْمُسَيِّطُونَ ﴿۳۷﴾ أَمْ لَهُمْ سُلْمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلَيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ
بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿۳۸﴾

مردم مکه می گفتند: «چرا محمد پیامبر شده است؟ چرا یکی از ثروتمندان ما پیامبر نشد؟»، آنان به محمد ﷺ حسادت می ورزیدند و این سخنان را می گفتند.

به راستی آیا گنج های رحمت تو در دست آنها بود که هر کس را می خواستند پیامبر کنند؟ مگر آنان چقدر قدرت و توانایی داشتند؟ آنان می گفتند: «خدا به ما فرمان داده است که بُت ها را بپرستیم»، این چه سخن باطلی است!

چرا آنان این گونه دروغ می گفتند؟

تو هرگز انسان ها را به بُت پرستی فرا نخوانده ای، پس چرا آنان چنین دروغ هایی را می یافتند؟

آیا آنان ادعا داشتند که وحی بر آنان نازل می شود؟

یا نردبانی داشتند که به آسمان ها بروند و سخنان فرشتگان را بشنوند؟ کسی که چنین ادعایی دارد باید دلیل روشنی بیاورد.

آنان هرگز دلیلی بر این سخن خود نداشتند و هرگز سخن فرشتگان را نشنیده بودند.

طُور: آیه ۳۹

أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْبُنُونَ ﴿۳۹﴾

مردم مکه گرفتار خرافات شده بودند، گروهی از آنان، فرشتگان را دختران خدا می دانستند و آنان را می پرستیدند.

آنان همواره دوست داشتند که فرزندشان پسر باشد و دختر را برابر با خواری و ذلت می دانستند، بُت پرستان دختر داشتن را برای خود ننگ می دانستند، ولی باور داشتند که تو دختر داری!

تو از محمد ﷺ خواستی تا با آنان چنین سخن بگوید: «ای مردم! آیا سهم خدا، دختر است و سهم شما پسر؟ شما دختر داشتن را ننگ و عیب می دانید، اگر واقعاً داشتن دختر عیب و ننگ است، چرا فرشتگان را دختران خدا می دانید؟».

تو دختران را نه تنها مایه عیب و ننگ قرار ندادی، بلکه آنان را مایه برکت و رحمت قرار داده‌ای، اما در اینجا با توجه به عقیده بُت پرستان با آنان سخن می گویی.

این چه عقیده باطل و چه سخن کفرآمیزی است!

تو خدای یگانه‌ای، هیچ فرزندی نداری، نه پسر نه دختر، انسان که فرزند دارد، روزی از بین می رود و فرزندش جای او را می گیرد. این قانون است. هر چیزی که فرزند داشته باشد، محکوم به فناست. تو هرگز فرزند نداری، پس

هرگز پایانی نداری. تو همیشه بوده و خواهی بود. (۲۸)

طُور: آیه ۴۰

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ ﴿۴۰﴾

تو به محمد ﷺ فرمان دادی که آنان را هدایت کند و هرگز از آنان از مال دنیا چیزی به عنوان مزد نخواهد، پس چرا آنان سخن محمد ﷺ را نپذیرفتند؟ محمد ﷺ که از آنان پول و مال دنیا را به عنوان پاداش طلب نکرد، اگر محمد ﷺ از آنان چنین پاداشی می خواست، آنان می توانستند بگویند: «ما نمی توانیم به محمد ﷺ پول بدهیم»، اکنون که محمد ﷺ از آنان پول و ثروتی درخواست نکرده است، پس چرا بهانه می آورند؟ چرا حق را نمی پذیرند؟

طُور: آیه ۴۱ - ۴۲

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ ﴿۴۱﴾ أَمْ

يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمْ الْمَكِيدُونَ ﴿۴۲﴾

بزرگان مکه درباره محمد ﷺ چنین گفتند: «محمد شاعری است که ما انتظار مرگش را می کشیم»، آنان خیال می کردند که به زودی محمد ﷺ از دنیا می رود و هیچ اثری از او باقی نمی ماند. (۲۹)

به راستی مگر آنان علم غیب دارند که چنین حکم می کنند؟ (۳۰)
مگر از آینده خبر داشتند؟ از کجا می دانستند که آنان بیشتر از محمد ﷺ عمر می کنند؟

آیا آنان می خواستند نقشه ای شیطانی بکشند و محمد ﷺ را به قتل برسانند؟
آنها نمی دانند که خودشان به این نقشه ها و توطئه ها گرفتار می شوند، تو

پیامبر خود را یاری می‌کنی و او به مدینه هجرت خواهد کرد، در سال دوم هجری جنگ، روی خواهد داد و هفتاد تن از بزرگان مکه به دست یاران پیامبر کشته خواهند شد.

طُور: آیه ۴۳ - ۴۴

أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۴۳﴾ وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ ﴿۴۴﴾

وقتی عذاب تو فرارسد، هیچ چیز نمی‌تواند آنان را نجات دهد، آیا بت‌ها به آنان وعده داده‌اند که آنان را یاری کنند؟ هیچ خدایی غیر از تو نیست، این بت‌ها، نه نفعی می‌رسانند و نه ضرری! بت‌ها هرگز شریک تو نیستند، تو بالاتر از آن هستی که شریک داشته باشی. کافران آن‌چنان گرفتار لجاجت شده‌اند که اگر با چشم ببینند عذابی آسمانی نازل می‌شود، باز می‌گویند: «توده ابری باران‌زا به سوی ما می‌آید».

چقدر آنان شبیه قوم «عاد» هستند، تو هود علیه السلام را برای هدایت آنان فرستادی، اما آنان به او ایمان نیاوردند و بر کفر و بت‌پرستی خود اصرار نمودند و سرانجام خدا طوفانی سهمگین را برای هلاکت آنان فرستاد. آنان وقتی نگاه به افق کردند، سیاهی طوفان را دیدند و خیال کردند که ابری باران‌زا به سوی سرزمین آنان می‌آید و بسیار خوشحال شدند و فکر کردند که

بارانی پربرکت در راه است.

اینجا بود که هود علیه السلام به آنان رو کرد و گفت: «بارانی در کار نیست، آنچه شما می بینید عذاب است.» (۳۱)

بزرگان مکه هم این چنین بودند، اگر خدا عذابی آسمانی را برای آنان می فرستاد، آنان می گفتند که باران پربرکتی در راه است، آنان آن عذاب سیاه را که در آسمان آشکار می شود، ابرهای باران را تصور می کردند و این گونه خود را فریب می دادند.

طور: آیه ۴۹ - ۴۵

فَدَرَّهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ
يُصْعَقُونَ ﴿٤٥﴾ يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ
يُنصَرُونَ ﴿٤٦﴾ وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٧﴾ وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ
رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ ﴿٤٨﴾ وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ ﴿٤٩﴾

اکنون از محمد صلی الله علیه و آله می خواهی از آنان رو برگرداند و آنان را به حال خود رها کند تا روزی که مرگ آنان فرارسد، مهم این بود که حق برای آنان آشکار شود و پیام حق به گوش آنان برسد، وقتی آنان تصمیم گرفته اند که ایمان نیاورند، باید دیگر آن ها را به حال خود رها کرد.

وقتی مرگ به سراغ آنان آمد، دیگر مکر و حيله ها برایشان سودی نخواهد داشت و هیچ کس هم به آنان یاری نخواهد کرد. در آن لحظه، فرشتگان

پرده‌ها را از جلوی چشمان آنان کنار می‌زنند و آنان عذاب را می‌بینند. آری، جان دادن کافر بسیار سخت و وحشتناک است، فرشتگان تازیانه‌های آتش را بر آنان می‌زنند و فریاد ناله آنان بلند می‌شود.

این کافران قبل از مرگ، گرفتار عذاب می‌شوند ولی خودشان از این حقیقت بی‌خبرند، تو آنان را به خشکسالی و قحطی مبتلا می‌سازی، شاید از خواب غفلت بیدار شوند.

اکنون از محمد ﷺ می‌خواهی تا در راهی که در پیش گرفته است، صبر و استقامت کند و از دسیسه‌ها و توطئه‌های کافران نهراسد زیرا تو او را در حفاظت کامل خویش قرار داده‌ای و او را در برابر دشمنان حفظ می‌کنی، تو از محمد ﷺ می‌خواهی تا هنگامی که برای نماز شب برمی‌خیزد، تو را تسبیح گوید و حمد و ثنای تو را به جای آورد، همچنین پاسی از شب و هنگام غروب ستارگان تو را حمد و تسبیح گوید.

قرآن در اینجا از پیامبر دو چیز می‌خواهد:

۱- وقتی برای نماز شب از خواب برمی‌خیزد «سبحان الله» و «الحمد لله» بگوید، خدا را از همه عیب‌ها و نقص‌ها پاک بداند و همه خوبی‌ها را از او بداند، خدا از پیامبر خود می‌خواهد تا پاسی از شب را «تسبیح» بگوید، یعنی نماز شب بخواند.

۳- بعد از غروب ستارگان، «تسبیح» بگوید، این همان وقتی است که سپیده

طلوع می‌کند و ستارگان کم‌کم ناپدید می‌شوند. منظور از تسبیح در آن وقت، خواندن «نماز نافله صبح» است. قبل از این که انسان نماز صبح را بخواند، مستحب است که دو رکعت نماز مستحبی بخواند که به آن، «نافله صبح» می‌گویند.

این نماز ثواب بسیار زیادی دارد و همواره به خواندن آن سفارش شده است. در حدیثی از پیامبر نقل شده که فرمود: خواندن نافله صبح از همه دنیا و آنچه در دنیا وجود دارد، بهتر است». (۳۲)

* * *

نماز شب آثار زیادی دارد، در اینجا اشاره‌ای کوتاه به آثار آن می‌کنم: نماز شب انسان را از گناه باز می‌دارد و توفیق ترک گناه می‌دهد، باعث بخشش گناهان می‌شود، مشکلات و گرفتاری‌ها را رفع می‌کند، سبب رضایت خدا می‌شود، قلب را نورانی می‌کند، دعا را مستجاب می‌کند، رزق و روزی را زیاد می‌کند، عمر را طولانی می‌کند و بلاها را دور می‌گرداند، سبب می‌شود تا در روز قیامت بتوان به سلامت از پل صراط عبور کرد. (۳۳)

سوره نَجْم

آشنایی با سوره

- ۱- این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۵۳ قرآن می‌باشد.
- ۲- در زبان عربی برای ستاره ثریا یا خوشه پروین از واژه «نجم» استفاده می‌کردند، قرآن در آیه اول این سوره به این ستاره، سوگند یاد می‌کند، برای همین این سوره را به این نام خوانده‌اند.
- ۳- موضوعات مهم این سوره چنین است: سفر آسمانی پیامبر (معراج)، پرهیز از بُت‌پرستی، بخشش گناهان، انسان نتیجه تلاش خود را می‌بیند، نشانه‌های قدرت خدا، هلاکت مردمی که راه کفر را برگزیدند.

نجم: آیه ۴ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ﴿١﴾ مَا
ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ﴿٢﴾ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٣﴾ إِنْ هُوَ
إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿٤﴾

محمد ﷺ را به پیامبری برگزیدی، او را شایسته این مقام دیدی و قرآن را بر او نازل کردی و از او خواستی تا با مردم مکه سخن گوید و آنان را از بُت پرستی برهاند، وقتی بزرگان مکه سخن او را شنیدند به مردم گفتند: «مواظب باشید که محمد ﷺ شما را نفریبد، او گمراه است و می خواهد شما را از دین نیاکانتان جدا کند».

اکنون می خواهی به آنان بگویی که محمد ﷺ هرگز گمراه نیست، سخن تو جز حق و راستی نیست، اما برای این که انسان ها از خواب غفلت بیدار شوند، چنین می گویی: «سوگند به نجم هنگامی که غروب می کند که هرگز پیامبر شما در گمراهی و اشتباه نیست، او هیچ گاه از روی هوس سخن نمی گوید، این

قرآن چیزی جز وحی نیست». آری، محمد ﷺ چیزی از خودش نمی‌گوید. قرآن، ساخته ذهن او نیست، بلکه تو او را به مقام پیامبری برگزیدی و قرآن را به او وحی کردی.

من می‌خواهم بدانم راز «نجم» در اینجا چیست که به آن سوگند یاد می‌شود. وقتی تحقیق می‌کنم به این نتیجه می‌رسم که مردم آن روزگار به «ثریا»، «نجم» می‌گفتند. (۳۴)

«ثریا» نام دیگر «خوشه پروین» است، مجموعه هفت ستاره که شب‌ها در آسمان دیده می‌شوند و به شکل خوشه انگور می‌باشند. درست است که واژه «نجم»، به معنای یک ستاره است و وقتی به خوشه پروین نگاه می‌کنیم، هفت ستاره می‌بینیم، اما مردم آن روزگار، این هفت ستاره را به عنوان یک «ستاره» به حساب می‌آوردند و به آن‌ها، «نجم» می‌گفتند، ثریا از نظر درخشندگی، سومین ستاره آسمان است.

اگر با تلسکوپ به این مجموعه نگاه کنیم می‌فهمیم که در این مجموعه، بیش از ۲۰۰ ستاره وجود دارد.

نور می‌تواند در یک ثانیه، هفت بار زمین را (از روی خط استوا) دور بزند، نور اگر بخواهد از اولین ستاره به آخرین ستاره آن برسد، سیزده سال طول می‌کشد!

فاصله ثریا با زمین، ۴۱۰ سال نوری است. یعنی وقتی من امشب به ثریا نگاه کنم، نوری را می‌بینم که ۴۱۰ سال پیش، از آن ستاره‌ها جدا شده است و اکنون به زمین رسیده است. این ستارگان ۴ تا ۷ برابر خورشید می‌باشند.

بعضی از مردم آن روزگار، ثریا را می‌پرستیدند و آن را خدای باران

می دانستند، در سرزمین حجاز آب کم بود و رشد گیاهان و علوفه ها به بارانها بستگی داشت. (۳۵)

قرآن در اینجا به روزی که «ثریا» نابود می شود، سوگند یاد می کند، قرآن به مردم آن روزگار، خبر می دهد که ثریا روزی نابود خواهد شد، آیا چیزی که روزی نابود می شود، شایسته پرستش است؟ هدف قرآن این است: آنان با شنیدن این سخن به فکر فرو بروند و از خواب غفلت بیدار شوند و دست از آن خرافات بردارند و فقط کسی را پرستند که هرگز نابود نمی شود.

نجم: آیه ۱۱ - ۵

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى ﴿۵﴾ ذُو مِرَّةٍ
فَأَسْتَوَى ﴿۶﴾ وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى ﴿۷﴾ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى ﴿۸﴾
فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ﴿۹﴾ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا
أَوْحَىٰ ﴿۱۰﴾ مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ﴿۱۱﴾

خدا جبرئیل را مأمور کرد تا قرآن را بر محمد ﷺ نازل کند، جبرئیل یکی از بزرگ ترین فرشتگان است. خدا به جبرئیل فرمان داد تا بیشتر وقت ها به شکل یک انسان بر محمد ﷺ جلوه کند و با او سخن بگوید، اما او چنین صلاح دانست که دو بار جبرئیل، به صورت اصلی بر محمد ﷺ جلوه نماید، در اینجا، خدا می خواهد از دو ماجرا سخن بگوید:

* ماجرای اول: شب مبعث

آن شب، محمد ﷺ در غار «حرا» بود، جبرئیل بر او به صورت اصلی جلوه کرد و به او خبر داد که او به مقام پیامبری رسیده است. در آیات ۵ تا ۱۱ این

سوره به شرح این ماجرا پرداخته می شود.

* ماجرای دوم: شب معراج

شبی که پیامبر از مکه به بیت المقدس رفت و سپس تو او را به آسمانها بردی. در آن شب نیز جبرئیل بر او به صورت اصلی جلوه کرد. در آیات ۱۲ تا ۱۸ این سوره این ماجرا آمده است.

دیگر وقت آن است که آیات ۵ تا ۱۱ را شرح دهم و با ماجرای شب مبعث آشنا شوم. این چند آیه را می خوانم:

تو خدای یگانه ای، محمد ﷺ را به پیامبری برگزیدی و جبرئیل را فرستادی تا قرآن را برای او بخواند و پیام تو را به او بگوید، جبرئیل فرشته ای است که قدرت عظیم و توانایی عجیبی دارد، جبرئیل با صورت اصلی خود بر محمد ﷺ جلوه کرد.

در آن لحظه، جبرئیل در افق بالاتر بود، زیرا جبرئیل از همه فرشتگان مقامش بالاتر است. جبرئیل تمام شرق و غرب دنیا را فرا گرفته بود و آن چنان با عظمت بود که پیامبر به هیجان آمد.

بعد از آن جبرئیل به محمد ﷺ نزدیک و نزدیک تر شد تا آنجا که فاصله او با محمد ﷺ به اندازه دو کمان یا کمتر شد، اینجا بود که تو قرآن را بر محمد ﷺ نازل کردی.

در آن هنگام محمد ﷺ با چشم خود، نشانه های قدرت تو را دید، هر چه را او به چشم دیده بود، قلبش آن را تأیید کرد، او یقین داشت که نشانه های عظمت تو را دیده است. (۳۶)

* * *

معنای این جمله چیست: «فاصله جبرئیل با محمد ﷺ به اندازه دو کمان یا کمتر از آن بود».

ما امروزه برای اندازه گیری فاصله از متر استفاده می کنیم، در آن روزگار از واحد «ذراع» استفاده می کردند، هر ذراع تقریباً ۷۵ سانتیمتر است. (ذراع به معنای بازو می باشد، گویا عرب ها، اندازه بازوی افراد تنومند را ۷۵ سانتیمتر در نظر می گرفتند و آن را به عنوان یک واحد انتخاب کردند. آنان فاصله بین آرنج تا انگشتان دست را ذراع می گفتند).
از طرف دیگر، اندازه کمانی که با آن تیر پرتاب می کردند، به اندازه یک ذراع بود.

در این آیه از «دو کمان» سخن به میان آمده است. اندازه «دو کمان» مساوی با «یک متر و نیم» است.

با توجه به آنچه گفتم، معنای آیه چنین می شود: «در آن شب، جبرئیل به محمد ﷺ به اندازه یک متر و نیم یا کمتر نزدیک شد». (۳۷)

معلوم است که قرآن می خواهد نزدیک شدن جبرئیل به پیامبر را بیان کند. عبارت های «دو کمان» یا «دو ذراع» یا «یک متر و نیم» وسیله ای است برای اشاره به این نزدیکی.

به راستی آن شب در بالای «کوه نور» که محمد ﷺ داخل «غار حرا» بود، چه اتفاقی افتاد؟

نازل شدن قرآن، بزرگ ترین حادثه جهان هستی است، چه کسی می تواند عظمت آن را درک کند؟ چه کسی می تواند ماجرای دیدار پیامبر با جبرئیل را شرح دهد؟

فرشتگان از دنیای دیگری هستند، دنیایی که درک آن برای ما ممکن نیست، خدا در آن شب از چشم پیامبر، پرده برداشت و او حقیقتی را درک کرد که در اینجا به آن اشاره شده است.

نجم: آیه ۱۸ - ۱۲

أَفْتَمَارُوهٗ عَلٰی مَا بَرٰی ﴿۱۲﴾ وَ لَقَدْ رَاَهُ نَزْلَةً
 أُخْرٰی ﴿۱۳﴾ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهٰی ﴿۱۴﴾ عِنْدَهَا جَنَّةُ
 الْمَأْوٰی ﴿۱۵﴾ اِذْ یُعْشٰی السِّدْرَةَ مَا یُعْشٰی ﴿۱۶﴾ مَا زَاغَ الْبَصَرُ
 وَمَا طَعٰی ﴿۱۷﴾ لَقَدْ رَاٰی مِنْ اٰیٰتِ رَبِّهِ الْكُبْرٰی ﴿۱۸﴾

خدا جبرئیل را مأمور کرد تا قرآن را بر محمد ﷺ نازل کند، جبرئیل بیشتر وقت‌ها به شکل یک انسان بر محمد ﷺ جلوه می‌کرد، اما دو بار به صورت اصلی بر محمد ﷺ جلوه نمود، بار اول در شب بعثت، بار دوم در شب معراج. شب معراج چه شبی بود؟

در ابتدا قدری درباره شب معراج می‌نویسم و بعد از آن آیات ۱۲ تا ۱۸ را شرح می‌دهم: در آن شب، خدا محمد ﷺ را به سفر آسمانی برد و او را مهمان اهل آسمان‌ها نمود، خدا محمد ﷺ را از مسجد الحرام، از کنار کعبه به بیت المقدس در فلسطین برد. محمد ﷺ در بیت المقدس نماز خواند و سپس به سوی آسمان‌ها سفر کرد، جبرئیل در این سفر همراه او بود، پیامبر آن شب به بهشت رفت و آنچه را تو برای مؤمنان آماده کرده‌ای، با چشم دید. بعد از آن پیامبر از آنجا عبور کرد و به بهشتی رسید که جایگاه مخصوص بندگان با اخلاص است.

آری، بهشت دارای درجات زیادی است، آخرین درجه بهشت، جایی است

که جایگاه مؤمنان با اخلاص است. در کنار آن بهشت والا، «سِدْرَةُ الْمُتْنَهِي» وجود دارد، پیامبر و جبرئیل به «سِدْرَةُ الْمُتْنَهِي» رسیدند. در آنجا بود که برای بار دوم، جبرئیل برای پیامبر به صورت اصلی خود، جلوه کرد، پیامبر در آنجا یک بار دیگر، عظمت جبرئیل را با چشم دید.

«سِدْرَةُ الْمُتْنَهِي» چیست؟

«سدره» در زبان عربی به معنای «درخت سدر» می باشد. «متنهی» هم به معنای «پایان» می باشد.

آنجا ایستگاه آخر بود. فرشتگان تا آنجا بیشتر نمی توانند جلو بیایند. به آنجا که برسی، هر کس که باشی باید متوقف شوی. آنجا آخرِ خط است. (۳۸)

معلوم است که این درخت، از جنس درختانی که من در این دنیا می بینم، نیست. چیزی است که درک آن برای من ممکن نیست.

در بیابانها آفتاب سوزان همه چیز را می سوزاند، گاهی در بیابانها، درخت سدري می روید که مردم برای فرار از آفتاب به سایه آن پناه می برند، درخت سدر سایه خوبی دارد. بعضی از درختان سدر، چهل متر ارتفاع دارند و تا دو هزار سال عمر می کنند و سایه بسیار لطیفی دارند.

درخت سدر: یعنی سایبانی که مردم زیر آن پناه می گیرند.

سِدْرَةُ الْمُتْنَهِي: یعنی سایبانی بزرگ که نشانه رحمت و مهربانی خداست، همه موجودات (فرشتگان، انسانها و...) زیر سایه آن هستند. سایبانی که همه جهان را فرا گرفته است، آنجا ایستگاه آخر است، کسی از آنجا بالاتر نرفته است مگر محمد ﷺ!

جبرئیل در آنجا ایستاد، پیامبر فرمود: «چرا همراه من نمی آیی؟». جبرئیل در پاسخ عرضه می دارد: «اگر به اندازه سر سوزنی جلوتر بیایم، پرو بال من

می سوزد». (۳۹)

این گونه بود که جبرئیل کنار «سدرۃ المنتهی» منتظر ماند و پیامبر بالا و بالاتر رفت. او به هفتاد هزار حجاب (پرده‌هایی از نور) رسید و از آن‌ها عبور کرد: حجاب عزت، حجاب قدرت، حجاب کبریا، حجاب نور... آخرین حجاب، حجاب جلال بود. (۴۰)

بعد از آن او به جایی رفت که هیچ فرشته‌ای نرفته بود. دیگر وقت آن بود که خدا با پیامبر سخن بگوید:

— ای محمد، چه کسی از بندگان مرا بیشتر دوست داری؟

— خدایا! تو خود بر قلب من آگاهی داری.

— آری، من می‌دانم، ولی اکنون می‌خواهم از زبان خودت بشنوم!

— پسر عمویم علی را بیش از همه دوست دارم. (۴۱)

— ای محمد! دوستان علی را هم دوست بدار، بدان که در روز قیامت تو از آنان شفاعت خواهی کرد. (۴۲)

وقتی پیامبر این سخن را شنید به سجده رفت، هیچ کس نمی‌داند سجده او چقدر طول کشید.

بار دیگر خدا با او سخن گفت:

— ای محمد! من کرامت خویش را برای جانشینان تو قرار دادم.

— جانشینان من، چه کسانی هستند؟

— اسم آنان بر عرش من نوشته شده است.

پیامبر به عرش نگاه کرد و نام دوازده امام را یافت، اول آن‌ها علی علیه السلام و آخر آن‌ها مهدی علیه السلام.

سپس خدا به پیامبر چنین گفت: «اینان حجّت‌های من بر مردم هستند». (۴۳)

آن شب خدا سخنانی به پیامبر گفت که هیچ کس از آن خبر ندارد، آخرین سخن خدا این بود: «ای محمد! خوشا به حال تو و پیروان تو!». (۴۴)

لحظه بازگشت فرار سید، پیامبر هفتاد هزار حجاب را پشت سر گذاشت و به سِدْرَةُ الْمُنتَهَى رسید. جبرئیل در آنجا منتظر پیامبر بود، بعد از آن جبرئیل و پیامبر با هم به سوی آسمان‌ها حرکت کردند، فرشتگان به صف ایستاده بودند و به پیامبر تبریک می‌گفتند. (۴۵)

پیامبر آسمان‌ها را یکی بعد از دیگری پشت سر گذاشت و به سوی زمین آمد و به شهر مکه بازگشت.

آنچه در اینجا نوشتم، خلاصه‌ای از سفر معراج پیامبر بود، اکنون دیگر وقت آن است که آیات ۱۲ تا ۱۸ را شرح دهم:

تو خدای یگانه‌ای، محمد ﷺ را در شب معراج به آسمان‌ها بردی تا شگفتی‌ها و قدرت تو را به چشم ببیند، محمد ﷺ از سفر آسمانی خود برای مردم مکه سخن گفت، اما گروهی از آنان او را دروغگو خواندند، اکنون تو به آنان چنین می‌گویی: «آیا شما با محمد درباره آنچه در شب معراج دیده است، ستیز می‌کنید؟».

محمد یک بار دیگر جبرئیل را به صورت اصلی خودش کنار سِدْرَةُ الْمُنتَهَى دید.

کنار سِدْرَةُ الْمُنتَهَى، بهشتی است که جایگاه مؤمنان با اخلاص است. محمد ﷺ نگاه کرد، او دید که نوری خیره‌کننده سِدْرَةَ الْمُنتَهَى را پوشانده است.

چشم محمد ﷺ آنچه را باید می دید، بی هیچ کم و کاستی مشاهده کرد، او در آن شب، پاره‌ای از نشانه‌های بزرگ تو را دید، محمد ﷺ شگفتی‌هایی که تو آن‌ها را خلق کرده بودی، دید.

اسم او «ابوقرّه» بود، او شنیده بود که پیامبر، خدا را با چشم دیده است، او تصمیم گرفت نزد امام رضا علیه السلام برود و در این باره از او سؤال کند. وقتی او با امام رضا علیه السلام روبرو شد چنین گفت:

— آیا پیامبر، خدا را با چشم دیده است؟

— هرگز. هیچ کس نمی تواند خدا را با چشم ببیند.

— در آیه ۱۳ سوره نجم چنین خوانده‌ام: «محمد او را یک بار دیگر دید».

— اگر می خواهی معنای این آیه را بدانی، باید آیه ۱۸ را بخوانی، قرآن می گوید: «محمد ﷺ آیات و نشانه‌های خدا را دید»، نشانه‌های خدا، غیر از خدا می باشند. محمد ﷺ در آن شب، شگفتی‌های زیادی را دید، همه آن شگفتی‌ها، مخلوقاتی بودند که خدا آنان را آفریده بود، محمد ﷺ هرگز خدا را با چشم ندید.

ابوقرّه به فکر فرو رفت، کسانی که می گویند پیامبر، خدا را با چشم سر دیده است، دروغ می گویند. سخن آنان مخالف قرآن است. آن روز امام رضا علیه السلام برای او آیه ۱۰۳ سوره انعام را خواند، آنجا که قرآن می گوید: «چشم‌ها نمی توانند خدا را ببینند».^(۴۶)

آری، پیامبر در آن شب خدا را با چشم سر ندید، خدا را هرگز نمی توان با چشم دید، اگر خدا را می شد با چشم دید، دیگر او خدا نبود، بلکه یک آفریده بود، هرچه با چشم دیده شود، مخلوق است و یک روز از بین می رود و خدا

هرگز از بین نمی رود.

مناسب است در اینجا سخنی از اهل سنت نقل کنم، آنان در کتاب‌های خود نوشته‌اند: «محمد خدا را به شکل جوانی زیبا دید، در صورت خدا هیچ مویی نبود، بر سر خدا، تاج زیبایی بود و موهای سر او از دو طرف گوشش، آویزان بود. خدا کفشی از جنس طلا به پا کرده بود». (۴۷)

این نتیجه جدا شدن از مکتب اهل بیت علیهم السلام است!!
پیامبر فرمود: «من در میان شما دو چیز به یادگار می‌گذارم: قرآن و اهل بیت.
اگر پیرو این دو باشید، هرگز گمراه نمی‌شوید».

خدای یگانه، هیچ صفتی از صفات مخلوقات خود را ندارد، برای همین هرگز نمی‌توان او را دید. در دنیا و آخرت هیچ کس نمی‌تواند خدا را با چشم سر ببیند. (۴۸)

نجم: آیه ۲۳ - ۱۹

أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ﴿١٩﴾ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ
الْأُخْرَىٰ ﴿٢٠﴾ أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ ﴿٢١﴾ تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ
ضِيزَىٰ ﴿٢٢﴾ إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ
اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ
جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ ﴿٢٣﴾

بُت پرستان، بُت‌های زیادی داشتند، اما آنان به «لات»، «منات» و «عزّی» احترام ویژه‌ای می‌گذاشتند. آن‌ها این بُت‌های سه‌گانه را دختران تو می‌دانستند.

درباره این بُت‌ها بیشتر مطالعه می‌کنم و به نکات جالبی می‌رسم:

۱ - عَزَّى: این بت، عزیزترین بُت آن سرزمین بود، بین راه مکه و عراق معبدی بزرگ برای این بُت ساخته بودند. در آنجا قربانگاه بزرگی وجود داشت که شتران زیادی در آن قربانی می‌شدند. این بت، سنگی صاف و سیاه

بود. آن مردم به داشتن عَزَّی، افتخار می کردند، زیرا او در سرزمین آن‌ها منزل کرده بود. (۴۹)

۲- لات: این بُت نزدیک شهر «طائف» قرار داشت، سنگی چهارگوش و بزرگ که مردم برایش قربانی می کردند و به او تقرب می جستند. این بت، بازارش خیلی گرم بود و عده زیادی با لباس احرام به زیارتش می رفتند، هیچ کس نمی توانست با لباس معمولی به زیارت او برود.

۳- منات: این بُت در کنار دریای سرخ بین مکه و یثرب بود، مردم می گفتند: «منات، بزرگ‌ترین دختر خداست». آنان گروه گروه برای زیارت این بُت می رفتند و برای او قربانی‌های زیادی می کردند. (۵۰)

مردم بارها این دعا را می خواندند: «قسم به لات، عَزَّی و منات که آن‌ها سه دختر زیبای خدا هستند و ما به شفاعت آن‌ها امید داریم». (۵۱)
به راستی که چقدر آنان نادان بودند! تو خدایی هستی که بر همه جهان تسلط داری و به هیچ چیز نیاز نداری، کسی شریک می گیرد که به کمک نیاز دارد.

اکنون از محمد ﷺ می خواهی تا با آن مردم چنین بگوید:
ای مردم! برای من از بُت «لات» و بُت «عَزَّی» خبر دهید؟ شما آن‌ها را دختران خدا می دانید.

سومین بُت شما، بُت «منات» است، از آن بُت خبر دهید!
این سه بت، هر کدام قطعه‌ای سنگ بیشتر نیستند، چگونه می شود آن‌ها، دختران خدا باشند؟ شما دختر را مایه ننگ می دانید و خودتان، فرزند پسر می خواهید ولی برای خدا، دختر قرار می دهید؟

شما پسر را مایه عزت می دانید و دوست دارید فرزندان شما پسر باشند، اما

برای خدا، فرزند دختر قرار می‌دهید! این چه تقسیم ظالمانه و جاهلانیه‌ای است!

این سنگ‌ها، نام‌هایی هستند که شما و پدران‌تان بر آن‌ها گذاشته‌اید.
نام‌هایی بی‌محتوا!

شما آن‌ها را شفیع خود می‌دانید، اما آن‌ها هرگز نمی‌توانند شفیع شما باشند، شما آن‌ها را به خیال خود، شریک خدا می‌دانید، خدا هرگز دلیل و حجّتی برای پرستش بُت‌ها نفرستاده است، شما فقط از گمان‌های بی‌اساس و هوای نفس خود پیروی می‌کنید، خدا حقّ را برای شما آشکار کرد، او قرآن را برای شما فرستاد اما شما آن را نپذیرفتید و راه گمراهی را پیمودید.

مردم مکه دوست داشتند که فرزندشان پسر باشد و دختر را برابر با خواری و ذلّت می‌دانستند، آنان دختر داشتن را برای خود ننگ می‌دانستند، ولی باور داشتند که خدا دختر دارد.

آیا دختر، مایه ننگ است؟

هرگز. اسلام دختر را مایه برکت و رحمت می‌داند.

در اینجا قرآن با توجّه به عقیده بُت پرستان با آنان چنین سخن می‌گوید: «ای مردم! شما دختر داشتن را ننگ و عیب می‌دانید، اگر واقعاً داشتن دختر عیب و ننگ است، چرا فرشتگان را دختران خدا می‌دانید؟».

آری، خدا یگانه است، هیچ فرزندی ندارد، نه پسر نه دختر، انسان که فرزند دارد، روزی از بین می‌رود و فرزندش جای او را می‌گیرد. این قانون است. هر چیزی که فرزند داشته باشد، محکوم به فنا است. خدا هرگز فرزند ندارد، او هرگز پایانی ندارد. او همیشه بوده و خواهد بود. (۵۲)

نجم: آیه ۲۶ - ۲۴

أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى ﴿٢٤﴾ فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ
وَالْأُولَى ﴿٢٥﴾ وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ
شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى ﴿٢٦﴾

بُت پرستان بُت‌ها را می‌پرستیدند، زیرا بر این باور بودند که بُت‌ها شریک تو می‌باشند، آنان آرزو داشتند که بُت‌ها شفاعتشان کنند، آیا آنان به آرزوی خود خواهند رسید؟ هرگز.

فرمانروایی دنیا و آخرت از آن توست، این تو هستی که اجازه می‌دهی چه کسی شفاعت کند، فرشتگان هم در روز قیامت فقط با اجازه تو می‌توانند شفاعت کنند، تو به هر کسی که اراده کنی و از او راضی باشی، اجازه شفاعت می‌دهی، بُت‌ها هرگز حق شفاعت نخواهند داشت. روز قیامت که فرارسد، فرمان می‌دهی که همه بُت‌ها در آتش جهنم انداخته شوند، آن روز است که امید بُت پرستان ناامید می‌شود.

نجم: آیه ۲۸ - ۲۷

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ
الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْإِنثَى ﴿٢٧﴾ وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا
الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا ﴿٢٨﴾

یکی دیگر از باورهای غلط بُت پرستان این بود که فرشتگان را هم دختران خدا می‌دانستند. آنان به قیامت ایمان نداشتند و راه کفر را برگزیدند و چنین

سخنان باطلی را گفتند.

آنان هیچ دلیلی برای این سخن خود نداشتند و فقط از گمان باطل پیروی می کردند و از حقیقت آگاهی نداشتند و بر اساس حدس و گمان خویش، چنین سخن می گفتند. گمان، هرگز انسان را در شناخت حقیقت، یاری نمی کند.

فرشتگان بندگان تو هستند و از فرمان تو اطاعت می کنند، آنان هرگز دختران تو نیستند.

نجم: آیه ۳۱ - ۲۹

فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدِ إِلَّا
الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٢٩﴾ ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ
ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَىٰ ﴿٣٠﴾ وَلِلَّهِ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ
الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَىٰ ﴿٣١﴾

اکنون تو از محمد ﷺ می خواهی تا آنان را به حال خود رها کند، آنان حق را شناختند و از آن روی گردان شدند، مهم این بود که پیام تو به آنان برسد و محمد ﷺ قرآن را برای آنان بخواند، آنان فقط خواستار زندگی دنیا بودند. بهره آنان از علم و دانش همین است که از گمان های بی اساس پیروی کنند و شیفته دنیا شوند. آنان اسیر لجاجت ها و تعصب های خود شده بودند، محمد ﷺ دیگر باید آنان را به حال خود رها کند، زیرا او با آنان، اتمام حجت کرده است و به وظیفه اش عمل کرده است.

این قانون تو است: تو به کافران مهلت می دهی و در عذابشان شتاب نمی کنی، اما از همه کارهای آنان باخبری، تو می دانی چه کسی از راه تو گمراه شده است و چه کسی به راه راست هدایت شده است، تو همه آنها را به طور کامل می شناسی.

فرمانروایی آنچه در آسمانها و زمین است از آن توست، نظام خلقت بر این پایه استوار است که در روز قیامت، کافران گناهکار را به کیفر برسانی و به نیکوکاران پاداش نیک عطا کنی.

آنان که روز قیامت و معاد را انکار می کنند، می گویند انسان پس از مرگ، نیست و نابود می شود و همه چیز برای او تمام می شود، چگونه ممکن است سرانجام انسانهای خوب با سرانجام انسانهای بد، یکسان باشد؟ اگر قیامت نباشد، عدالت تویی معنا می شود. (۵۳)

نجم: آیه ۳۳ - ۳۲

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا
اللَّيْمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ
وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُرْكَوْا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ
اتَّقَى ﴿۳۲﴾ أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى ﴿۳۳﴾

از پاداش نیکی که به نیکوکاران می دهی، یاد کردی، بهشت پاداش آنان است، بهشتی که نهرهای آب در میان باغهای آن جاری است، در آنجا هر چه بخواهند برایشان فراهم است.

اکنون می خواهی از ویژگی آن نیکوکاران برایم سخن بگویی، آنان کسانی

هستند که از گناهان بزرگ و زشتی‌ها دوری می‌کنند، اگر از آنان گناهی سرزد، زود توبه می‌کنند و از تو طلب بخشش می‌کنند که بخشش تو وسیع است و آنان را می‌بخشی.

تو آن خدایی هستی که به همه رفتار و کردار بندگانت آگاهی داری، تو آن‌ها را آفریدی، ذرات وجود انسان را از خاک برگرفتی، زمانی که انسان را در رحم مادرش قرار دادی و او را رشد دادی، تو از همه چیز آگاهی، می‌دانی چه کسی خوب و چه کسی بد است، دیگر نیاز نیست کسی خودستایی کند و به مردم بگوید: «من چقدر نماز خواندم، چقدر روزه گرفتم»، تو پرهیزکاران را بهتر می‌شناسی.

مؤمنان از گناهان بزرگ دوری می‌کنند. گناهان به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف. گناه کوچک (گناه صغیره)

به گناهانی که در قرآن دربارهٔ آنان وعدهٔ آتش داده نشده است، گناه کوچک یا صغیره می‌گویند.

ب. گناه بزرگ (گناه کبیره)

به هر گناهی که از نظر تو، بزرگ و پراهمیت است، گناه بزرگ می‌گویند، در قرآن برای بعضی از گناهان، وعدهٔ آتش جهنم داده شده است.

این فهرست گناهان کبیره است:

۱- شرک و بُت‌پرستی ۲- ناامیدی از رحمت و مهربانی خدا ۳- ایمن دانستن خود از عذاب خدا ۴- عاق پدر و مادر شدن (نارضایتی پدر و مادر از

انسان) ۵- کشتن بی گناه، خودکشی ۶- جادوگری ۷- نسبت دادن زنا به زنان پاک ۸- خوردن مال یتیم ۹- فرار از میدان جنگ ۱۰- رباخواری ۱۱- زنا (همجنس‌بازی و خودارضایی نیز گناه کبیره است) ۱۲- سوگند دروغ ۱۳- خیانت در امانت‌های مردم ۱۴- ندادن زکات واجب ۱۵- گواهی ناحق دادن، کتمان شهادت، (کتمان شهادت یعنی: در جایی که باید شهادت بدهم، از این کار، خودداری کنم) ۱۶- شرابخواری ۱۷- ترک عمدی نماز ۱۸- ترک عمدی هر عملی که خدا واجب کرده است ۱۹- قطع ارتباط با خویشان (صله ارحام نکردن). ۲۰- اصرار بر گناهان صغیره ۲۱- غیبت کردن مؤمنان. (۵۴)

مؤمن تلاش می‌کند که از گناه کبیره دوری کند، اما ممکن است شیطان او را وسوسه کند و او گناه کبیره‌ای را انجام دهد، ولی نکته مهم این است که او از گناه، پشیمان می‌شود و توبه می‌کند و گذشته خود را جبران می‌کند. کسی که گناه نمی‌کند، معصوم است، پیامبران و دوازده امام، معصوم بودند و از همه گناهان به دور بودند، ممکن است مؤمن به گناهی آلوده شود، ولی او پس از ارتکاب گناه، خیلی زود پشیمان می‌شود. نکته مهم این است: روح و جان مؤمن، پاک است، قلب او از آلودگی به دور است، گاهی وسوسه‌ای او را به گناه فرا می‌خواند، اما هرگز با روح و جان مؤمن، عجین نمی‌شود. کسی که گناه می‌کند و از گناه خود، خوشحال است و به آن افتخار می‌کند، «مُجْرِم» است، او با گناه می‌خواهد دشمنی خود را با دین خدا نشان دهد،

چنین کسی هرگز به بهشت نخواهد رفت.
 ولی مؤمن اگر گناهی کرد، پشیمان می شود، اشک می ریزد، خود را سرزنش می کند و از خدا می خواهد گناهِش را ببخشد. خدا گناه او را می بخشد که او بخشنده و مهربان است.

اکنون که این مطالب را دانستم، یک بار دیگر این آیه را مرور می کنم:
 مؤمنان کسانی هستند که از گناهان کبیره و زشتی ها دوری می کنند، البته ممکن است که مؤمنان گاهی به سوی گناه کبیره و زشتی ها بروند، اما به زودی از کار خود پشیمان می شوند و توبه می کنند، روح و جان آنان با گناه بیگانه است، گاهی فریب وسوسه شیطان را می خورند ولی زود پشیمان می شوند و به درگاه خدا توبه می کنند.

نجم: آیه ۵۴ - ۳۴

وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى ﴿۳۴﴾ أَعِنْدَهُ عِلْمُ
الْغَيْبِ فَهَوَ يَرَى ﴿۳۵﴾ أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى ﴿۳۶﴾
وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَى ﴿۳۷﴾ أَلَا تَرَى وَازِرَةً وَّرَزْرَ أُخْرَى ﴿۳۸﴾ وَأَنَّ
لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى ﴿۳۹﴾ وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى ﴿۴۰﴾ ثُمَّ
يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى ﴿۴۱﴾ وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَى ﴿۴۲﴾ وَأَنَّهُ
هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى ﴿۴۳﴾ وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا ﴿۴۴﴾ وَأَنَّهُ
خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى ﴿۴۵﴾ مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى ﴿۴۶﴾
وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَى ﴿۴۷﴾ وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ ﴿۴۸﴾
وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرَى ﴿۴۹﴾ وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ ﴿۵۰﴾
وَتَمُودَ فَمَا أَبْقَىٰ ﴿۵۱﴾ وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ
وَأَطْعَىٰ ﴿۵۲﴾ وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَىٰ ﴿۵۳﴾ فَغَشَّاهَا مَا عَشَىٰ ﴿۵۴﴾

اسم او «ولید» بود، او از بزرگان مکه بود، گاهی نزد محمد ﷺ می آمد و به آیات قرآن گوش می داد، محمد ﷺ برای او آیاتی را خواند که از عذاب روز

قیامت خبر می داد، او فهمید که اگر به بُت پرستی ادامه دهد، روز قیامت برای او، روز سختی خواهد بود: «در آن روز، فرشتگان زنجیرهای آهنین برگردن بُت پرستان می اندازند و آنها را با صورت بر روی زمین می کشانند و به سوی جهنّم می برند» (۵۵).

ولید با خود فکر کرد و علاقه مند شد تا مسلمان شود، او هر روز برای شنیدن قرآن نزد محمّد ﷺ می آمد. یک روز، یکی از دوستانش او را دید و فهمید که ولید به اسلام علاقه مند شده است، به او گفت:

— ای ولید! اینجا چه می کنی؟ چرا نزد محمّد آمده ای و به سخن او گوش می کنی؟

— او از روز قیامت سخن می گوید، من از عذاب آن روز ترسیده ام، می خواهم خود را از عذاب آن روز نجات دهم و دست از بُت پرستی بردارم. — ای ولید! آیا می خواهی از دین پدران خود دست بکشی؟ این چه کاری است که تو می کنی؟

— من از روز قیامت می ترسم.

— ای ولید! این چاره دارد، مسلمان شوی، اگر قیامت راست باشد، من در آن روز، گناه تو را به گردن می گیرم.

— راست می گویی؟

— بله. البتّه یک شرط دارد، من این کار را رایگان انجام نمی دهم، باید به من مثلاً ده شتر بدهی.

— باشد. قبول می کنم. من به توده شتر می دهم و مسلمان هم نمی شوم، اگر

سخن محمّد ﷺ راست هم باشد، من از عذاب نجات پیدا می کنم!

آری، در قلب ولید، نور ایمان جلوه کرده بود، امّا رفیقش نگذاشت که او

ایمان بیاورد و به سعادت و رستگاری برسد، چند روز گذشت، ولید چند شتر به رفیقش داد، اما هنوز بیشتر شترها را به او نداده بود، ولید با خود فکر کرد و گفت: «از کجا معلوم که قیامت در کار باشد؟ از کجا که بهشت و جهنمی باشد؟ آخر چرا من باید شترهای خود را به رفیقم بدهم؟». اینجا بود که او دیگر شتری به رفیقش نداد. (۵۶)

اکنون می‌خواهی درباره «ولید» سخن بگویی تا همه از ماجرای او درس بگیرند، در روز قیامت هر کسی نتیجه اعمال خود را می‌بیند، این قانون توست.

تو ماجرای کسی را می‌گویی که از اسلام روی‌گردان شد، ماجرای کسی که برای نجات از عذاب، کمی از مال خود را به رفیقش عطا کرد و سپس بقیه آن را به رفیقش نداد.

او این کار را کرد تا رفیقش، بارگناهِش را به دوش بگیرد.

آیا او از غیب خبر داشت؟ آیا او بر اوضاع روز قیامت آگاهی داشت؟ مگر او از تورات موسی علیه السلام اطلاع نداشت؟ مگر او از کتاب ابراهیم علیه السلام خبر نداشت؟ همان ابراهیم علیه السلام که پیامبر تو بود و به وظیفه خود عمل کرد و انسان‌ها را به سوی تو فرا خواند.

من دوست دارم بدانم در تورات موسی علیه السلام و کتاب ابراهیم علیه السلام چه مطالبی آمده است؟

این‌ها جملاتی است که در این دو کتاب آمده است:

۱- در روز قیامت، هیچ کس گناه دیگری را بر دوش نمی‌گیرد.

۲- برای انسان جز آنچه عمل کرده است، بهره‌ای نیست.

۳- انسان نتیجه اعمال خود را در روز قیامت می بیند و به او جزای کامل داده می شود.

۴- به سوی خدا، پایان هر چیز است. (همه انسان ها در روز قیامت زنده می شوند و برای حسابرسی به پیشگاه خدا می آیند).

۵- این خداست که انسان ها را شاد و خندان می کند و اوست که آن ها را غمگین و گریان می کند، اوست که می میراند و زنده می کند.

۶- او انسان ها را زن و مرد آفریده است، او انسان را از نطفه می آفریند، نطفه ای که ناچیز است و در رحم قرار می گیرد و از آن انسان به وجود می آید.

۷- این خداست که وقتی انسان ها نابود شدند، آن ها را بار دیگر زنده می کند تا مؤمنان را پاداش دهد و کافران را کیفر کند.

۸- او به انسان ها نعمت می دهد و آن ها را بی نیاز می کند و به آن ها سرمایه و ثروت می بخشد.

۹- او خدای ستاره «شعری» است.

۱۰- این خدا بود که قوم «عاد» را هلاک کرد همان قومی که در زمان قدیم زندگی می کردند و اولین گروهی بودند که بعد از قوم نوح علیه السلام هلاک شدند، همچنین خدا از قوم «ثمود» هیچ کس را باقی نگذاشت، او (پیش از قوم عاد و ثمود)، قوم نوح را نابود کرد، تمام آنان ستمکار و سرکش بودند. این خدا بود که سرزمین های قوم لوط را نابود کرد و سپس آن مردم گناهکار را با سنگ ها پوشاند و آنان زیر سنگ ها مدفون شدند.

قرآن در اینجا، این ده مطلب را از کتاب تورات و کتاب ابراهیم علیه السلام نقل می کند، این نشان می دهد که اساس همه کتاب های آسمانی، یکسان است و

پیام همه آن‌ها، یک چیز است.

مناسب می‌بینم در اینجا سه نکته را بنویسم:

* نکته اول

در آیه ۴۲ چنین می‌خوانم: «به سوی خدا، پایان هر چیز است». معنای این سخن این است که همه انسان‌ها در روز قیامت زنده می‌شوند و برای حسابرسی به پیشگاه خدا می‌آیند.

این آیه معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطن قرآن» یاد می‌کنیم. «بطن قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است: یک روز، یکی از یاران امام باقر علیه السلام به دیدار آن حضرت رفت و به او گفت: «آقای من! عده‌ای از دوستان من درباره چگونگی خدا بحث و گفتگو می‌کنند، آن‌ها می‌خواهند بدانند که خدا چگونه است؟»، امام باقر علیه السلام به او فرمود: «آیا آنان آیه ۴۲ سوره نجم را نخوانده‌اند؟ معنای آن آیه این است: وقتی سخن به خدا رسید، سخن را به پایان برسانید». (۵۷)

من به این سخن امام باقر علیه السلام فکر می‌کنم، آن حضرت درس بزرگی به همه دادند.

«به سوی خدا، پایان سخن است».

وقتی سخن به چگونگی خدا رسید، سخن را به پایان ببرید.

خدا را نمی‌توان با عقل بشری درک کرد، خدا بالاتر از این است که به تصور ذهن انسان در آید.

عقل ناقص من کجا و درک چگونگی خدا، کجا؟

من فقط می‌توانم او را با صفاتی که خودش در قرآن گفته است، بشناسم، من

می دانم که خدا بخشنده و مهربان است، شنونده و بیناست، از همه چیز باخبر است.

این صفات خدا را در قرآن می خوانم و نسبت به خدای خود شناخت پیدا می کنم، همه این ها که گفتم صفات خداست، اما ذات خدا چگونه است؟ این را هرگز نمی توانم بفهمم، من نباید درباره چگونگی خدا از پیش خودم، سخنی بگویم. هر چه که در ذهن خودم برای ذات خدا تصوّر کنم، باید بدانم که خدا غیر از آن است!

خدا چیزی است که حدّ و اندازه ای ندارد و نمی توان با عقل آن را درک نمود.

* نکته دوم

در آیه ۴۹ آمده است: «او خدای ستاره شعری است»، اشاره به این است که بعضی از انسان های جاهل، ستاره شعری را خدا می دانستند، در زمانی که این آیه نازل شد، قبیله «خزاعه» که در اطراف مکه زندگی می کردند، این ستاره را می پرستیدند. منظور از «شعری» در اینجا همان ستاره ای است که در طرف جنوب آسمان واقع است و به آن «شعرای یمانی» می گویند.

قرآن در این آیه می خواهد این عقیده خرافی را باطل اعلام کند و به همه بفهماند که همه ستارگان را خدا آفریده است، چیزی که آفریده شده است، نمی تواند خدا باشد.

اکنون چند ویژگی ستاره شعری را در اینجا بیان می کنم:

۱- این ستاره به نام «پادشاه ستارگان» معروف است و درخشندگی زیادی دارد.

۲- حرارت درون این ستاره به ۱۲۰ هزار درجه سانتیگراد می رسد، یعنی حرارت آن دو هزار برابر حرارت درون خورشید است.

۳ - حجم این ستاره، بیست برابر خورشید است، یعنی می توان ۲۶ میلیون کره زمین را در آن جای داد!

۴ - این ستاره ۱۰ سال نوری با زمین فاصله دارد، نوری که من امشب از این ستاره در آسمان می بینم، ده سال قبل، از آن جدا شده است و اکنون به زمین رسیده است.

۵ - درخشندگی این ستاره ۲۵ برابر خورشید است، اما چون فاصله آن از زمین دور است به این صورت به نظر می آید.

این ستاره، نمونه ای از قدرت خدا می باشد، هر کس که اهل فکر و اندیشه باشد با فکر کردن به آن، می تواند درس خداشناسی فرا بگیرد.

* نکته سوم

در آیه ۵۰ چنین می خوانم: «عَاداً الْأُولَى». عده ای در این باره، چنین نوشته اند: «خدا قوم عاد نخستین را هلاک کرد» و سپس چنین گفته اند: «در تاریخ، دو قوم عاد بوده اند و فقط اولین قوم آنان هلاک شدند».

وقتی من تحقیق و بررسی کردم متوجه شدم که این سخن درست نیست. در تاریخ، فقط یک قوم به نام عاد وجود داشته است و همه آنان در عذاب خدا نابود و هلاک شدند.

منظور از «عَاداً الْأُولَى» این است: خدا قوم عاد را هلاک کرد همان قومی که در زمان قدیم زندگی می کردند و اولین گروهی بودند که بعد از قوم نوح علیه السلام هلاک شدند.

قوم عاد چه کسانی بودند؟

آنان اولین گروه از انسان ها بودند که بعد از طوفان نوح علیه السلام روی زمین زندگی می کردند و به عذاب گرفتار شدند. (۵۸)

نجم: آیه ۵۸ - ۵۵

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى ﴿۵۵﴾ هَذَا نَذِيرٌ
 مِنَ التُّدْرِ الْأُولَى ﴿۵۶﴾ أَزِفَتِ الْأَزْفَةُ ﴿۵۷﴾ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ
 اللَّهِ كَاشِفَةٌ ﴿۵۸﴾

به راستی انسان در کدام نعمت تو شک دارد و درباره آن ستیز می کند؟ تو انسان را آفریدی و به او این همه نعمت دادی، اما او ناسپاسی می کند و راه کفر و انکار را می پیماید.

تو محمد ﷺ را برای هدایت مردم فرستادی، او اولین پیامبر تو نیست، قبل از او، تو پیامبران زیادی را برای هدایت انسان ها فرستادی و همه آن پیامبران، انسان بودند، تو هیچ گاه فرشته ای را پیامبر انسان ها قرار ندادی. کسی که می خواهد الگوی انسان ها باشد باید از جنس خود آن ها باشد.

مردم مکه قرآن را دروغ می شمارند و محمد ﷺ را گمراه و جادوگر می خوانند، اما آنان خبر ندارند، آنچه باید نزدیک شود، نزدیک شده است، روز قیامت در راه است و آن روز فرا می رسد!

روز قیامت، روز سختی است، هیچ کس جز تو نمی تواند سختی های آن روز را برطرف سازد، آن روز دریاها به جوش می آیند، خورشید خاموش می شود، تو فرمان می دهی تا فرشتگان غل و زنجیرهای آهنین بر گردن کافران بیندازند و آنان را با صورت بر روی زمین بکشند و به سوی جهنم ببرند. (۵۹)

نجم: آیه ۶۲ - ۵۹

أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ

تَعَجَّبُونَ ﴿٥٩﴾ وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ ﴿٦٠﴾ وَأَنْتُمْ
سَائِدُونَ ﴿٦١﴾ فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا ﴿٦٢﴾

وقتی محمد ﷺ از سختی های قیامت برای مردم گفت، آنان از این سخنان تعجب کردند و به جای آن که بگریند، به سخن محمد ﷺ خندیدند و پیوسته در غفلت و هوسرانی به سر بردند، تو از آنان می خواهی تا عبادت بت ها را رها کنند و برای تو سجده کنند و تو را پرستش کنند تا به عذاب روز قیامت گرفتار نشوند.

تو بی نیازی، اگر بندگان را به عبادت خود فرامی خوانی، به عبادت آنان هرگز نیاز نداری، تو می خواهی تا بندگان به رشد و کمال برسند.

در آیه ۶۲ خدا چنین سخن می گوید: «پس برای من سجده کنید و مرا بپرستید».

این آیه، سجده واجب دارد، یعنی اگر کسی متن عربی این آیه را بشنود، واجب است به سجده برود و کافی است که سه بار «سُبْحَانَ اللَّهِ» بگوید. اکنون که من این آیه را به زبان فارسی نوشتم، مستحب است به سجده بروم و پیشانی بر خاک بسایم و با سجده نشان بدهم که در برابر خدای خویش، فروتن هستم. (۶۰)

سوره قمر

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۵۴ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «قمر» به معنای «ماه» می‌باشد. یکی از معجزات پیامبر، «شَقَّ الْقَمَر» می‌باشد. «شَقَّ الْقَمَر» یعنی دو نیم شدن ماه. این معجزه به اذن خدا روی داد تا غافلان از خواب غفلت بیدار شوند. در آیه اول این سوره به این معجزه اشاره شده است و برای همین این سوره را به این نام می‌خوانند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: قیامت و چگونگی آن، همه مردم در آن روز، زنده می‌شوند، سرگذشت قوم نوح علیهم السلام و قوم لوط و قوم ثمود، عذاب کافران در روز قیامت.

قمر: آیه ۴ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ افْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ
الْقَمَرُ ﴿١﴾ وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ ﴿٢﴾
وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أُمَّرٍ مُّسْتَفِرٌّ ﴿٣﴾ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ
الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُّزْدَجَرٌ ﴿٤﴾

ای محمد! قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت، اما این کافران هر معجزه‌ای را که ببینند، باز از حق رو می‌گردانند و می‌گویند: «این هم ادامه همان جادوهای قبلی می‌باشد».

ای محمد! آنان همه معجزات و نشانه‌ها را دروغ پنداشتند و از هوای نفس خود، پیروی کردند، من به آنان مهلت دادم و در عذابشان شتاب نکردم اما هرگز ایمان و کفر مساوی نخواهد بود، هر کس حاصل اعمال خود را می‌بیند، هیچ چیز در جهان از بین نمی‌رود، روز قیامت که فرا رسد، مؤمنان را به بهشت می‌برم و کافران را به عذابی سخت گرفتار می‌کنم.

ای محمد! به اندازه کافی برای آنان سخن گفתי و قرآن خواندی و سرگذشت امت‌های پیشین را برایشان بیان کردی. این قرآن، پندی رسا و آشکار است و به کافران هشدار می‌دهد، اما این هشدارها در آنان مؤثر نیفتاد. آنان تصمیم گرفته‌اند ایمان نیاورند و از روی لجاجت حق را انکار می‌کنند.

این آیات را خواندم، اکنون وقت آن است بدانم چگونه شد که این سوره نازل شد؟

محمد ﷺ با بُت پرستان مکه سخن می‌گفت و از آنان می‌خواست تا به قرآن ایمان بیاورند، او به آنان فرمود: «اگر در قرآن شکی دارید، یک سوره مانند آن بیاورید»، آنان هرگز نتوانستند چنین کاری کنند، معجزه بودن قرآن برای آنان ثابت شد و حق را شناختند اما به آن ایمان نیاوردند، آنان محمد ﷺ را دروغگو می‌خواندند اما باز هم محمد ﷺ برای هدایت آنان تلاش می‌کرد و از هر فرصتی بهره می‌برد شاید آنان از خواب غفلت بیدار شوند. روزی آنان به محمد ﷺ گفتند: «آیا تو معجزه‌ای داری که نشان دهد تو پیامبر هستی؟».

اینجا بود که خدا جبرئیل را فرستاد و او به محمد ﷺ چنین گفت: «ای محمد! به آنان بگو وقتی شب فرا رسد، نزد تو جمع شوند تا معجزه‌ای بزرگ را ببینند». محمد ﷺ از آنان خواست که شب نزد او بیایند.

خورشید غروب کرد، هوا تاریک شد، ماه کامل در آسمان ظاهر شد، آن شب، شب چهاردهم بود و ماه به صورت گردی کامل آشکار گردید، اینجا بود که معجزه‌ای بزرگ روی داد و ماه دو نیمه شد، چیزی که فقط با قدرت خدا امکان‌پذیر بود و به راستی که خدا بر هر کاری تواناست.

همه کافران با چشم خود به این منظره شگفت نگاه کردند، آنان مات و مبهوت شده بودند، پس از لحظاتی دو نصفه ماه به هم پیوست و به شکل اول خود درآمد، اما آنان باز هم ایمان نیاوردند و گفتند: «محمد ما را جادو کرد، کار او جادویی بیش نبود».

وقتی آنان این سخن را گفتند، خدا این سوره را بر محمد ﷺ نازل کرد: «ای محمد! قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت...» (۶۱)

یکی از معجزات پیامبر، «شق القمر» می باشد. «شق القمر» یعنی دو نیم شدن ماه. این معجزه به اذن تو روی داد تا غافلان از خواب غفلت بیدار شوند. در اینجا لازم است پنج سؤال در این باره بنویسم و به آنها جواب دهم:

* سؤال اول

«اگر چنین حادثه ای روی داده است چرا در تاریخ ذکر نشده است؟ چرا فقط در کتاب های مسلمانان این مطلب آمده است؟».

این حادثه در زمانی روی داد که ماه به تازگی در مکه طلوع کرده بود، فقط کسانی که در مناطق هم افق مکه بودند می توانستند این معجزه را ببینند، در بسیاری از نقاط زمین یا هنوز ماه طلوع نکرده بود یا نیمه شب بود و مردم در خواب بودند.

در آن زمان انسان به این پیشرفت نرسیده بود که طلوع ماه در شهر مکه را از مثلاً ایران یا روم رصد کند.

آیا ما در شبهای عادی که ماه در آسمان می درخشد به آن خیره می شویم، در حالت آن، کنجکاو می کنیم؟

حوادث آسمانی توجه افراد را به خود جلب می کند که مانند رعد و برق با

سر و صدا همراه باشد، شق القمر در مدت کوتاهی اتفاق افتاد و سر و صدایی هم نداشت، همچنین این معجزه، مانند خسوف و کسوف، طولانی نبود تا مردم را به خود متوجه کند.

از طرف دیگر، همه حوادث تاریخی، روشن و آشکار نیست و مطالب زیادی در هاله‌ای از ابهام قرار داد، مثلاً اگر از دید تاریخی به «زرتشت» نگاه کنیم، می‌بینیم تاریخ تولد، تاریخ وفات، محل تولد و ویژگی دیگر او به صورت دقیق مشخص نیست. اگر از دید تاریخی به «عیسی علیه السلام» نگاه کنیم، خیلی از حوادث زندگی او آشکار نیست.

کشورهای متمدن آن زمان (ایران و روم) نسبت به ثبت تاریخ بزرگان خود، این‌گونه بی‌اعتنا بوده‌اند، پس دیگر تعجب ندارد که چرا آنان «شق القمر» را ثبت نکرده‌اند!

به راستی آیا مورخان همه حوادث تاریخی را نوشته‌اند؟ در طول تاریخ، صدها زلزله و طوفان و حشتناک رخ داده است و تاریخ همه آن‌ها را ثبت نکرده است.

* سؤال دوم

«دو نیم شدن ماه، حادثه‌ای بزرگ است، اگر چنین چیزی روی داده باشد، باید کافران ایمان می‌آوردند، پس چرا آنان ایمان نیاوردند؟».

معجزه صالح علیه السلام شتر بزرگی بود که از دل کوه بیرون آمد، شتری که مدتی در میان قوم ثمود زندگی کرد، اما آنان به صالح علیه السلام ایمان نیاوردند، موسی علیه السلام عصای خود را بر زمین زد و عصا تبدیل به اژدهایی وحشتناک شد، اژدهایی بزرگ که می‌رفت تخت فرعون را ببلعد. فرعون تا این منظره را دید، فریاد زد: «ای موسی! این اژدها را بگیر». موسی علیه السلام دست دراز کرد و آن اژدها تبدیل به

عصا شد، ولی باز هم فرعون ایمان نیاورد.

* سؤال سوم

«اگر ماه به دو نیم شود، دو نیمه ماه به سمت زمین جذب می شود و به زمین برخورد می کند، اگر ماه دو نیم شده است، پس چرا اکنون در آسمان وجود دارد؟»

شق القمر، معجزه است نه یک حادثه طبیعی!

اگر ماه به صورت یک حادثه به دو نیم شود، ممکن است چنین اتفاقی روی دهد، اما همان خدایی که با قدرت خود، ماه را شکافت با قدرت خود مانع سقوط دو نیمه آن شد و بعد از مدتی ماه را به حالت اول خود درآورد.

* سؤال چهارم

«آیا سازمان فضایی آمریکا (ناسا)، شق القمر را تأیید کرده است؟»
 بعضی از نویسندگان در کتابها و سایت های خود مطلبی را ذکر کرده اند، (برای احترام، نامشان را ذکر نمی کنم)، مطلبی که آنان نوشته اند این است: رئیس حزب اسلامی انگلستان قبل از این که مسلمان شود، درباره این دین تحقیق می کند، او یک شب تلویزیون را می بیند که چند فضانورد دارند در یک برنامه درباره سفر به ماه سخن می گویند. آن فضانوردان در آن برنامه می گویند: «وقتی عکس های سطح ماه را می دیدیم، یک شکاف عمیق در آنجا دیدیم، وقتی با آپولوی ۱۱ به ماه سفر کردیم، نزدیک آن شکاف رفتیم و آن را با دقت مشاهده کردیم، این شکاف دور تا دور سطح ماه را گرفته بود».
 آن شب، وقتی رئیس حزب اسلامی انگلستان این سخن را در تلویزیون می شنود، مسلمان می شود و می فهمد قرآن، حق است.
 این خلاصه ای از آن مطلب بود.

در این ماجرا، هیچ نامی از آن برنامه و آن شبکه تلویزیونی برده نمی‌شود، نام آن فضانوردان هم ذکر نمی‌شود، اما بعضی این سخن را باور می‌کنند و در کتاب‌ها و سایت‌های خود می‌نویسند.

آنان لحظه‌ای فکر نمی‌کنند که آیا این سخن، دلیل و مدرکی دارد یا نه؟ بعد از مدتی، این مطلب رواج پیدا می‌کند و سرانجام ناسا مجبور به جواب دادن به آن شد و آقای «براد بیلی» که یکی از دانشمندان «انستیتو تحقیقات ماه ناسا» است، این موضوع را تکذیب می‌کند.

ای کاش کسانی که می‌خواهند به قرآن خدمت کنند، دقت بیشتری می‌کردند و هیچ سخنی را قبل از تحقیق بیان نمی‌کردند!

وقتی من تحقیق کردم به این نتیجه رسیدم: در سطح ماه، شکافی بزرگ وجود دارد که آپولوی ۱۰ از آن شکاف عکس برداری کرده است، همچنین آپولوی ۱۱ آن را تأیید کرده است. نام شکاف را به نام «اریدائوس ریلل» می‌خوانند و عکس آن در اینترنت موجود است.

نکته مهم این است که این شکاف فقط ۳۰۰ کیلومتر طول دارد، اما قطر ماه تقریباً سه هزار و پانصد کیلومتر است، یعنی این شکاف فقط ۱۱ درصد قطر ماه را پوشش می‌دهد.

اکنون سؤال می‌کنم: چرا عده‌ای بدون این که دقت کنند، این شایعات را در کتاب‌های تفسیری خود ذکر کرده‌اند؟ برای ضربه زدن به یک حقیقت، هیچ چیز بهتر از «دفاع بد» نیست!

* سؤال پنجم

«چرا هیچ نشانه‌ای در ماه پیدا نشده است که این معجزه را تأیید کند؟»
اکنون یک مثال می‌زنم: وقتی انسان‌ها می‌میرند بدن آنان به مشتی خاک و

استخوان تبدیل می شود، یکی از معجزات عیسی علیه السلام این بود که مردگان را زنده می کرد. گاه عیسی علیه السلام بر سر قبر کسی می آمد که صدها سال از مرگ او گذشته بود و بدنش به مستی خاک و استخوان، تبدیل شده بود، عیسی علیه السلام به اذن خدا، او را زنده می کرد.

آن کسانی که با معجزه عیسی علیه السلام زنده می شدند به شکل اول خود باز می گشتند. در صورت و اندام آنان، هیچ نشانه‌ای نبود تا آن‌ها را از بقیه مردم متفاوت کند.

مردمی که می دیدند عیسی علیه السلام مرده‌ای را زنده کرد، آیا به دنبال نشانه‌ای در صورت یا بدن آن‌ها می گشتند؟

خدا با قدرت خود ماه را کاملاً به شکل اول خود در آورد به گونه‌ای که هیچ اثری از دو نیم شدن باقی نماند، پس چرا ما به دنبال نشانه‌ای در سطح ماه می گردیم؟

شق القمر حادثه‌ای طبیعی نبود، معجزه‌ای بزرگ بود، خدا با قدرت خود ماه را شکافت و سپس آن را به حالت اولش باز گرداند.

شق القمر از نشانه‌های قیامت ذکر شده است، در آیه اول این سوره، قرآن می گوید: «قیامت نزدیک شد».

چگونه ممکن است در آن زمان، قیامت نزدیک شده باشد در حالی که نزدیک به هزار و چهارصد سال از آن زمان می گذرد و هنوز قیامت بر پا نشده است؟

مثالی می زنم: اگر من سوار بر ماشین شوم و به شهری بروم که ده میلیارد ثانیه با من فاصله دارد (ده میلیارد ثانیه تقریباً ۳۰۰ سال می شود). من شبانه روز و

بدون استراحت به پیش می‌روم، وقتی که فقط ۲۷ ساعت به پایان سفر مانده باشد، پسرم خسته می‌شود، پسرم به من می‌گوید: «بابا! من خسته شدم، کی به مقصد می‌رسیم؟» من به او می‌گویم: «دیگر راهی نمانده است». آیا من دروغ گفته‌ام؟

نه. من از او می‌خواهم فقط ۲۷ ساعت دیگر صبر کند، ۲۷ ساعت در مقایسه با ۳۰۰ سالی که گذشته است، زمان بسیار کوتاهی است!

امروزه ثابت شده است که جهان بیش از ده میلیارد سال عمر دارد، وقتی قیامت برپا شود آسمان‌ها و زمین در هم پیچیده می‌شوند، قرآن «شَقَّ الْقَمَرَ» را از نشانه‌های قیامت می‌داند، از آن زمان تا به امروز نزدیک به ۱۵ قرن می‌گذرد، هیچ کس نمی‌داند قیامت چه زمانی برپا می‌شود، اما اگر قیامت صد هزار سال پس از معجزه «شَقَّ الْقَمَرَ» هم واقع شود، باز معجزه «شَقَّ الْقَمَرَ»، نزدیک زمان قیامت است!

اگر عمر جهان را ده میلیارد سال حساب کنیم، به چه نتیجه‌ای می‌رسیم؟ قبل از معجزه «شَقَّ الْقَمَرَ»، جهان ۹ میلیارد و ۹۹۹ میلیون و ۹۰۰ هزار سال، عمر کرده است، اگر صد هزار سال بعد از شَقَّ الْقَمَرَ، قیامت برپا شود، باز صد هزار سال نسبت به این رقم، زمان کمی است!!

صد هزار سال کجا و ۹ میلیارد و ۹۹۹ میلیون و ۹۰۰ هزار سال کجا؟

قمر: آیه ۸ - ۵

حِكْمَةً بِاللَّغَةِ فَمَا تُغْنِ التُّدْرُ ﴿٥﴾ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ
يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكْرٍ ﴿٦﴾ خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ
الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ ﴿٧﴾ مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ

الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ ﴿٨﴾

اکنون از محمد ﷺ می خواهی تا از آنان روی گرداند و به سراغ کسانی برود که دل های آماده دارند و حق را می پذیرند. محمد ﷺ باید این کافران را به حال خود رها کند تا در گمراهی خود غوطه ور شوند.

کافران روز قیامت را دروغ می پندارند و تصور می کنند که پس از مرگ، زنده نخواهند شد، اما وقتی روز قیامت فرا رسد تو به اسرافیل فرمان می دهی تا برای بار دوم، در صور خود بدمد، آن وقت است که همه زنده می شوند و به پیشگاه تو حاضر می شوند، صدای صور اسرافیل، آنان را به عذاب سختی فرا خواهد خواند.

در آن روز آنان در حالی که ترس و وحشت همه وجودشان را فرا گرفته است از قبرها سر بر می آورند و همچون ملخ های پراکنده، بی هدف و سراسیمه به هر سو می دوند، آنان به دنبال پناهی می گردند و به هر سو می دوند ولی هیچ پناهی نمی یابند.

پرندگان وقتی به صورت دسته جمعی حرکت می کنند، نظم و ترتیب خاصی دارند، اما ملخ ها (و همچنین پروانه ها) در حرکت خود هیچ نظمی ندارند، در هم فرو می روند و بی هدف به هر سو روانه می شوند و به هم برخورد می کنند. کافران در روز قیامت این گونه خواهند بود، آنان چنان وحشت زده می شوند که بدون هدف به هر سو می دوند، شاید راه نجاتی بیابند.

قمر: آیه ۱۷ - ۹

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا

مَجْنُونٌ وَاذْذِرْ ﴿٩﴾ فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ ﴿١٠﴾ فَفَتَحْنَا
 أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّهِمٍّ ﴿١١﴾ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى
 الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ﴿١٢﴾ وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ الْأَوَاحِ
 وَدُسْرٍ ﴿١٣﴾ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ ﴿١٤﴾ وَلَقَدْ
 تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿١٥﴾ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ ﴿١٦﴾
 وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿١٧﴾

تو محمد ﷺ را به پیامبری برگزیدی و مردم مکه سخن او را دروغ شمردند و او را جادوگر خواندند، قبل از محمد ﷺ تو پیامبران زیادی را برای هدایت انسان‌ها فرستادی ولی گروه زیادی به آنان ایمان نیاوردند و به عذاب تو گرفتار شدند.

اکنون می‌خواهی از نوح ﷺ یاد کنی. نوح ﷺ، نهصد و پنجاه سال مردم را به یکتاپرستی دعوت کرد و از پرستش بُت‌ها بازداشت، در این مدت، کمتر از هشتاد نفر به او ایمان آوردند، می‌توان گفت که برای هدایت هر نفر، بیش از ده سال زحمت کشید! (۶۲)

مردم، نوح ﷺ را بسیار اذیت نمودند، گاهی او را آن قدر کتک می‌زدند که سه روز، بی‌هوش روی زمین می‌افتاد. (۶۳)

او با مهر و محبت به مردم چنین می‌گفت: «ای مردم! من خیرخواه شما هستم. از عذاب خدا بترسید و از بُت‌پرستی دست بردارید»، اما مردم به یکدیگر می‌گفتند: «نوح دیوانه است، اگر او از این حرف‌های خود دست برندارد، او را سنگسار می‌کنیم». آنان با انواع آزارها و شکنجه‌ها، نوح ﷺ را از ادامه رسالتش بازداشتند.

اینجا بود که نوح ﷺ از هدایت مردم ناامید شد و دست به دعا برداشت و

گفت: «خدایا! من از شرارت‌های این قوم از پا درآمده‌ام، من از تویاری می‌خواهم».

تو دعایش را مستجاب کردی، تو به او دستور دادی تا کشتی بسازد، وقتی کشتی آماده شد، از او خواستی تا از هر نوع حیوانی، یک جفت همراه خود کند و مؤمنان را سوار کشتی کند.

تو درهای آسمان را با بارانی پی‌درپی و سیل آسا گشودی، از سوی دیگر به فرمان تو، چشمه‌های آب از زمین جوشید. آب باران و آب چشمه‌ها به قدری که برای طوفان لازم بود به هم آمیختند و دریای وحشتناکی به وجود آمد. تو نوح علیه السلام و یارانش را بر آن کشتی که از تخته‌ها و میخ‌ها درست شده بود، سوار کردی، کشتی زیر نظر تو به حرکت درآمد، این پاداش پیامبری بود که کافران به او ایمان نیاوردند.

تو داستان کشتی نوح علیه السلام را به عنوان نشانه‌ای از قدرت خود قرار دادی، آیا کسی هست که پند بگیرد؟

اکنون از کافرانی که به محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان نیاوردند می‌خواهی تا فکر کنند و بدانند که قوم نوح علیه السلام به چه سرنوشتی مبتلا شدند! این یک هشدار برای آنان است، هر کس راه کفر را برگزیند سرانجام به عذاب تو گرفتار خواهد شد. تو محمد صلی الله علیه و آله و سلم را فرستادی تا قرآن را برای آنان بخواند، تو قرآن را به زبانی ساده و شیوا بیان کردی، آیا کسی هست که پند بگیرد؟

تو قرآن را بدون هرگونه پیچیدگی بیان کردی، پس چرا عده‌ای قرآن را با مسائل پیچیده فلسفی ترجمه و تفسیر می‌کنند؟ قرآن را باید همان‌طور که هست، برای مردم بیان کرد، قرآن تو برای همه مردم قابل فهم است، نباید آن

را با پیچیدگی تفسیر کرد.

آیه ۱۲ این سوره را یک بار دیگر می‌خوانم: «خدا نوح علیه السلام و یارانش را بر آن کشتی که از تخته‌ها و میخ‌ها درست شده بود، سوار کرد». این آیه معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می‌کنیم. «بطنِ قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است: خدا محمد صلی الله علیه و آله و دوازده امام و فاطمه علیها السلام را به عنوان گل سرسبد جهان قرار داد، به هیچ کس دیگر این مقام و عظمت را نداد، آنان را به بزم مخصوص خود راه داد و کس دیگری را به آنجا راه نیست.

همه پیامبران این حقیقت را می‌دانستند، برای مثال وقتی آدم علیه السلام و حوّا در بهشت زندگی می‌کردند، روزی پرده از مقابل چشم آنها برداشته شد. آنها عرش را دیدند، آن روز نورهایی را دیدند که در عرش بود، از خدا سؤال کردند: «اینان کیستند که این‌گونه نزد تو مقام دارند؟». خدا برای آنان گفت که این نورها، نور محمد صلی الله علیه و آله و خاندان او هستند.

خدا قبل از آن روز، نور آنان را خلق کرده بود، جسم آنان را هزاران سال بعد از خلقت آدم علیه السلام آفرید، سخن درباره نور آنهاست. (۶۴)

وقتی زمان نوح علیه السلام فرا رسید و قرار شد که عذاب بر کافران نازل شود، جبرئیل نزد نوح علیه السلام آمد و برای او صندوقی پر از میخ آورد تا نوح علیه السلام با آن میخ‌ها کشتی خود را بسازد.

ساخت کشتی آغاز شد و بعد از چند ماه، کشتی آماده شد، فقط ۵ میخ دیگر از آن میخ‌ها باقی مانده بود، اینجا بود که جبرئیل نزد نوح علیه السلام آمد و این نکته را به او اشاره کرد که این پنج میخ، بسیار مقدّس می‌باشند زیرا این پنج میخ، نمادی

از پنج تن می باشند.

کدام پنج تن؟

محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام.

نوح به دستور جبرئیل این پنج میخ مقدس را هم در کشتی خود به کار گرفت و به برکت این پنج میخ مقدس بود که کشتی نوح توانست در میان امواج سهمگین طوفان سالم بماند.

این ماجرای کشتی نوح علیهم السلام و پنج میخ مقدس بود.

یک روز پیامبر برای یکی از یارانش آیه ۱۲ این سوره را خواند و ماجرای بالا را نقل کرد. (۶۵)

قمر: آیه ۲۲ - ۱۸

كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَدَابِي وَنُذُرِ ﴿١٨﴾
 إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ ﴿١٩﴾ تَنْزِعُ
 النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ ﴿٢٠﴾ فَكَيْفَ كَانَ عَدَابِي
 وَنُذُرِ ﴿٢١﴾ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿٢٢﴾

اکنون سرنوشت قوم «عاد» را بیان می کنی: تو هود علیهم السلام را به سوی قوم «عاد» فرستادی، آنان جمعیت زیادی داشتند و دارای ثروت فراوانی بودند و همه بُت پرست بودند.

آنان روی زمین به ناحق و به بهانه های واهی سر به عصیان گذاشتند و پیامبر خود را تکذیب کردند و به او ایمان نیاوردند.

به راستی که عذاب تو برای آنان چقدر سخت بود!

تو تندبادی شدید و هولناک را فرستادی، هوا بسیار سرد شد، آن تندباد در

روزی سرد بر آنان وزید، آن سرما، سرمایی پایدار بود. (۶۶)
 آنان خود را مردمی قوی می دانستند، اما آن تندباد آنان را از جای برمی کند و
 به هر سو پرتاب می کرد، آنان مردمی قوی و قدرتمند بودند، اما وقتی عذاب
 تو فرار رسید، بدن های آنان در هر گوشه ای افتاد گویا که تنه هایی از درختان
 خرما می باشند که فرو افتاده اند.
 اکنون از کافران مکه می خواهی تا فکر کنند و بدانند که قوم عاد به چه
 سرنوشتی مبتلا شدند! این یک هشدار برای آنان است. تو قرآن را به زبانی
 ساده و شیوا بیان کردی، آیا کسی هست که پند بگیرد؟

قمر: آیه ۳۲ - ۲۳

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ ﴿٢٣﴾ فَقَالُوا أَبَشْرًا مِّنَّا
 وَاحِدًا تَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَسُعْرٍ ﴿٢٤﴾ أَوْلَقِيَ الذِّكْرَ عَلَيْهِ مِن
 بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرُّ ﴿٢٥﴾ سَيَعْلَمُونَ عَدَا مِنِ الْكُذَّابِ
 الْأَشْرِ ﴿٢٦﴾ إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَبِعْهُمْ وَاضْطَبِرْ ﴿٢٧﴾
 وَتَبَيَّنْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ ﴿٢٨﴾ فَنادُوا
 صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ ﴿٢٩﴾ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ ﴿٣٠﴾ إِنَّا
 أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُخْتَطِرِ ﴿٣١﴾ وَلَقَدْ
 يَسِّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَكِّيرٍ ﴿٣٢﴾

اکنون از سرنوشت قوم «ثمود» سخن می گویی: تو به آنان نعمت های زیادی
 داده بودی، آنان از سلامتی و قدرت و روزی فراوان بهره مند بودند. صالح علیه السلام
 را برای هدایت آنان فرستادی، صالح علیه السلام از آنان خواست تا دست از بت پرستی
 بردارند، اما آنان او را دروغگو پنداشتند و گفتند: «چرا باید از کسی که مثل

خودمان است، پیروی کنیم؟ اگر ما چنین کاری کنیم در گمراهی و دیوانگی خواهیم بود، صالح می‌گوید که خدا به من وحی کرده است، چگونه شده است که وحی فقط بر او نازل شده است؟ مگر او با ما چه فرقی دارد؟ او مانند ما غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود، اگر خدا می‌خواست ما را هدایت کند، فرشته‌ای برای ما می‌فرستاد، معلوم می‌شود که صالح دروغ‌گویی جاه‌طلب است و می‌خواهد بر ما حکومت کند و به ریاست برسد.

آنان صالح را دروغ‌گوی جاه‌طلب خواندند، تو به صالح فرمان دادی تا با آنان چنین بگویی: «به زودی خواهید دانست که دروغ‌گوی جاه‌طلب کیست».

سپس تو به صالح خیر دادی که برای آزمایش و امتحان آن مردم، از دل کوه، شتری را برای آنان بیرون می‌آوری و از صالح خواستی تا منتظر باشد و صبر نماید.

صالح باز هم آنان را به سوی یکتاپرستی فرا خواند، اما آنان سخن او را نپذیرفتند تا این که آنان با صالح قرار گذاشتند که هر کدام از خدای دیگری چیزی را بخواهند تا معلوم شود کدام خدا حق است.

صالح هر کدام از آن بُت‌های مردم نمود را صدا زد هیچ پاسخی نشنید. بعد از آن بود که آن مردم از صالح خواستند تا از خدا بخواهد از دل کوه، شتری بیرون بیاورد.

اینجا بود که صالح دست به آسمان برد و دعا کرد، ناگهان کوه شکافت و شتری از آن بیرون آمد، صالح به آنان گفت: «من برای شما به اذن خدا معجزه‌ای آورده‌ام، شما دیگر هیچ عذر و بهانه‌ای ندارید، این شتر، معجزه

خداست، او را به حال خود واگذارید تا در زمین بچرد و به آن آسیبی نرسانید».

تو از صالح علیه السلام خواستی تا به مردم خبر دهد که آب چشمه‌ای که در آن شهر بود، بین آن شتر و آنان تقسیم می‌شود. یک روز، آب چشمه از شتر است و روز دیگر از مردم و هر کس باید در نوبت خود حاضر شود. آن شتر یک روز از آب چشمه می‌خورد و در عوض آنان از شیر آن استفاده می‌کردند.

بزرگان ثمود تصمیم گرفتند تا شتر را از بین ببرند، آنان شخصی به نام «قداره» را تشویق کردند تا آن شتر را از بین ببرد، او ابتدا قسمتی از پای شتر را برید و شتر بر روی زمین افتاد و سپس او را کشت. مردم گوشت شتر را میان خود تقسیم کردند و هر کدام قسمتی از گوشت آن را به خانه بردند. درست است که شتر را یک نفر کشت اما آن مردم به این کار او راضی بودند، آنان در جرم او شریک شدند.

به راستی که عذاب تو برای آنان چقدر سخت بود!

اینجا بود که تو بر آنان خشم گرفتی و آنان را با عذاب سختی نابود کردی، آنان شب در منزل به خواب خوش رفتند و ناگهان صیحه‌ای آسمانی فرارسید و زلزله‌ای سهمگین خانه‌های آنان را در هم کوبید، صبح که فرا رسید همه هلاک شده بودند و همانند گیاه خشکیده، خرد و نابود شدند.

اکنون از کافران مکه می‌خواهی تا فکر کنند و بدانند که قوم عاد به چه سرنوشتی مبتلا شدند! این یک هشدار برای آنان است. تو قرآن را به زبانی ساده و شیوا بیان کردی، آیا کسی هست که پند بگیرد؟

قمر: آیه ۴۰ - ۳۳

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالَّذِينَ ﴿۳۳﴾ اِنَّا اَرْسَلْنَا
 عَلَيْهِمْ حَاصِبًا اِلَّا اَل لُّوطِ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ ﴿۳۴﴾ نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنَا
 كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ ﴿۳۵﴾ وَلَقَدْ اَنْذَرْتَهُمْ بِطُغْيَانِنَا فَتَمَارَوْا
 بِالَّذِينَ ﴿۳۶﴾ وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا اَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا
 عَذَابِي وَنُذِرٍ ﴿۳۷﴾ وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ ﴿۳۸﴾
 فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرٍ ﴿۳۹﴾ وَلَقَدْ يَسْرَنَّا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ
 مُدْكِرٍ ﴿۴۰﴾

اکنون از سرنوشت قوم «لوط» سخن می‌گوییم، آنان مردمی بودند که دچار
 انحراف جنسی شده بودند و اولین گروهی بودند که به همجنس‌بازی رو
 آورده بودند، لوط علیه السلام آنان را از این گناه باز داشت، اما آنان سخن او را
 نپذیرفتند، آنان همه هشدارهای تو را دروغ پنداشتند، سرانجام تو طوفانی از
 سنگریزه بر آنان نازل کردی و تو لوط علیه السلام و دختران او را نجات دادی و بقیه را
 هلاک کردی. این عاقبت کار کسانی بود که گناه می‌کردند و از فرمان تو
 سرپیچی می‌نمودند.

وقتی تو اراده می‌کردی که عذابی را بر مردمی نازل کنی، ابتدا مؤمنان را
 نجات می‌دادی و سپس عذاب را می‌فرستادی. نجات مؤمنان، نعمتی از سوی
 تو بود تا همه بدانند که بندگان شکرگزارت را این‌گونه پاداش می‌دهی و آن‌ها
 را در عذاب، تنها رها نمی‌کنی، بلکه با مهربانی و لطف خویش، آنان را نجات
 می‌دهی.

لوط علیه السلام آن مردم را بسیار نصیحت کرد و به آنان گفت که خدا مرا برای هدایت
 شما فرستاده است، لوط علیه السلام آنان را از عذاب تو ترساند ولی آنان به سخنان او
 توجهی نکردند و در سخنان او شک و تردید داشتند و به راه کفر ادامه دادند.

گروهی از آن مردم آن قدر بی شرم بودند که از لوط علیه السلام خواستند تا مهمانانش را در اختیار آنان بگذارد تا از آنان کام بگیرند، پس تو چشم آن بی شرم را کور کردی تا عذاب تو را بچشند و بدانند که وعده عذاب تو حق است. وقتی صبح فرار سید، عذابی پایدار سراغ آنان آمد و عذاب تو را دیدند و دانستند که وعده تو دروغ نیست.

اکنون به کافران مکه چنین می گویی: «من قرآن را به زبانی ساده و شیوا بیان کردم، آیا کسی هست که پند بگیرد؟».

مناسب است در اینجا ماجرای مهمانان لوط علیه السلام را بنویسم:

لوط علیه السلام در مزرعه خود در خارج از شهر مشغول کشاورزی بود، دید چهار مرد زیبارو به سوی او می آیند، وقتی آنان به لوط علیه السلام رسیدند، به او سلام کرده و گفتند که می خواهند مهمان او باشند.

لوط علیه السلام در آن لحظه نمی دانست که این مهمانان، فرشتگان خدا هستند و آمده اند تا این قوم تبهکار را نابود کنند، او لحظه ای با خود فکر کرد، او مهمان نواز بود و دوست نداشت تا مهمان را رد کند، از طرف دیگر می دانست که حضور این جوانان خوش سیما (در شهری که آلوده به انحراف همجنس بازی است) باعث دردسر است.

لوط علیه السلام صبر کرد تا هوا تاریک شد، در تاریکی شب، مهمانان را به خانه برد تا برای آنان غذایی فراهم کند، لوط علیه السلام خوشحال بود که مهمانان او از دست این مردم تبهکار نجات پیدا کرده اند، اما او چه می توانست بکند وقتی که دشمن او درون خانه اش بود!

همسر لوط علیه السلام زن بی ایمانی بود و به این قوم گناهکار کمک می کرد، وقتی او

از ورود مهمانان زیبارو آگاه شد، به بالای بام رفت، ابتدا کف زد تا شاید بقیّه خبردار شوند، اما فایده‌ای نکرد، برای همین آتشی روشن کرد، دود آتش به آسمان رفت، گروهی از آن مردم تبه‌کار متوجّه شدند و با سرعت، دوان دوان به سوی خانه لوط علیه السلام آمدند.

آنان به در خانه هجوم آوردند، لوط علیه السلام مقاومت کرد، اما آنان چند نفر بودند و توانستند در را باز کنند و وارد خانه شوند، لوط علیه السلام بسیار غمگین شد و گفت: «ای کاش قدرت مقابله با شما را داشتم، ای کاش یارانی داشتم که مرا یاری می‌کردند، آن وقت می‌دانستم با شما چه کنم».

آن هوس‌بازان به سوی فرشتگان رفتند، جبرئیل اشاره‌ای به چشم آنان کرد، آنان نابینا شدند، دیگر هیچ‌جا را نمی‌دیدند، دست به دیوار گرفتند تا از خانه خارج شوند، آنان به لوط علیه السلام گفتند: «ای لوط! صبر کن صبح برسد، هیچ کدام از شما را زنده نمی‌گذاریم، همه اهل این خانه را به قتل می‌رسانیم».^(۶۷)

لوط علیه السلام برای لحظه‌ای به فکر فرو رفت، فردا صبح آنان، همه مردم شهر را بسیج می‌کنند و برای کشتن او و دختران و مهمانان او می‌آیند، اینجا بود که جبرئیل به لوط علیه السلام گفت: «ای لوط! ما فرستادگان خدا هستیم، ما فرشتگان خدا هستیم».

نیمه شب که شد، لوط علیه السلام با دخترانش از شهر دور شدند، عذاب فرار رسید و همه مردم شهر نابود شدند، همسر لوط علیه السلام هم در میان آنان بود و هلاک شد، زیرا او زن مؤمنی نبود.

قمر: آیه ۴۵ - ۴۱

وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النَّذْرُ ﴿٤١﴾ كَذَّبُوا

بِآيَاتِنَا كَلِمًا فَأَخَذْنَا مِنْهُمُ أَخَذَ عَزِيزٌ مُّقْتَدِرٌ ﴿٤٢﴾ أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ
 أَوْلِيكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ ﴿٤٣﴾ أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ
 مُّنتَصِرُونَ ﴿٤٤﴾ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ ﴿٤٥﴾

اکنون از سرنوشت فرعون و پیروان او سخن می‌گوییم، تو موسی علیه السلام را نزد آنان فرستادی، موسی علیه السلام معجزات زیادی آورد و آنان را از عذاب تو ترساند، اما آنان سخن موسی علیه السلام را دروغ پنداشتند و به هشدارهای او اعتنا نکردند و سرانجام تو با قدرت و اقتدار تمام، آنان را به عذاب سختی گرفتار کردی و آنان را در رود نیل غرق کردی.

اکنون درباره کافران مکّه سخن می‌گوییم، محمد صلی الله علیه و آله برای آنان قرآن را خواند و آنان را از عذاب تو ترساند ولی آنان سخن او را دروغ پنداشتند، به راستی آیا آنان از قوم نوح علیه السلام قوی‌تر بودند؟ آیا قدرت آنان از قدرت قوم عاد و قوم ثمود و فرعونیان بیشتر بود؟

آنان بُت‌ها را می‌پرستند و از پذیرفتن حَقِّ خودداری می‌کنند، آیا در کتاب‌های آسمانی امان‌نامه‌ای برای این بُت‌پرستان آمده است؟ آنان به این امید هستند که همدیگر را یاری خواهند کرد و به یکدیگر چنین می‌گویند: «ما جماعتی متحد و نیرومند و پیروز هستیم»، ولی به زودی جمع آنان پراکنده می‌شود و شکست می‌خورند و پا به فرار می‌گذارند و دست از یاری یکدیگر برمی‌دارند.

این سوره، قبل از هجرت پیامبر نازل شده است. وقتی پیامبر به مدینه

هجرت کرد، تعداد مسلمانان زیاد شد، در سال دوم هجری پیامبر به جنگ سپاه مکه رفت و جنگ «بدر» روی داد. در آن جنگ، سپاه مکه سه برابر مسلمانان بودند و تجهیزات جنگی زیادی همراه داشتند، تو به وعده خود عمل کردی مسلمانان را یاری کردی و آنان بر کافران پیروز شدند. در آن جنگ، هفتاد نفر از بزرگان مکه کشته شدند، ابو جهل یکی از آنان بود، او به سزای عملش رسید، ابو جهل همان کسی است که بر سر پیامبر خاکستر می ریخت و مسلمانان را شکنجه می داد. در جنگ بدر کافران مکه شکست سختی خوردند و هفتاد نفر از بزرگان آنان کشته شدند و هفتاد نفر از آنان نیز اسیر شدند.

آری، هر کس به تو توکل کند، تو او را یاری می کنی و او را تنها نمی گذاری، تو با قدرت بی پایان خود او را بر دشمنانش پیروز می کنی، به راستی که همه کارها در دست توست.

قمر: آیه ۴۹ - ۴۶

بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةِ أَذْهَبِي
 وَأَمْرٌ ﴿٤٦﴾ إِنَّ الْمَجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ ﴿٤٧﴾ يَوْمَ يُسْحَبُونَ
 فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ ﴿٤٨﴾ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ
 خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴿٤٩﴾

درست است که تو به محمد ﷺ وعده دادی که گروهی از دشمنانش در جنگ «بدر» هلاک خواهند شد، اما زمان عذاب واقعی کافران، روز قیامت

است، عذاب روز قیامت، سخت تر و ناگوار تر از عذاب دنیا است، آنان هیچ راهی به بهشت ندارند و در آتش سوزان جهنم گرفتار می شوند، فرشتگان آنان را با صورت بر روی زمین می کشانند و به آنان می گویند: «اکنون عذاب جهنم را بچشید».

هیچ چیز در جهان هستی، بی حساب و کتاب نیست، عذاب آن کافران هم روی حساب و اندازه است، آنان حاصل کارهای خود را می بینند، تو به هیچ کس ظلم نمی کنی و مقدار عذاب آنان کاملاً مشخص است. تو آنان را به اندازه کفر و گناهشان عذاب می کنی. (۶۸)

همه چیز در جهان (چه در این دنیا و چه در آخرت) با دقت و با نظم آفریده شده است، هر چقدر علم پیشرفت می کند، این نظم و دقت جهان بیشتر آشکار می شود.

برای مثال ارتباطی بین تولید مثل مگس ها و مدت عمر آنان وجود دارد، اگر در ابتدای فصل تابستان، دو مگس را در شرایط مناسب قرار دهیم، با فرا رسیدن پاییز، تعداد آنان به بیش از سیصد هزار میلیارد مگس می رسد. (۶۹)

خدا عمر مگس را فقط سه هفته قرار داده است!

حلزون ها به طور متوسط ده سال عمر می کنند، به راستی اگر مگس ها عمر حلزون ها را داشتند چه اتفاقی می افتاد؟ مگس ها همه سطح کره زمین را پر می کردند و امکان زندگی را از موجودات دیگر می گرفتند.

هر جای جهان را نگاه کنیم، نظم و اندازه را می بینیم، حرکت ستارگان و

سیارات در آسمان، کاملاً مشخص و دقیق است، ستاره‌شناسان می‌توانند به طور دقیق خسوف و کسوف را پیش‌بینی کنند.

قمر: آیه ۵۰

وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ ﴿۵۰﴾

تو قوم نوح علیه السلام را در طوفان غرق کردی، قوم عاد را با تندبادی سهمگین هلاک کردی، قوم ثمود را با زلزله نابود کردی...

این طوفان و تندباد و زلزله برای تو کاری نداشت، فرمان تو فقط یک کلمه است: «باش»، آن وقت است که فرمان تو چنان با سرعت انجام می‌گیرد که همچون یک چشم بر هم زدن است.

هرگاه چیزی را اراده کنی، آن چیز بدون هیچ فاصله‌ای به وجود می‌آید، کافی است به طوفان یا زلزله بگویی: «باش»، ناگهان زلزله یا طوفان فرا می‌رسد. این کار برای تو، بسیار آسان است.

قمر: آیه ۵۵ - ۵۱

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿۵۱﴾

وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ ﴿۵۲﴾ وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ ﴿۵۳﴾

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ ﴿۵۴﴾ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ

مُقْتَدِرٍ ﴿۵۵﴾

تو کسانی که در گذشته، همانند کافران مکه بودند، عذاب کردی، آیا کسی هست که از این نمونه‌های عذاب، پند بگیرد؟

تو برای هر انسانی پرونده‌ای قرار داده‌ای و همه اعمال او در آنجا ثبت می‌شود، همه کارهای آن کافرانی که به عذاب تو گرفتار شدند در پرونده‌های آنان نوشته شده است، هر کار کوچک و بزرگ آنان ثبت شده است و در روز قیامت همه آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو خواهند آمد و سپس تو آنان را به جهنم می‌افکنی و آنان برای همیشه در آنجا خواهند بود.

این سرنوشت کافران است، اما مؤمنان پرهیزکار در باغ‌های بهشتی کنار نهرهای آب خواهند بود، آنان در آنجا، غرق نعمت‌های تو خواهند بود، بهشت جایگاهی است که هیچ باطل و بیهودگی در آن راه ندارد، سراسر حق و حقیقت است و به آنان مهربانی و لطف تو نزدیک خواهند بود، تو خدای یگانه‌ای، فرمانروایی توانا هستی. تواز آنان راضی خواهی بود و این سعادت بی‌بسیار بزرگ است. (۷۰)

سوره رحمان

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مدنی» است و سوره شماره ۵۵ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «رحمان» یکی از اسم‌های خدا می‌باشد، خدایی که مهربان است. در آیه اول این سوره این نام خدا ذکر شده است و برای همین این سوره را به این نام می‌خوانند.
- ۳ - به این سوره «عروس قرآن» می‌گویند، زیرا زیباترین سوره قرآن است.
- ۴ - موضوعات مهم این سوره چنین است: نشانه‌های قدرت خدا، آفرینش انسان، سرانجام همه انسان‌ها مرگ است، عذاب کافران در قیامت، نعمت‌های زیبای بهشتی برای مؤمنان.

رحمان: آیه ۵ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الرَّحْمَنُ ﴿١﴾ عَلَّمَ
الْقُرْآنَ ﴿٢﴾ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ﴿٣﴾ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ﴿٤﴾ الشَّمْسُ
وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ ﴿٥﴾

تو خدای مهربانی هستی در اینجا می خواهی از نعمت های خود سخن بگویی، اولین نعمتی را که ذکر می کنی قرآن است، تو قرآن را به محمد ﷺ آموختی تا مایه هدایت همه باشد.

تو انسان را آفریدی و به او سخن گفتن آموختی. نعمت سخن گفتن سبب رشد و کمال انسان می شود و او می تواند تجربیات و دانش خود را به سادگی از نسلی به نسل دیگر منتقل سازد.

اکنون از خورشید و ماه سخن می گویی، تو آن دو را با قدرت خود آفریدی و این دو با نظم خاص در گردش هستند و زندگی بشر در کره زمین، وابسته به این دو است.

* * *

خورشید در هر ثانیه ۲۲۵ کیلومتر به دور مرکز کهکشان راه شیری می چرخد، ۲۰۰ میلیون سال طول می کشد تا خورشید بتواند مدار خود را دور بزند.

ماه در هر ثانیه تقریباً یک کیلومتر در مدار خود به دور زمین می چرخد، در یک ساعت ۳۶۰۰ کیلومتر طی می کند، مدار ماه دو و نیم میلیون کیلومتر می باشد، وقتی من به آسمان نگاه می کنم ماه و خورشید را در یک اندازه می بینم، اما می توان ۶۵ میلیون ماه را در خورشید جای داد.

* * *

رحمان: آیه ۶

وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ ﴿۶﴾

«گیاهان و درختان در حال نیایش و سجده هستند».

این سخن توست، دوست دارم بدانم معنای آن چیست؟ وقتی دقت می کنم می بینم در قرآن از سجده موجودات بی جان سخن گفته ای، آسمان، زمین، ماه، خورشید، درختان، کوه ها... همه تو را ستایش می کنند. آنان از قوانین تو در آفرینش فرمان برداری می کنند، این معنای سجده آنان است که در قرآن از آن سخن گفته ای. (۷۱)

هر موجودی به اندازه درجه وجودی خود، دارای شعور است و در دنیای خود و به زبان خود، تو را ستایش می کند و تو را به پاکی می ستاید، ولی من از

. می توان یک میلیون و سیصد هزار کره زمین را درون خورشید جای داد، از طرف دیگر حجم زمین، پنجاه برابر ماه است. وقتی این دو عدد را در هم ضرب کنیم به عدد ۶۵ میلیون می رسیم.

درک حقیقت آن ناتوانم.

موجوداتی مثل ماه و خورشید و کوه و درخت، همسو با بهره و جودی خود، درکی از تو دارند، البته درک و شعور آنان قابل مقایسه با درک انسان نیست، تو انسان را با درک و آگاهی بالایی آفریدی، اما به موجودات دیگر به اندازه خودشان، بهره‌ای از درک و شعور دادی.

رحمان: آیه ۹ - ۷

وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ ﴿٧﴾ أَلَّا تَطْغَوْا

فِي الْمِيزَانِ ﴿٨﴾ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ ﴿٩﴾

آسمان را بر فراز زمین برافراشتی و در آن شگفتی‌های زیادی قرار دادی تا نشانه‌ای از عظمت تو باشد.

تو میزان عدل و نظم را در جهان قرار دادی و فرمان دادی تا بندگانت از مسیر عدالت منحرف نشوند، در هنگام خرید و فروش، کم فروشی نکنند و از روی عدل و انصاف، خرید و فروش کنند، وقتی می‌خواهند چیزی را وزن کنند، وزن آن را به نفع خود، کم و زیاد نکنند.

رحمان: آیه ۱۲ - ۱۰

وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ ﴿١٠﴾ فِيهَا

فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ ﴿١١﴾ وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ

وَالرَّيْحَانُ ﴿١٢﴾

«زمین را برای بندگانت آفریدی تا در آن زندگی کنند، تو در زمین، میوه‌های گوناگون و درختان خرما آفریدی، تو دانه‌هایی که همراه با ساقه و برگ است،

آفریدی. تو روزی انسان را از دل زمین بیرون می آوری». (۷۲)

زمین، این گره خاکی در فضا حرکت می کند، زمین در کهکشان راه شیری است، زمین همراه با این کهکشان، در هر ثانیه، سیصد کیلومتر حرکت می کند!

اما این زمین، تنها خانه انسان، چقدر آرام به نظر می رسد!! ما به راحتی می توانیم بر روی آن زندگی کنیم.

خدا در زمین، کوه های ثابت و پابرجایی قرار داد تا مایه آرامش زمین باشد. این کوه ها هستند که زمین را از لرزش ها حفظ می کنند.

رحمان: آیه ۱۳

فَيَأَيُّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۱۳﴾

در این سوره خطاب تو با جنّ و انسان است، از نعمت قرآن سخن گفتی، تو قرآن را برای هدایت جنّ و انس فرستادی، به این دو گروه، نعمت های فراوان دادی، اکنون به آنان چنین می گویی: «کدام یک از نعمت های مرا دروغ می شمارید؟».

در این سوره ۳۱ بار این جمله را ذکر می کنی: «کدام یک از نعمت های مرا دروغ می شمارید؟».

هر بار که نعمتی از نعمت های خودت را نام می ببری، از جنّ و انس می خواهی فکر کنند و ببینند که تو چقدر در حقّ آنان، مهربانی کردی، هر چه نیاز داشتند برای آنان آفریده ای، به راستی چرا عده ای نعمت های تو را دروغ می شمارند؟ قرآن بزرگ ترین نعمت توست، کتابی است که مایه سعادت و رستگاری است، چرا عده ای قرآن را دروغ می شمارند؟ چرا تو را از یاد

می‌برند؟ چرا شیفته دنیا می‌شوند و از آخرت غافل می‌شوند؟ چرا قیامت را انکار می‌کنند؟ چرا نعمت‌های تو را کفران می‌کنند؟

رحمان: آیه ۱۶ - ۱۴

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ
كَالْفَخَّارِ ﴿١٤﴾ وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ ﴿١٥﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ
رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ ﴿١٦﴾

«همه انسان‌ها از نسل آدم علیه السلام هستند، تو آدم علیه السلام را از گِل خشکیده‌ای که مانند سفال بود، آفریدی و جن را از شعله‌ای از آتش خلق نمودی، به راستی بندگان تو، کدام یک از نعمت‌های تو را انکار می‌کنند؟».

رحمان: آیه ۱۸ - ۱۷

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ ﴿١٧﴾
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ ﴿١٨﴾

«تو خدای دو مشرق و دو مغرب هستی! به راستی بندگان تو، کدام یک از نعمت‌های تو را انکار می‌کنند؟».

لحظه‌ای فکر می‌کنم: منظور از دو مشرق و دو مغرب چیست؟ من باید مشرق اول و مشرق دوم را کشف کنم!
مشرق یعنی محل طلوع. خورشید هر روز از نقطه‌ای طلوع می‌کند. وقتی تابستان فرا می‌رسد، خورشید در نقطه‌ای نزدیک به جنوب شرقی طلوع می‌کند. (این نزدیک‌ترین نقطه طلوع خورشید به شمال است). این مشرق اول است.

روزهای دیگر، آرام آرام طلوع خورشید به سمت جنوب پیش می‌رود، هر روز، خورشید در نقطه‌ای دیگر طلوع می‌کند تا این که روز آخر پاییز فرا می‌رسد. (در این هنگام، طلوع خورشید در نزدیک‌ترین نقطه به جنوب است). این مشرق دوم است، بعد از آن نقطه طلوع خورشید به سوی شمال باز می‌گردد.

در اینجا قرآن به دو نقطه مهم طلوع خورشید اشاره می‌کند: مشرق اول که در اول تابستان است و مشرق دوم که در اول زمستان است.

هنگام غروب خورشید هم این اتفاق به همین شکل روی می‌دهد، پس مغرب هم دو نقطه مهم دارد: غروب اول در اول تابستان، غروب دوم در اول زمستان!

به راستی چرا خورشید همیشه در یک نقطه مشخص طلوع و غروب ندارد؟ وقتی من تحقیق می‌کنم، می‌فهمم که اگر خورشید همیشه در یک نقطه طلوع و غروب می‌کرد، دیگر چهار فصل پدید نمی‌آمد و همیشه یک فصل بود، از بهار، تابستان، پاییز و زمستان خبری نبود!

زمین به دور خورشید می‌چرخد، مدار زمین به صورت بیضی می‌باشد، گردش زمین در این مدار بیضی، سبب به وجود آمدن چهار فصل می‌شود، این که خورشید هر روز در چه نقطه‌ای طلوع می‌کند، بستگی به این دارد که زمین در چه نقطه‌ای از مدار خود قرار گرفته است.

خدا فرمان داد که زمین به دور خورشید بچرخد، زمین در هر ثانیه ۳۰ کیلومتر در مدار خود دور خورشید را طی می‌کند، مدار زمین به دور خورشید ۹۴۰ میلیون کیلومتر است. زمین این مسافت را در ۳۶۵ روز و شش ساعت طی می‌کند. یک سال، در واقع از گردش کامل زمین به دور خورشید

پدید می آید.

رحمان: آیه ۲۳ - ۱۹

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴿١٩﴾ بَيْنَهُمَا
بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ ﴿٢٠﴾ فَيَأْتِي آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢١﴾ يَخْرُجُ
مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ ﴿٢٢﴾ فَيَأْتِي آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢٣﴾

«دو دریا را کنار هم قرار دادی و بین این دو دریا، فاصله‌ای است تا آب آن‌ها به هم نیامیزد. بندگان تو، کدام یک از نعمت‌های تو را انکار می‌کنند؟ از آن دو دریا مروارید بزرگ و کوچک بیرون می‌آید، بندگان تو، کدام یک از نعمت‌های تو را انکار می‌کنند؟» (۷۳)

من دوست دارم بدانم این دو دریا کجا هستند؟

آب بیشتر رودها شیرین می‌باشد، این رودها از کوه‌ها سرچشمه گرفته و به سوی دریا می‌روند، وقتی رود بزرگی به دریا می‌رسد، آب شور دریا را عقب می‌راند و در دهانه خود، محدوده‌ای درست می‌کند که آب آن، شیرین است. این آب شیرین با آب شور دریا مخلوط نمی‌شود و این از عجایب قدرت خدا می‌باشد.

رحمان: آیه ۲۵ - ۲۴

وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ
كَالْأَعْلَامِ ﴿٢٤﴾ فَيَأْتِي آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢٥﴾

«حرکت کشتی‌ها در دریاها به فرمان توست، کشتی‌هایی که همچون کوهی بزرگ به نظر می‌آیند. بندگان تو، کدام یک از نعمت‌های تو را انکار می‌کنند؟».

بیشتر حمل و نقل کالاها در دنیا با کشتی صورت می‌پذیرد، صادرات و واردات، لازمه توسعه یک کشور است، اما اگر کشتی‌ها نبودند، هرگز تجارت جهانی این قدر رونق نداشت.

اگر به اطراف خود نگاه کنم، متوجه می‌شوم خیلی از این وسایل (خود این وسایل یا مواد اولیه آن) با کشتی منتقل شده‌اند و سپس به دست من رسیده‌اند. بیش از نود درصد حمل کالا در جهان با کشتی انجام می‌گیرد.

رحمان: آیه ۲۸ - ۲۶

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿٢٦﴾ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ

رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿٢٧﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢٨﴾

«هر که روی زمین است، نابود می‌شود و از بین می‌رود، فقط تو باقی می‌مانی چون تو از همه نقص‌ها و عیب‌ها به دور هستی و همه خوبی‌ها را داری. به راستی بندگان تو، کدام یک از نعمت‌های تو را انکار می‌کنند؟».

در اینجا قرآن به صور دوم اسرافیل اشاره می‌کند.

اسرافیل دو ندا دارد: در ندای اول، مرگ انسان‌هایی که روی زمین زندگی می‌کنند، فرا می‌رسد. با این ندا روح کسانی که در «برزخ» هستند نیز نابود می‌شود، فقط چهار فرشته باقی می‌مانند: «اسرافیل، جبرئیل، میکائیل، عزرائیل». آنان با شنیدن صور اسرافیل نمی‌میرند، اما پس از آن خدا عزرائیل را نزد اسرافیل، جبرئیل و میکائیل می‌فرستد تا جان آنان را بگیرد. این سه فرشته هم می‌میرند، بعد از آن فقط خدا می‌ماند و عزرائیل.

این عزرائیل بود که جان همه موجودات را می‌گرفت، اکنون نوبت خودش

می‌رسد تا جان دهد، خدا به او می‌گوید: «ای عزرائیل! به فرمان من بمیر!». اینجاست که عزرائیل هم می‌میرد. هیچ کس در جهان زنده نیست، همه نابود شده‌اند، همه فرشتگان و انسان‌ها و جن‌ها و حیوانات. همه موجودات زنده از بین رفته‌اند. آن وقت است که خدا زمین و آسمان‌ها را در هم می‌پیچد. (۷۴)

هیچ کس نمی‌داند چقدر زمان می‌گذرد، هیچ کس زنده نیست تا درکی از زمان داشته باشد. بعد از آن، هر وقت که خدا اراده کرد، قیامت را برپا می‌کند، ابتدا اسرافیل را زنده می‌کند و او برای بار دوم در صور خود می‌دمد، همه زنده می‌شوند.

فرشتگان زنده می‌شوند و همه انسان‌ها به فرمان خدا سر از خاک برمی‌دارند و برای حسابرسی به پیشگاه خدا می‌آیند و روز قیامت فرا می‌رسد.

این دو آیه را بار دیگر می‌خوانم، به ترجمه آن دقیق می‌شوم، می‌بینم که بعضی افراد از این دو آیه چنین فهمیده‌اند: «همه موجودات نابود می‌شوند و صورت خدا باقی می‌ماند».

مگر خدا، صورت دارد؟

خدای یگانه به هیچ مخلوقی شبیه نیست، او جسم ندارد، صورت هم ندارد، پس چرا این جمله را این‌گونه ترجمه کرده‌اند؟

مناسب می‌بینم در اینجا مثالی بزنم: نویسندگی نیاز به خلوت دارد، اگر مداوم گوشی تلفن زنگ بزند و من بخواهم به تماس‌ها جواب دهم، نمی‌توانم بنویسم. یک روز صبح، داشتم مطلب مهمی را می‌نوشتم، در آن

روز بیش از ده تماس داشتم، آخرش عصبانی شدم و گفتم: «کی می شود این تلفن دست از سر من بردارد؟».

حالا اگر کسی بخواهد مطلب را به زبان دیگری ترجمه کند، چه باید بگوید؟ اگر او همین کلمات را ترجمه کند، نتیجه چه می شود؟ کسی که آن ترجمه را می خواند، فکر می کند که تلفن من دست داشته است و دستش را روی سر من گذاشته است !!

اینجاست که می گویند: «ترجمه کار هر کسی نیست». کسی که می خواهد سخن مرا ترجمه کند باید زبان فارسی را با دقت بشناسد و چنین ترجمه کند: «نویسنده گفت: کی تلفن مرا می کند؟».

او باید بفهمد این سخن، کنایه است، اصلاً لازم نیست تلفن دست داشته باشد.

در این آیه به زبان عربی آمده است:

یَبْقَى وَجْهٌ رَّبُّكَ.

همه چیز نابود می شود و «صورت خدا» باقی می ماند.

این کنایه است، لازم نیست خدا صورت داشته باشد!

معنای درست این جمله، چنین است: «همه چیز نابود می شود و خود خدا باقی می ماند».

اکنون این مطلب را می نویسم:

فرض کنید پادشاه یک کشور عربی تصمیم بگیرد دیداری مردمی داشته باشد و مردم برای دیدن او جمع شوند، معلوم است که در این ازدحام، همه

نمی توانند پادشاه را ببینند. شب که مردم دور هم جمع می شوند، یکی می گوید: «امروز آن قدر شلوغ شد که من اصلاً نفهمیدم کی پادشاه آمد و کی رفت»، دیگری می گوید: «من ماشین پادشاه را دیدم». دیگری می گوید: «من هم محافظان و همراهان او را دیدم».

در این میان یکی می گوید: «رَأَيْتُ وَجْهَ الْمَلِكِ».

این جمله را چگونه باید ترجمه کرد؟

آیا منظور او این است که او صورت پادشاه را دیده است؟
نه.

منظور او این است که من خود پادشاه را دیدم.

او به دوستانش فخر می فرود، دوستان او، فقط ماشین و اطرافیان پادشاه را دیده اند، اما او توانسته است خود پادشاه را ببیند، (کسی که صورت پادشاه را ببیند، خود او را دیده است).

این یک کنایه در زبان عربی است، وقتی می خواهند بگویند: «کسی خود پادشاه را دید»، می گویند: «او وجه الملک را دید».

قرآن می گوید:

يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ.

همه چیز نابود می شود و خود خدا باقی می ماند!

همه موجودات، آفریده های خدا هستند، همه آنها نابود می شوند، فرشته ها که کار نظم جهان به دست آنان است، همه نابود می شوند، فقط خود خدا باقی می ماند، حتی جبرئیل که بزرگ ترین فرشته است، می میرد، عزرائیل هم که

جان‌ها را می‌گرفت، می‌میرد، همه نابود می‌شوند و فقط خودِ خدا می‌ماند.

رحمان: آیه ۳۰ - ۲۹

يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلًّا

يَوْمَ هُوَ فِي شَأْنٍ ﴿٢٩﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٠﴾

همه کسانی که در آسمان و زمین هستند به تو نیاز دارند، وجود همه آنان به لطف تو وابسته است، تو جهان را آفریدی و این جهان هر لحظه به تو نیاز دارد، تو همه روزه، به کار تازه‌ای می‌پردازی، عده‌ای را زنده می‌کنی، گروهی را می‌میرانی. گناه بندگان را می‌بخشی، عده‌ای را به عذاب گرفتار می‌سازی، روزی بندگان را می‌دهی. تو هر چه بخواهی انجام می‌دهی. یهودیان می‌گفتند: «دست خدا بسته شده است»، آنان باور داشتند که تو جهان را آفریدی ولی بعد از آن، دیگر تو نمی‌توانی در آن تصرفی داشته باشی.

این سخن، سخنی باطل است.

تو جهان را خلق نمودی و دست قدرت تو، همواره گشاده است و عطا و بخشش تو بسیار است، به هر کس که بخواهی می‌بخشی و سرنوشت انسان‌ها را به خاطر اعمال خوب و یا بد آنان تغییر می‌دهی. آری، جهان را آفریدی و هر لحظه به آن تسلط کامل داری، هرچه را بخواهی، تغییر می‌دهی، قدرت تو بی‌انتهاست.

به راستی بندگان تو، کدام یک از نعمت‌های تو را انکار می‌کنند؟

رحمان: آیه ۳۲ - ۳۱

سَنفُرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ ﴿٣١﴾ فَبِأَيِّ

آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٢﴾

اکنون با دو گروه جنّ و انس سخن می‌گوییم و به آنان چنین می‌گوییم: «به زودی به حساب شما می‌پردازم، همه اعمال شما ثبت شده است و شما برای حسابرسی به پیشگاه من می‌آید، پس کدام یک از نعمت‌های مرا انکار می‌کنید؟».

این وعده توست، همه را در روز قیامت زنده می‌کنی، به مؤمنان نیکوکار پاداش نیک می‌دهی و کافران را به آتش جهنم گرفتار می‌سازی. روز قیامت، عدالت تو را تکمیل می‌کند، اگر قیامت نباشد، چه فرقی میان خوب و بد است؟

آنان که روز قیامت را انکار می‌کنند، می‌گویند انسان پس از مرگ، نیست و نابود می‌شود، چگونه ممکن است سرانجام انسان‌های خوب با سرانجام انسان‌های بد، یکسان باشد؟ اگر قیامت نباشد، عدالت تویی معنا می‌شود.

رحمان: آیه ۴۵ - ۳۳

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتِطَعْتُمْ أَنْ

تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَّا تَنْفُذُونَ إِلَّا

بِإِذْنِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٣﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٤﴾ يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا

سُورَاتٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ ﴿٣٥﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا

تُكَذِّبَانِ ﴿٣٦﴾ فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ ﴿٣٧﴾

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٨﴾ فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ

وَلَا جَانٌّ ﴿٣٩﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٠﴾ يُعْرَفُ

الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ ﴿٤١﴾ فَيَأْيِ أَلَاءِ
 رَبِّكُمَا تُكْذِبَانِ ﴿٤٢﴾ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكْذَبُ بِهَا
 الْمُجْرِمُونَ ﴿٤٣﴾ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنِ ﴿٤٤﴾ فَيَأْيِ أَلَاءِ
 رَبِّكُمَا تُكْذِبَانِ ﴿٤٥﴾

روز قیامت که فرا رسد، همه سر از قبرها بیرون می آورند، آنان مدّتی در صحرای قیامت سرگردان می مانند، سپس گروهی از فرشتگان از آسمان فرود می آیند. همه انسان‌ها و جن‌ها به صف ایستاده‌اند و منتظرند تا حسابرسی آنان آغاز گردد، آنان نگاه می کنند، همه زمین و آسمان پر از فرشتگان است، هیچ کس راه فراری ندارد.

اینجاست که تو به یکی از آن فرشتگان دستور می دهی تا چنین ندا کند: «ای گروه جنّ و انس! اگر می توانید از اطراف آسمان و زمین، راه فراری بیابید و از عذاب خدا فرار کنید، این کار را بکنید، ولی بدانید که هرگز نمی توانید از قلمرو فرمانروایی خدا بیرون روید، هر کجا بروید خدا بر شما قدرت دارد، هر کجا بروید آنجا هم محل فرمانروایی خداست.» (۷۵)

آری، آن روز هیچ کس نمی تواند از حکومت تو فرار کند.

بندگان تو، کدام یک از نعمت‌های تو را انکار می کنند؟

تو در این دنیا به آنان مهلت دادی و گروهی از آنان راه کفر را پیمودند، تو در عذاب آنان شتاب نکردی و به آنان فرصت دادی، اما در روز قیامت آنان را به سختی عذاب می کنی، تو فرمان می دهی تا فرشتگان غلّ و زنجیرهای آهنین برگردن آن‌ها ببندازند و آنان را با صورت بر روی زمین بکشند و به سوی جهنّم ببرند.

در جهنم شراره‌های آتش و مس گداخته بر کافران ریخته می‌شود و آنان هیچ یار و یاورى نمی‌یابند تا آنان را نجات دهد، آنان برای همیشه در آنجا عذاب می‌شوند.

بندگان تو، کدام یک از نعمت‌های تو را انکار می‌کنند؟
وقتی آن روز فرا رسد، آسمان می‌شکافد و از حرارت و گرمی جهنم، رنگ آن مانند چرم سرخ می‌گردد و حوادث هولناکی رخ می‌دهد که ترس و وحشت همه را فرا می‌گیرد. (۷۶)

بندگان تو، کدام یک از نعمت‌های تو را انکار می‌کنند؟
آن روز از هیچ کدام از جنّ و انس سؤال نمی‌شود که آیا کافر است یا مؤمن؟
آیا گناهکار است یا نیکوکار؟ زیرا چهره‌ها فریاد می‌زد که هر کسی، چه کاره است!

بندگان تو، کدام یک از نعمت‌های تو را انکار می‌کنند؟
گناهکاران کافر از چهره‌هایشان شناخته می‌شوند، چهره آنان سیاه و زشت است و این نشانه کفر و گناه آنان است، تو به فرشتگان فرمان می‌دهی تا آنان را به سوی جهنم ببرند، وقتی آنان نزدیک جهنم می‌رسند، فرشتگان موی سر و پای آنان را می‌گیرند و آنان را به جهنم می‌اندازند، پس بندگان تو، کدام یک از نعمت‌های تو را انکار می‌کنند؟
آنان در میان شعله‌های آتش می‌سوزند و صدای فریادشان بلند می‌شود، فرشتگان به آنان می‌گویند: «این همان جهنمی است که در دنیا آن را تکذیب می‌کردید».

وقتی که در آتش جهنم می‌سوزند و تشنگی بر آنان غلبه می‌کند و فریاد

سر می دهند و آب می طلبند، تو فرمان می دهی تا فرشتگان آنان را به «چشمه حمیم» ببرند.

چشمه حمیم جزئی از جهنم است اما در آنجا شعله آتشی نیست، چشمه آب جوشانی می جوشد. جگر آنان از تشنگی می سوزد، از دور چشمه آبی را می بینند و به سوی آن می روند، اما آب این چشمه سوزان است، آبی که از آن می جوشد هم داغ است و هم متعفن و آلوده!

آنان بسیار تشنه اند، چاره ای ندارند، از این آب می نوشند و تمام دهان و گلو و درون آنان می سوزد، البته چون در جهنم از مرگ خبری نیست و عذاب آنان همیشگی است، بعد از مدتی وضع بدن آنان به حالت اول باز می گردد. آن‌ها برای همیشه این گونه عذاب می شوند.

این برنامه ای برای عذاب آنان است: سوختن در آتش جهنم، تشنگی، رفتن به سوی چشمه حمیم، بازگشت به جهنم، تشنگی، بازگشت به سوی چشمه حمیم... و این ماجرا ادامه دارد. (۷۷)

به راستی بندگان تو، کدام یک از نعمت‌های تو را انکار می کنند؟

رحمان: آیه ۵۵ - ۴۶

وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ ﴿۴۶﴾ فَبِأَيِّ
 آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۴۷﴾ ذَوَاتَا أَفْنَانٍ ﴿۴۸﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
 تُكذِّبَانِ ﴿۴۹﴾ فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ ﴿۵۰﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
 تُكذِّبَانِ ﴿۵۱﴾ فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ ﴿۵۲﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ
 رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ ﴿۵۳﴾ مُتَّكِفِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ
 وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ ﴿۵۴﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ ﴿۵۵﴾

این سرگذشت کسانی بود که در این دنیا راه کفر را پیمودند، اکنون می‌خواهی سرگذشت مؤمنانی که به روز قیامت ایمان داشتند و از عذاب آن روز هراس داشتند را بیان کنی، کسانی که به قرآن باور داشتند و از گناه دوری کردند، تو در روز قیامت به هر کدام از آنان، دو باغ از باغ‌های بهشتی عطا می‌کنی. (۷۸)

بندگان تو، کدام یک از نعمت‌های تو را انکار می‌کنند؟

آن دو باغ، پر از درختان بسیار و انواع میوه‌ها می‌باشد، پس بندگان تو، کدام یک از نعمت‌های تو را انکار می‌کنند؟

در هر کدام از آن باغ‌ها، دو چشمه آب (تسنیم و سلسبیل) جاری است، چشمه‌هایی که هیچ کس مانند آن را ندیده است. پس بندگان تو، کدام یک از نعمت‌های تو را انکار می‌کنند؟

در آن باغ‌ها از هر میوه‌ای، دو نوع وجود دارد، هر یک از دیگری بهتر! پس بندگان تو، کدام یک از نعمت‌های تو را انکار می‌کنند؟

مؤمنان مانند پادشاهان بر تخت‌هایی تکیه می‌زنند که زیر سایه درختان و کنار نهرهای آب قرار دارد، فرشتگان بر روی این تخت‌ها، فرش‌هایی زیبا گسترانده‌اند، آستر آن فرش‌ها از ابریشم است. در دنیا معمولاً آستر فرش را از پارچه‌ای که قیمتی نیست، تهیه می‌کنند، گران‌قیمت‌ترین پارچه دنیا، ابریشم است، هرگز ابریشم را آستر فرش‌ها نمی‌کنند، اما آستر فرش‌های بهشتی از ابریشم است، پس خود فرش‌ها از چیست؟ هیچ کس نمی‌داند، لطافت و زیبایی خود فرش‌ها در وصف نمی‌گنجد.

مؤمنان بر آن تخت‌ها تکیه می‌دهند، میوه‌های آن دو باغ در دسترس آنان است، در دنیا برای چیدن بعضی از میوه‌ها، باید زحمت کشید و از درخت بالا

رفت، اما آنان هر چه بخواهند، برایشان آماده می شود، پس بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟

رحمان: آیه ۶۱ - ۵۶

فِيهِنَّ قَاصِرَاتٌ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسٌ
 قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ ﴿٥٦﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ ﴿٥٧﴾ كَأَنَّهُنَّ
 الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ ﴿٥٨﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذِّبَانِ ﴿٥٩﴾ هَلْ
 جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ ﴿٦٠﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
 تُكذِّبَانِ ﴿٦١﴾

برای مردان مؤمن، زنان بهشتی آفریده ای که فقط به همسران خود عشق می ورزند و دست هیچ یک از جن یا انس به آنان نرسیده است، نام آنان، «حورالعین» است، پس بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟

آن زنان بهشتی در سرخی گونه ها مانند یاقوت و دُر سفید و در زیبایی همچون مروارید می باشند، پس بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟ (۷۹)

تو همه این نعمت ها را برای نیکوکاران آماده کرده ای، مگر پاداش خوبی چیزی غیر از خوبی است؟ هر کس در دنیا بندگی تو کند، تو این نعمت ها را به عنوان پاداش به او عطا می کنی، آری، پاداش نیکوکاری چیزی جز بهشت نیست، پس بندگان تو، کدام یک از نعمت های تو را انکار می کنند؟

مناسب می بینم در اینجا مطلبی را ذکر کنم: قرآن از ازدواج مردان مؤمن با

«حورالعین» سخن گفته است. «حورالعین» موجودی است که خدا آنان را آفریده است تا مؤمنان با آنان ازدواج کنند و به آنان انس بگیرند. «حورالعین» چشمان گشاده دارد و بسیار زیبا می‌باشد. یک مرد مؤمن می‌تواند با چندین «حورالعین» ازدواج کند.

اکنون سؤالی مطرح می‌شود: ازدواج زنانی که در این دنیا راه ایمان را برگزیدند و نیکوکار بودند، چه می‌شود؟

در روز قیامت خدا زنان مؤمن را به بهشت می‌برد، آنان جوان می‌شوند و خدا به آنان زیبایی عجیبی می‌دهد، به گونه‌ای که از همه حورالعین‌ها زیباتر به نظر می‌آیند و خدا به آنان اختیار می‌دهد که با یک مرد مؤمن ازدواج کنند. زنی که هرگز در دنیا ازدواج نکرده است، خدا او را به ازدواج یکی از مردان مؤمن در می‌آورد.

اگر زنی در دنیا ازدواج کرده است ولی شوهر او در روز قیامت در جهنم باشد، خدا آن زن مؤمن را به ازدواج یکی از مردان مؤمن در می‌آورد.

اگر زنی در دنیا چندبار ازدواج کرده باشد و همه شوهران او در روز قیامت در بهشت باشند، آن زن حق انتخاب دارد و می‌تواند یکی از آنان را انتخاب کند و به همسری او دربیاید. (۸۰)

این نکته مهمی است: چند شوهری، مخالف طبیعت زن است، خدا زن را این‌گونه آفریده است که دوست دارد یک مرد را دوست بدارد و تنها به او عشق بورزد، زنی که از فطرت خود دور نشده است چنین احساس پاکی دارد. در بهشت، فطرت پاک زن به دنبال چنین چیزی است.

او هرگز چیزی غیر از این را طلب نمی‌کند!

زن مؤمن فقط به همسر خود عشق می‌ورزد و هرگز مرد دیگری غیر از او را

دوست ندارد، این جلوۀ عشق کاملی است که خدا در قلب زن قرار داده است. زن مؤمن در بهشت می‌داند که شوهر او، غیر از او همسرانی از «حورالعین» دارد، اما از این موضوع، ناراحت نمی‌شود، زیرا مقامی که خدا به او داده است، بسیار بالاتر از حورالعین است!

مقام زنان مؤمن کجا و مقام حورالعین کجا؟
تفاوت از زمین تا آسمان است!

زن مؤمن می‌داند که در بهشت، چیزی را از دست نمی‌دهد، بهشت جای هیچ غم و اندوهی نیست، او هرگز از این موضوع ناراحت نمی‌شود، هر کس وارد بهشت شود، قلب او پاک می‌شود و او به فطرت پاک خود باز می‌گردد، حسادت‌ها از دل او می‌رود و او به آنچه خدا انجام داده است، خشنود است. هیچ کس در بهشت به اندازه ذره‌ای غمناک نمی‌شود.

رحمان: آیه ۶۵ - ۶۲

وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ ﴿۶۲﴾ فَيَأْتِي آلَاءُ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۶۳﴾ مُدْهَامَاتٍ ﴿۶۴﴾ فَيَأْتِي آلَاءُ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۶۵﴾

از دو باغ بهشتی که در روز قیامت به مؤمنان می‌دهی، سخن گفتمی، اکنون می‌خواهی از دو باغ دیگر سخن بگویی. دو باغی که در «برزخ» به هر مؤمن می‌دهی، بندگان تو، کدام یک از نعمت‌های تو را انکار می‌کنند؟^(۸۱)

اکنون می‌خواهم بدانم برزخ چیست؟

وقتی انسان می‌میرد، روح از جسمش جدا می‌شود، جسم او را داخل قبر می‌گذارند و پس از مدتی این بدن می‌پوسد و از بین می‌رود. اما روح انسان

چه می شود؟

روح انسان به دنیایی می رود که به آن «عالم برزخ» می گویند. برزخ، مرحله‌ای است بین این دنیا و قیامت. در زبان عربی به چیزی که بین دو شیء فاصله می اندازد، برزخ می گویند.

در برزخ، باغ‌های زیبا وجود دارد که همانند بهشت است. تو به هر مؤمن دو باغ می دهی تا او از نعمت‌های بیشماری که در آن باغ‌ها می باشد، استفاده کند. آری، آن باغ‌ها، بهشت اصلی نیست، زیرا هر کس وارد بهشت شود، دیگر از آن خارج نمی شود، کسی که در برزخ به آن باغ‌ها می رود، قبل از قیامت از آن خارج می شود، آری، قبل از برپایی قیامت، روح همه انسان‌ها نابود می شود، فرشتگان هم نابود می شوند، هیچ کس باقی نمی ماند، پس از مدتی تو همه را زنده می کنی و مؤمنان را به بهشت می بری و به هر کدام دو باغ می دهی، آنان وقتی وارد بهشت روز قیامت شوند، دیگر از آن بیرون نمی آیند.

رحمان: آیه ۷۸ - ۶۶

فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ ﴿٦٦﴾ فَيَأْتِي آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٧﴾ فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ ﴿٦٨﴾ فَيَأْتِي آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٩﴾ فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ ﴿٧٠﴾ فَيَأْتِي آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧١﴾ حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْبِحَامِ ﴿٧٢﴾ فَيَأْتِي آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧٣﴾ لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ أَنْسَ قُبُلُهُمْ وَلَا جَانٌّ ﴿٧٤﴾ فَيَأْتِي آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧٥﴾ مُتَكَبِّرِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ ﴿٧٦﴾ فَيَأْتِي آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٧٧﴾ تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿٧٨﴾

سخن از دو باغی بود که در برزخ به مؤمنان می‌دهی، اکنون می‌خواهی درباره آن دو باغ بیشتر سخن بگویی:

این دو باغ، حرّم و بسیار سرسبز می‌باشند، بندگان تو، کدام یک از نعمت‌های تو را انکار می‌کنند؟

در هر کدام از آن دو باغ، دو چشمه آب گوارا جاری است، بندگان تو، کدام یک از نعمت‌های تو را انکار می‌کنند؟

در این دو باغ، میوه‌های گوناگون و خرما و انار وجود دارد، پس بندگان تو، کدام یک از نعمت‌های تو را انکار می‌کنند؟

در آن دو باغ، برای مردان مؤمن، همسرانی خوش اخلاق و زیبا قرار داده‌ای، پس بندگان تو، کدام یک از نعمت‌های تو را انکار می‌کنند؟

آن همسران بهشتی، درشت چشم می‌باشند و در سراپرده‌های خود از چشم دیگران محفوظ می‌باشند و فقط شوهرانشان آنان را می‌بینند. پس بندگان تو، کدام یک از نعمت‌های تو را انکار می‌کنند.

دست هیچ کس از جنّ یا انس به آن همسران بهشتی نرسیده است و آنان دوشیزه‌اند. پس بندگان تو، کدام یک از نعمت‌های تو را انکار می‌کنند؟

مؤمنان بر تخت‌هایی تکیه می‌زنند که با بهترین و زیباترین پارچه‌های سبز رنگ، پوشانده شده است، پس بندگان تو، کدام یک از نعمت‌های تو را انکار می‌کنند؟

نام تو بلندمرتبه و بزرگ است، تو خدای یگانه‌ای و از همه عیب‌ها و نقص‌ها به دور هستی و همه خوبی‌ها از توست، تو همه این نعمت‌ها را برای بندگان آماده کرده‌ای و از آنان خواسته‌ای تا ایمان آورند و در راه پیامبران گام بردارند، هر کس به این سخن تو گوش دهد به رستگاری بزرگی می‌رسد. (۸۲)

سوره واقعه

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۵۶ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «واقعه» به معنای «حادثه» می‌باشد، در آیه اول این سوره از حادثه هولناک قیامت سخن گفته شده است، حادثه‌ای که با ترس و اضطراب انسان‌ها همراه خواهد بود، به همین دلیل، این سوره را به این نام خوانده‌اند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: روز قیامت، انسان‌ها در آن روز به سه گروه تقسیم می‌شوند: «پیشگامان»، «مؤمنان» و «کافران»، کسانی که در خوبی‌ها از دیگران پیشی گرفتند و کسانی که ایمان آوردند (گروه اول و دوم) در بهشت خواهند بود، اما کافران در جهنم عذاب خواهند شد.

واقعه: آیه ۱۰ - ۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِذَا وَقَعَتِ
الْوٰقِعَةُ ﴿۱﴾ لَیْسَ لِوَقْعَتِهَا كٰذِبَةٌ ﴿۲﴾ خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ ﴿۳﴾ اِذَا
رُجَّتِ الْاَرْضُ رَجًا ﴿۴﴾ وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا ﴿۵﴾ فَكَانَتْ هَبَاءً
مُّبْتَلًا ﴿۶﴾ وَكُنْتُمْ اَزْوَاجًا ثَلٰثَةً ﴿۷﴾ فَاَصْحَابُ الْمِیْمَنَةِ مَا
اَصْحَابُ الْمِیْمَنَةِ ﴿۸﴾ وَاَصْحَابُ الْمَشٰمَةِ مَا اَصْحَابُ
الْمَشٰمَةِ ﴿۹﴾ وَالسَّٰبِقُونَ السَّٰبِقُونَ ﴿۱۰﴾

وقتی حادثه قیامت برپا شود، هیچ کس نمی تواند آن را انکار کند، آن روز، روزی است که کافران ذلیل و خوار می شوند و مؤمنان به عزت می رسند. هنگام برپایی قیامت، زمین به شدت به لرزه در می آید و کوهها متلاشی می شوند و همانند گرد و غبار پراکنده می شوند. در آن روز مردم به سه گروه تقسیم می شوند:
* گروه اول: خوشبختان

آنان کسانی هستند که پرونده اعمالشان به دست راستشان داده می شود و به راستی که آنان چقدر خوشبختند! آنان از پیامبران تو پیروی کردند.

* گروه دوم: بدبختان

آنان کسانی هستند که پرونده اعمالشان به دست چپشان داده می شود و به راستی که چقدر بدبختند! آنان پیامبران تو را تکذیب کردند.

* گروه سوم: پیشگامان

آنان کسانی هستند که در ایمان و عمل نیک بر دیگران سبقت گرفتند، آنان همان پیامبران و جانشینان آنها می باشند.

اکنون وقت آن است تا هر کدام از این سه گروه را معرفی کنی، ابتدا درباره «پیشگامان» سخن می گویی.

واقعه: آیه ۲۶ - ۱۱

أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿۱۱﴾ فِي جَنَّاتِ
النَّعِيمِ ﴿۱۲﴾ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَىٰ ﴿۱۳﴾ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿۱۴﴾
عَلَىٰ سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ ﴿۱۵﴾ مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ ﴿۱۶﴾ يَطُوفُ
عَلَيْهِمْ وَلَدَانٌ مُّخَلَّدُونَ ﴿۱۷﴾ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِنْ
مَعِينٍ ﴿۱۸﴾ لَا يَصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ ﴿۱۹﴾ وَقَاكِهَةٍ مِّمَّا
يَتَخَيَّرُونَ ﴿۲۰﴾ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ﴿۲۱﴾ وَخَوْرٍ
عَيْنٍ ﴿۲۲﴾ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ ﴿۲۳﴾ جَزَاءً بِمَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ ﴿۲۴﴾ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهِمَا ﴿۲۵﴾ إِلَّا قِيلًا
سَلَامًا سَلَامًا ﴿۲۶﴾

پیشگامان چه کسانی هستند؟

آنان کسانی هستند که به درگاه تو نزدیکند و در باغ‌های پر نعمت بهشت جای دارند. منظور از پیشگامان همان پیامبران و جانشینان آنها می‌باشد، تو آنان را برای این مقام برگزیدی و نعمت خود را بر آنان تمام کردی.

در میان امت‌های قبل، پیامبران زیادی بودند: آدم، نوح، ادریس، صالح، هود، ابراهیم، یوسف، لوط، یعقوب، موسی، زکریا، یحیی، عیسی، داوود، سلیمان، ایوب، یونس علیهم‌السلام...

آری، تعداد پیامبران و جانشینان آنها در امت‌های قبل زیاد بود، اما در امت اسلامی فقط یک پیامبر وجود دارد و دوازده امام. جمع آنان، سیزده نفر می‌شود.

با این حساب، تعداد پیشگامان در امت‌های قبل، زیاد بود. من می‌دانم که دوره امت اسلامی، آخرین دوره است، تعداد پیشگامان در این دوره کم است، فقط سیزده نفر!

اکنون از پاداشی که برای پیشگامان آماده کرده‌ای سخن می‌گویی: پیشگامان در بهشت بر روی تخت‌هایی که به هم پیوسته‌اند، قرار می‌گیرند و رو به روی هم بر آن تخت‌ها تکیه می‌دهند.

خدمت‌گزاران بهشتی، پروانه‌وار به خدمتشان می‌پردازند. آن خدمت‌گزاران هرگز پیر نمی‌شوند و همواره جوان هستند و برای پیشگامان کوزه‌ها و جام‌هایی از نوشیدنی پاک بهشتی می‌آورند، آن نوشیدنی نه سردرد می‌آورد و نه مستی.

برای پیشگامان هر میوه‌ای که بخواهند، آماده است، هر گوشت پرنده‌ای بخواهند، آماده است.

تو آنان را به ازدواج زنان بهشتی درمی آوری، زانی که درشت چشم هستند و کسی آن‌ها را قبلاً ندیده است، نه دستی به آنان رسیده است و نه چشمی به آنان افتاده است.

همه این نعمت‌ها، پاداش اعمال نیک آنان می‌باشد، آنان در بهشت سخنان بیهوده و گناه‌آلود نمی‌شنوند، هر چه در آنجا هست، صفا، زیبایی، ادب و شادی است.

در بهشت، سخنی جز سلام و درود نیست، فرشتگان به آنان سلام می‌کنند و نیز خودشان به یکدیگر سلام می‌کنند.

واقعه: آیه ۴۰ - ۲۷

وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ﴿٢٧﴾
 فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ﴿٢٨﴾ وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ ﴿٢٩﴾ وَظِلِّ
 مَمْدُودٍ ﴿٣٠﴾ وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ ﴿٣١﴾ وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ﴿٣٢﴾ لَّا
 مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ﴿٣٣﴾ وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ ﴿٣٤﴾ إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ
 إِنِسَاءً ﴿٣٥﴾ فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا ﴿٣٦﴾ عُرُبًا أَتْرَابًا ﴿٣٧﴾
 لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٣٨﴾ ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿٣٩﴾ وَثُلَّةٌ مِنَ
 الْآخِرِينَ ﴿٤٠﴾

برایم گفتمی که مردم در روز قیامت به سه گروه «پیشگامان»، «خوشبختان» و «بدبختان» تقسیم می‌شوند، از «پیشگامان» یاد کردی، اکنون وقت آن است که از «خوشبختان» سخن بگویی:

خوشبختان کسانی هستند که پرونده اعمال آنان به دست راستشان داده می‌شود و به راستی که چقدر آنان خوشبخت هستند!

آنان در دنیا از پیامبران پیروی کردند، تو هم در قیامت آنان را در باغ‌های بهشتی جای می‌دهی. در باغ‌های آنان، درختان سدر بی‌خار و درختان موز که میوه‌های آن روی هم چیده شده است وجود دارد، نور آفتاب آنان را اذیت نمی‌کند، زیرا در باغ‌های آنان، همیشه زمان «بین الطلوعین» است.

«بین الطلوعین» یعنی چه؟

بین دو طلوع! طلوع سپیده و طلوع خورشید.

بین الطلوعین، بهترین وقت‌ها می‌باشد، هوا تاریک نیست و آفتاب هم اذیت نمی‌کند، مانند کسی که در سایه نشسته است، کسی که در سایه است، آفتاب او را اذیت نمی‌کند و در تاریکی هم نیست، او می‌تواند اطراف خود را ببیند. (۸۳)

خوشبختان در بهشت کنار آبشارهایی که آب آن هرگز قطع نمی‌شود می‌نشینند، جاری شدن آب از بلندی‌ها، منظره دل‌انگیزی پدید می‌آورد و زمزمه آهنگ آن، گوش آنان را نوازش می‌دهد، آنان میوه‌های فراوان در اختیار دارند، میوه‌ها در همه زمان‌ها وجود دارند و به راحتی در دسترس می‌باشند. در دنیا هر میوه‌ای در فصلی به دست می‌آید، برای چیدن میوه‌ها باید از درخت بالا رفت و آن را چید، اما در بهشت، میوه‌ها همیشگی است و به آسانی در دسترس است.

تو مردان را به ازدواج زنان بهشتی در می‌آوری، زنانی که زیبا و سیاه چشم هستند، تو زنان بهشتی را در کمال حسن و زیبایی آفریده‌ای و آنان را دوشیزه قرار داده‌ای (قبلاً هیچ مردی به آنان نزدیک نشده است). زنان بهشتی بسیار خوش‌زبان می‌باشند و فقط به شوهران خود عشق می‌ورزند.

این نعمت‌ها برای خوشبختان است، گروهی از آنان از امت‌های قبل

می باشند و گروهی از آنان هم از امت اسلامی. آنان در زمان خود از پیامبری که تو برای آنان قرار داده بودی، پیروی کردند، دین یهود تا قبل از آمدن عیسی علیه السلام، دین حق بود، هر کس از این دین پیروی کرد در بهشت جای می گیرد. وقتی عیسی علیه السلام آمد، دین او، دین حق بود، هر کس از او پیروی کرد به بهشت می رود، وقتی محمد صلی الله علیه و آله آمد، دین اسلام دین حق شد، امروز اگر کسی یهودی یا مسیحی باشد، راهی به بهشت ندارد، چون تو اسلام را دین حق قرار داده ای.

واقعه: آیه ۴۸ - ۴۱

وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ

الشِّمَالِ ﴿۴۱﴾ فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ ﴿۴۲﴾ وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ ﴿۴۳﴾
لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ ﴿۴۴﴾ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ ﴿۴۵﴾ وَكَانُوا
يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ ﴿۴۶﴾ وَكَانُوا يَقُولُونَ أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا
تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿۴۷﴾ أَوَابًاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ﴿۴۸﴾

از «پیشگامان» و «خوشبختان» سخن گفتی، اکنون وقت آن است که از «بدبختان» سخن بگویی و به راستی که چقدر آنان بدبخت هستند! آنان کسانی هستند که راه کفر را برگزیدند و در روز قیامت میان «آتش سوزان» و «آب جوشان» خواهند بود.

منظور از آتش سوزان، «جهنم» است، منظور از آب جوشان، «حمیم» است. وقتی که در آتش جهنم می سوزند و تشنگی بر آنان غلبه می کند و فریاد سر می دهند و آب می طلبند، تو فرمان می دهی تا فرشتگان آنان را به «چشمه حمیم» می برند.

چشمهٔ حمیم جزئی از جهنم است اما در آنجا شعلهٔ آتشی نیست، چشمهٔ آب جوشانی می‌جوشد که هم داغ است و هم متعفن و آلوده! آنان بسیار تشنه‌اند، چاره‌ای ندارند، از این آب می‌نوشند و دهان و گلو و درون آنان می‌سوزد.

این برنامه‌ای برای عذاب آنان است: سوختن در آتش جهنم، تشنگی، رفتن به سمت چشمهٔ حمیم، بازگشت به جهنم، تشنگی، بازگشت به سمت چشمهٔ حمیم... این ماجرا ادامه دارد. (۸۴)

بدبختان زیر سایه‌های بلند شده از دودهای تیره خواهند بود، اما این سایه، نه خنک است و نه آرام‌بخش! عذاب برای یک لحظه هم از آنان برداشته نمی‌شود.

آنان کسانی بودند که در دنیا خوشگذرانی می‌کردند و بُت‌ها را می‌پرستیدند و برای تو شریک قرار می‌دادند، آنان بر این سخن خود اصرار و لجاجت می‌کردند.

آنان با این که حق را شناختند به آن ایمان نیاوردند، آنان روز قیامت را دروغ می‌پنداشتند و می‌گفتند: «چگونه ممکن است وقتی مردیم و به مستی خاک و استخوان تبدیل شدیم، زنده شویم؟ پدران و نیاکان ما همه مردند و بدن‌های آنان پوسید، آیا آنان زنده می‌شوند؟».

واقعه: آیه ۴۹ - ۵۶

قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ﴿٤٩﴾ لَمَجْمُوعُونَ
إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿٥٠﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْهَا الضَّالُّونَ
الْمُكذِّبُونَ ﴿٥١﴾ لَا تَكُلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ رُؤُوسٍ ﴿٥٢﴾ فَمَا لَتَوْنَ مِنْهَا

الْطُّونَ ﴿۵۳﴾ فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ ﴿۵۴﴾ فَشَارِبُونَ شُرْبَ
الْهَيْمِ ﴿۵۵﴾ هَذَا نُزْلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ ﴿۵۶﴾

سخن از گروه بدبختان نیز به پایان رسید، اکنون می‌خواهی از کافرانی که به محمد ﷺ ایمان نیاوردند، سخن بگویی، آن کافران در روز قیامت در گروه بدبختان خواهند بود.

تو محمد ﷺ را برای هدایت مردم مکه فرستادی و محمد ﷺ برای آنان قرآن می‌خواند و از عذاب روز قیامت آنان را می‌ترساند، اما آنان چنین سخنانی می‌گفتند و قیامت را انکار می‌کردند.

اکنون از محمد ﷺ می‌خواهی تا به آنان چنین بگویی:

شما سؤال می‌کنید که آیا بار دیگر زنده خواهید شد، بدانید که همه انسان‌ها زنده می‌شوند، از اولین نسل انسان تا آخرین نسل. همه برای حسابرسی به پیشگاه خدا می‌آید، همه در روز مشخصی زنده می‌شوید.

شما ای کافرانی که حق را شناختید و آن را دروغ پنداشتید، بدانید که شما به سرنوشت گروه بدبختان دچار خواهید شد و از درخت زقوم می‌خورید و شکم خود را از آن پر می‌کنید، سپس تشنه می‌شوید و آب جوشان می‌نوشید، شما چنان آن آب جوش را می‌نوشید که شتران تشنه آب می‌نوشند. این است اسباب پذیرایی شما در روز قیامت!

در اینجا دو نکته را می‌نویسم:

* نکته اول

زقوم، گیاهی است که در کف جهنم می‌روید، میوه این گیاه، همچون سرهای

شیاطین، ترسناک است، هر کس به آن میوه نگاه می‌کند، می‌هراسد. این میوه بدبو و بسیار تلخ است.

کافران در جهنم غذای دیگری ندارند، آنان میوه زقوم را می‌خورند و شکم‌های خود را از آن پر می‌کنند، بعد از آن است که آنان تشنه می‌شوند و فریاد تشنگی سر می‌دهند و آب می‌طلبند.

اینجاست که فرشتگان آنان را به سوی چشمه‌ای می‌برند که در بیرون جهنم است و به آن «چشمه حمیم» می‌گویند. آب این چشمه هم جوشان است و هم متعفن و آلوده.

* نکته دوم

شتری که بسیار تشنه است وقتی آبی می‌بیند به سوی آن می‌رود و شروع به خوردن آب می‌کند و تا سیراب نشده است، سر خود را بلند نمی‌کند، او مدتی پشت سر هم آب می‌خورد، این حالت او نشان می‌دهد که او خیلی تشنه است.

کافران از تشنگی می‌سوزند، وقتی به چشمه حمیم می‌رسند، بی‌صبرانه از آن آب می‌نوشند و دهان و درون آنان می‌سوزد.

واقعه: آیه ۵۹ - ۵۷

نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ ﴿۵۷﴾ أَفَرَأَيْتُمْ

مَا تُمْنُونَ ﴿۵۸﴾ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ﴿۵۹﴾

سخن از این بود که در روز قیامت، مردم به سه گروه «پیشگامان»، «خوشبختان» و «بدبختان» تقسیم می‌شوند، از سرنوشت هر سه گروه در روز قیامت برایم سخن گفتی. من فهمیدم که بدبختان به روز قیامت باور ندارند،

گویا آنان به قدرت تو شک دارند، اکنون می خواهی جلوه هایی از قدرت خود را بیان کنی، هر کس در شگفتی های این جهان فکر کند، می فهمد که زنده کردن مردگان برای تو کاری ندارد، تو خدای توانا هستی.

ابتدا از خلقت انسان سخن می گویی، تو انسان را از نطفه ای ناچیز آفریدی، کسی که قدرت دارد از نطفه، چنین انسانی را بیافریند، قطعاً بر زنده کردن دوباره او توانایی دارد.

با انسان ها چنین سخن می گویی: «من شما را آفریدم، پس چرا باور ندارید که آفرینش دوباره شما برای من آسان است؟ آیا توجه نمی کنید که چگونه پدر می شوید؟ به نطفه ناچیزی که از آن آفریده شده اید، فکر کنید، آیا شما آن نطفه را به صورت انسان در می آورید یا من این کار را می کنم؟»

خلقت انسان بسیار عجیب است، در نطفه پدر، بین دو تا پانصد میلیون اسپرم وجود دارد، یکی از این اسپرم ها خود را به تخمک مادر می رساند و با آن ترکیب می شود و شروع به رشد می کند و به طور سرسام آوری تکثیر می شود و سلول های بدن ساخته می شود.

اصل همه سلول های بدن انسان از یک سلول است، اما گروهی از سلول ها قلب را تشکیل می دهند، گروهی دیگر ریه را می سازند، گروهی استخوان ها را می سازند، چه کسی به این سلول ها چنین فرمان می دهد که با این دقت و نظم عجیب تقسیم شوند و اعضای بدن نوزاد را بسازند؟

واقعه: آیه ۶۱ - ۶۰

نَحْنُ قَادِرَاتٌ بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ

بِمُسْبُوقِينَ ﴿۶۰﴾ عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنشِئَكُمْ فِي مَا لَنَا

تَعْلُمُونَ ﴿٦١﴾

اکنون از مرگ سخن می‌گویی، مرگ در انتظار همه انسان‌ها می‌باشد، هیچ کس نمی‌تواند آن را از خود دور کند، تو چنین اراده کرده‌ای که همه انسان‌ها مرگ را تجربه کنند، کافرانی که حق را انکار می‌کنند، چرا به مرگ فکر نمی‌کنند؟

آنان برای این که از لذت‌های دنیا بهره ببرند، دین تو را نمی‌پذیرند، به راستی مگر دنیا به کسی وفا کرده است؟ آیا زندگی چند روزه دنیا، ارزش دارد که انسان به خاطر آن، راه کفر را بپیماید؟

تو به انسان مقامی بس بزرگ دادی و او را بهترین مخلوقات قرار دادی، هستی را برای او آفریدی، گیاهان و حیوانات همه در خدمت او هستند، اما چرا گروهی راه کفر را برمی‌گزینند و با حق دشمنی می‌کنند؟

تو قدرت داری آنان را به صورت حیوانات قرار دهی و گروه دیگری را روی زمین جایگزین آنان سازی. تو می‌توانی نسل انسان را به موجود دیگری تغییر دهی، موجودی که دیگر ارزش انسان بودن را نداشته باشد. تو چنین قدرتی را داری. (۸۵)

نعمت انسان بودن و اختیار داشتن، نعمت بزرگی است، چرا گروهی قدر دان آن نیستند؟ چرا فقط به فکر شهوت هستند؟ تو به فرشتگان امر کردی که بر انسان سجده کنند، تو این‌گونه عظمت و بزرگی انسان را به فرشتگان نشان دادی، پس چرا کافران این سرمایه بزرگ خود را تباه می‌کنند؟

واقعه: آیه ۶۲

وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشَأَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَدْكُرُونَ ﴿٦٢﴾

کافران به محمد ﷺ گفتند: «وقتی استخوان‌های ما پوسید چگونه ممکن است بار دیگر زنده شویم»، اکنون تو پاسخ آنان را این‌گونه می‌دهی: «شما زندگی دنیا را شناخته‌اید و آن را قبول دارید، پس چرا پند نمی‌پذیرید؟» تو که می‌توانی انسان را از قطره آبی ناچیز بیافرینی، پس می‌توانی از استخوان پوسیده، او را دوباره بیافرینی.

چرا آنان به زندگی دنیا نگاه نمی‌کنند؟ چرا به طبیعت توجه نمی‌کنند؟ هر سال فصل زمستان زمین مرده است و گیاهی سبز نیست، فصل بهار که فرا می‌رسد، باران رحمت نازل می‌شود و زمین به حیات و شکوفایی می‌رسد و انواع گیاهان زیبا و سرورآفرین می‌رویند.

کسی که قدرت دارد از خاک مرده، این همه گیاهان را سبز کند، می‌تواند از همین خاک، مردگان را زنده کند!

چرا آنان چشم خویش را بر عجایب این دنیا بسته‌اند؟ آری، وعده تو حق است، تو مردگان را در روز قیامت زنده می‌کنی و تو بر هر کاری که خواهی، توانا می‌باشی.

واقعہ: آیه ۶۷ - ۶۳

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ﴿۶۳﴾ أَلَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ﴿۶۴﴾ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ﴿۶۵﴾ إِنَّا لَمُعْرِضُونَ ﴿۶۶﴾ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿۶۷﴾

از انسان‌ها می‌خواهی تا به کشتزار خود و آنچه در زمین می‌کارند، فکر کنند، آیا آن‌ها دانه را می‌رویند یا تو این کار را می‌کنی؟ اگر تو بخواهی می‌توانی کشتزار آنان را بخشکانی و آنان حیرت زده، آه از

نهاد برآورند و به یکدیگر بگویند: «ما در خسارت سنگینی قرار گرفتیم و از رزق و روزی محروم شده ایم».

آری، غذای انسان‌ها وابسته به گیاهان است، اگر گیاهان نباشند، هیچ حیوانی هم زنده نمی‌ماند، اما رشد گیاهان بسیار عجیب است، خدا درون دانه، یک سلول زنده بسیار کوچک قرار داده است، وقتی دانه در شرایط مناسب قرار گرفت، جوانه می‌زند و ریشه می‌دواند و پس از مدتی ساقه و خوشه می‌سازد. خدایی که توانایی دارد دانه کوچکی را تبدیل به گیاهی سرسبز و زیبا کند، قدرت آن را دارد که انسان را بار دیگر زنده کند.

واقعه: آیه ۷۰ - ۶۸

أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ﴿٦٨﴾ أَأَنْتُمْ
أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ ﴿٦٩﴾ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا
فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ﴿٧٠﴾

از انسان‌ها می‌خواهی تا به آبی که می‌نوشند، فکر کنند، آیا آنان این آب را از آسمان نازل کرده‌اند یا تو این کار را می‌کنی؟ اگر تو می‌خواستی می‌توانستی آب باران را تلخ و شور قرار دهی، پس چرا شکرگزاری نمی‌کنند؟ تو دریاها را آفریدی، خورشید را به دریاها تاباندی، آب دریاها را بخار کردی و به آسمان بردی و در آنجا ابرها را تشکیل دادی، تو هوای آسمان را سردتر از زمین قرار دادی تا ابرها شکل بگیرند. پس از آن، بادهای فرستادی تا ابرها را به سرزمین‌های دور ببرند، اگر بادهای نبودند، باران فقط بر دریا می‌بارید. بادهای ابرها را به سفری دور و دراز می‌برند، وقتی ابرها به مقصد رسیدند،

باید هوای آسمان قدری سردتر شود، آن وقت است که بخار آب بر اثر سرما به قطرات آب تبدیل می‌شود. سرانجام این جاذبه زمین است که قطرات باران را به سوی خود جذب می‌کند و باران شکل می‌گیرد.

آب دریاها شور است، ولی آب باران شیرین است. اگر باران شور بود، هیچ گیاهی روی زمین روئیده نمی‌شد. وقتی باران می‌بارد، قسمتی از این باران در زمین جاری می‌شود، قسمتی از آن هم در زمین فرو می‌رود و به صورت چشمه در می‌آید.

چه کسی دریاها را آفرید؟ چه کسی دو سوم کره زمین را آب قرار داد؟ چه کسی خورشید را آفرید؟ چه کسی هوای آسمان را سردتر کرد؟ چه کسی باد را فرستاد؟ چه کسی جاذبه زمین را ایجاد کرد؟ همه این‌ها درس یکتاپرستی است، فطرت هر انسانی به یکتایی تو شهادت می‌دهد.

واقعه: آیه ۷۴ - ۷۱

أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ﴿٧١﴾ أَأَنْتُمْ
 أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ ﴿٧٢﴾ نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكَرَةً
 وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ ﴿٧٣﴾ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٧٤﴾

از انسان‌ها می‌خواهی تا به آتشی که از هیزم می‌افروزند فکر کنند، آیا آنان درخت آن را آفریده‌اند یا تو آن درختان را آفریده‌ای؟ تو آتش را مایه عبرت قرار دادی، تو آتش را وسیله زندگی برای مسافران قرار دادی. درست است که همه انسان‌ها برای ادامه زندگی خود به آتش نیاز دارند اما مسافرانی که در آن روزگار به سفر می‌رفتند بیش از همه چیز به آتش نیاز

داشتند، پس در این اینجا ذکر شده است که آتش، وسیله زندگی مسافران است.

آری، تو همان خدایی هستی که از درخت سبز، آتش می آفرینی و انسان‌ها به وسیله آن، آتش می افروزند. درخت در ابتدا نهال کوچکی است، این نهال با آب رشد می کند و بزرگ می شود تا آنجا که به درختی تنومند تبدیل می شود، انسان‌ها این درخت را می بُرنند و با هیزم آن، آتش روشن می کنند، آیا آنان فکر کرده اند که چگونه تو آب را به آتش تبدیل کردی؟

آب و آتش، ضدّ یکدیگرند، مگر نه این است که درخت سبز، سرشار از آب است، آب آتش را خاموش می کند، اما چگونه است که این درخت می سوزد و آتش تولید می کند؟ تو با قدرت خود، آب را به آتش تبدیل می کنی!
این قدرت توست. تو این گونه قدرت خود را برای انسان‌ها به نمایش گذاشته‌ای، اما کیست که از آن پند گیرد؟

قرآن در اینجا از آتش هیزم سخن می گوید، امروزه بشر از زغال سنگ و نفت و گاز استفاده می کند.

اگر من قدری فکر کنم می فهمم که زغال سنگ همان درختانی است که سال‌های سال زیر زمین مانده اند و به این صورت درآمدند.

ولی نفت و گاز چیست؟

میلیون‌ها سال پیش گیاهان و جانوران غول پیکر درون زمین مدفون شده اند و گرمای درون زمین و فشار آن، سبب شده آن‌ها تبدیل به نفت و گاز شوند، زندگی همه آن جانداران وابسته به گیاهان بوده است، پس ماده اولیّه نفت و گاز هم گیاهان می باشد، اگر گیاهان نبودند از نفت و گاز هم اثری نبود.

اکنون از همه می خواهی تا در برابر این همه نعمت ها تو را ستایش کنند و نام تو را تسبیح گویند که تو خدای بزرگ و بی همتا هستی و از همه عیب ها و نقص ها به دور می باشی.

واقعیه: آیه ۷۷ - ۷۵

فَلَا أُفْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ ﴿۷۵﴾ وَإِنَّهُ لَفَسَّمٌ لَّوُ
تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ﴿۷۶﴾ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿۷۷﴾

اکنون درباره قرآن چنین سخن می گویی: «سوگند به جایگاه ستارگان! اگر انسان ها علم داشتند می دانستند که این سوگندی است بسیار بزرگ. سوگند به جایگاه ستارگان، سوگند که این قرآن، کتابی بسیار سودمند است.»
وقتی این سخن تو را می خوانم به فکر فرو می روم: چرا به جایگاه ستارگان قسم یاد می کنی؟

هر ستاره ای در مدار خود در حال حرکت است. تو سرعت حرکت و مدار هر ستاره ای را مشخص کردی، پس ستارگان با یکدیگر برخورد نمی کنند. در روزگاری که قرآن نازل شد مردم تصوّر می کردند که ستارگان، میخ های نقره ای هستند که بر سقف آسمان کوبیده شده اند، آنان از اسرار حرکت و سرعت این ستارگان اطلاعی نداشتند.

آنان نمی دانستند که ستاره «وی. یو»، ده میلیون میلیارد برابر زمین است! آنان نمی دانستند که ستاره ای در آسمان وجود دارد که ۱۰۰ هزار برابر درخشان تر از خورشید است که در سرعت ۶۰۰ کیلومتر در ثانیه به دور محورش می چرخد.

نام این ستاره «وی. اف. تی. یو ۱۰۲» می باشد. آنان فقط سه هزار ستاره را در آسمان می دیدند، اما امروزه با استفاده از تلسکوپ های قوی معلوم شده است که در جهان ده هزار میلیارد میلیارد ستاره وجود دارد و همه این ستارگان در مدار مخصوص خود با نظم حرکت می کنند.

واقعه: آیه ۸۲ - ۷۸

فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿۷۸﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا
الْمُطَهَّرُونَ ﴿۷۹﴾ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۸۰﴾ أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ
أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ ﴿۸۱﴾ وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ ﴿۸۲﴾

در اینجا باز هم از قرآن سخن می گویی: «قرآن از علم من سرچشمه گرفته است، این علم، مخفی و پنهان است. بدانید فقط کسانی که پاک هستند به قرآن دسترسی دارند، قرآن از سوی من نازل شده است، من پروردگار جهانیان هستم. آیا هنوز هم به قرآن بی اعتنایی می کنید و آن را سبک می شمارید؟ آیا به جای این که شکر این نعمت را به جا آورید، آن را دروغ می شمارید؟»

تو قرآن را برای هدایت همه انسان ها فرستادی، محمد ﷺ قرآن را برای کافران می خواند و از آنان می خواست در قرآن اندیشه کنند. در سوره قمر، چهار بار این سخن را تکرار کردی: «من قرآن را به زبانی ساده و شیوا بیان کردم، آیا کسی هست که پند گیرد؟». (۸۶)

تو قرآن را بدون هرگونه پیچیدگی بیان کردی، همه می توانند به راحتی پیام قرآن را درک کنند. اگر این سخن توست، پس چرا در آیه ۷۹ سوره واقعه

چنین می‌گویی: «فقط کسانی که پاک هستند به قرآن دسترسی دارند»؟
 منظور تو از این سخن چیست؟
 آیا قرآن از فهم انسان‌های کافر دور است؟ آیا کسانی که به گناه آلوده شده‌اند،
 نمی‌توانند قرآن را بفهمند؟
 قرآن آمده است تا آنان را هدایت کند، چگونه ممکن است که آنان به معنای
 قرآن، دسترسی نداشته باشند؟
 چه کسی این سخن تو را برایم تفسیر می‌کند؟ من باید بیشتر بررسی و
 مطالعه کنم. باید تاریخ را بخوانم...

چند نفر از بزرگان مکه وقتی دیدند که روز به روز بر تعداد مسلمانان افزوده
 می‌شود، تصمیم گرفتند تا مانع رشد اسلام شوند، آنان دور هم جمع شدند و با
 هم چنین گفتگو کردند:
 - ایام حج نزدیک است و این بهترین فرصت برای محمد است و
 بزرگ‌ترین تهدید برای ما! ما باید فکری کنیم.
 - محمد برای مردم قرآن می‌خواند. نمی‌دانم چرا همه با شنیدن قرآن شیفته
 آن می‌شوند.
 - راست می‌گویی. خود ما هم در تاریکی شب، نزدیک خانه محمد می‌رویم
 و قرآن می‌شنویم.
 - مگر قرار نبود این راز را هرگز بر زبان نیاوری؟ اگر مردم بفهمند که ما
 شب‌ها قرآن گوش می‌کنیم، دیگر آبرویی برای ما نمی‌ماند.
 - حالا باید چه کنیم؟
 - باید به مردم بگوییم: شیاطین بر محمد نازل شده‌اند و این سخنان را به او

آموخته‌اند.

— با این کار، ما عظمت قرآن را از بین می‌بریم و دیگر مردم به شنیدن قرآن علاقه نشان نمی‌دهند.

آنان چند نفر را مأمور کردند تا در کنار کعبه به مردم اعلام کنند که قرآنی که محمد ﷺ می‌خواند، سخن شیطان است. (۸۷)

اینجا بود که تو آیات ۲۱۰ تا ۲۱۳ سوره «حج» را نازل کردی و به آنان چنین گفتی: «هرگز این قرآن را شیاطین بر محمد نازل نکرده‌اند. شیاطین هرگز چنین شایستگی و قدرتی ندارند. آنان از شنیدن خبرهای آسمان محروم هستند و هرگز نمی‌توانند چنین سخنانی بگویند».

شیاطین مردم را به زشتی‌ها و فساد فرا می‌خوانند، چگونه ممکن است این قرآن، سخن شیطان باشد حال آن که قرآن مردم را به حق، پاکی، عدالت و تقوا دعوت می‌کند.

بزرگان مکه چرا قدری فکر نمی‌کردند: آیا این قرآن می‌تواند سخن شیطان باشد؟ اگر قرآن سخن شیطان است، پس چرا در سراسر قرآن، سخن از خوبی‌ها به میان آمده است؟ چرا شیطان در آن لعن و نفرین شده است؟

وقتی این ماجرا را دانستم دیگر تفسیر آیه ۷۹ سوره واقعه برایم روشن شد و معنای آن را فهمیدم. من فهمیدم جان سخن چیست.

کافران می‌گفتند که قرآن از طرف شیاطین است، تو می‌خواهی در اینجا، بار دیگر جواب سخنان ناروای کافران را بدهی!

آری، قرآن هرگز از طرف شیاطین نیست، قرآن از علم تو سرچشمه گرفته است، علم تو، مخفی و پنهان است و شیاطین به آن دسترسی ندارند.

وقتی تو تصمیم گرفتی قرآن را بر محمد ﷺ نازل کنی، آن را به پاکان که همان فرشتگان می‌باشند، اطلاع دادی. فقط فرشتگان که از پلیدی‌ها به دورند، کس دیگری از قرآن باخبر نشد، فرشتگان به فرمان تو قرآن را به قلب محمد ﷺ نازل کردند.

پس از آن تو از محمد ﷺ خواستی تا قرآن را برای همه مردم بخواند، او قرآن را برای همه خواند، خوب و بد، مؤمن و کافر، همه قرآن را شنیدند و معنای آن را درک کردند، تو قرآن را به زبانی ساده و شیوا بیان کردی تا همه بتوانند آن را بفهمند، تو هرگز پیچیده سخن نگفتی. قرآن حق را آشکار کرد، همه حق را شناختند، عده‌ای آن را پذیرفتند و سعادت‌مند شدند و عده‌ای هم به اختیار خود بر کفر خود پافشاری کردند و از سعادت دور ماندند.

واقعه: آیه ۸۵ - ۸۳

فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ﴿۸۳﴾ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ

تَنْظُرُونَ ﴿۸۴﴾ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿۸۵﴾

محمد ﷺ برای مردم مکه قرآن می‌خواند و آنان را از آتش جهنم می‌ترساند، اما آنان سخن محمد ﷺ را باور نداشتند و می‌گفتند: «محمد خواب پریشان دیده است که این مطالب را می‌گوید».

آنان این سخنان ناروا را گفتند، چرا وقتی که جان به گلو می‌رسد، چنین سخنی نمی‌گویند؟

لحظه جان دادن برای کافران بسیار سخت است، در آن لحظه، فرشتگان پرده از چشمان کافران برمی‌دارند و آنان شعله‌های آتش جهنم را می‌بینند، آنان

صحنه‌های هولناکی می‌بینند، فریاد و ناله‌های جهنمیان را می‌شنوند، گرزهای آتشین و زنجیرهایی از آتش و... وحشتی بر دلشان می‌آید که گفتنی نیست. (۸۸)

به راستی چرا آن‌ها در آن لحظه، عذابی را که می‌بینند، دروغ نمی‌پندارند؟ آن‌ها حقیقت را می‌بینند، ولی دیگر جانشان به گلو رسیده است و هیچ کاری از دستشان بر نمی‌آید، توبه در آن لحظه فایده‌ای ندارد، دیگر کار از کار گذشته است.

اطرافیان کافران دور آن‌ها جمع می‌شوند و نگاهشان می‌کنند و کاری از دستشان ساخته نیست، تو به آن‌ها از همه نزدیک تر هستی ولی دیگران خبر ندارند، آری، تو می‌دانی درون آن‌ها چه می‌گذرد و در وجودشان چه غوغایی برپاست.

واقعه: آیه ۸۷ - ۸۶

فَلَوْلَا اِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿۸۶﴾ تَرْجِعُونَهَا

اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۸۷﴾

لحظه‌ای که جان به گلوی کافر می‌رسد، اطرافیان او دور او جمع می‌شوند، ترس و وحشت همه را فرا می‌گیرد، اکنون به آنان می‌گویی: «شما که فکر می‌کنید همه چیز دست خودتان است، اگر راست می‌گویید جان را به پیکر او برگردانید و نگذارید او بمیرد». (۸۹)

لحظه مرگ، لحظه ناتوانی انسان‌ها می‌باشد، هیچ کس نمی‌تواند یک لحظه مرگ را به عقب بیندازد، این ضعف و ناتوانی دلیل بر این است که مرگ و حیات در دست توست، پاداش و کیفر هم در دست توست، تو زنده می‌کنی و

می میرانی.

واقعه: آیه ۹۴ - ۸۸

فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿۸۸﴾ فَرَوْحٌ
وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَّعِيمٌ ﴿۸۹﴾ وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ
الْيَمِينِ ﴿۹۰﴾ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿۹۱﴾ وَأَمَّا إِنْ كَانَ
مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ ﴿۹۲﴾ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ ﴿۹۳﴾ وَتَصْلِيَةٌ
جَحِيمٍ ﴿۹۴﴾

در این سوره برایم گفתי که مردم به سه گروه تقسیم می شوند: «پیشگامان»،
«خوشبختان» و «بدبختان».

پیشگامان، پیامبران و جانشینان آنان بودند.

خوشبختان کسانی هستند که از پیامبران پیروی کردند و به حق ایمان
آوردند.

بدبختان کسانی هستند که راه کفر را پیمودند و حق را انکار کردند.
از سرنوشت هر کدام از آنان در روز قیامت سخن گفתי، اکنون برایم
می گویی که حال هر کدام از این سه گروه در برزخ چگونه خواهد بود:
هر کس که می میرد اگر از پیشگامان باشد که به تو نزدیک می باشند، پس
جایگاهش در آسایش و در نعمت ها خواهد بود و به بهشت پر نعمت خواهد
رفت.

اگر او از خوشبختان باشد، فرشتگان نزد او می آیند و به او می گویند: «سلام
بر تو که تو از خوشبختان هستی»، وقتی او این جمله را می شنود، ترس و
وحشت از دل او زدوده می شود.

ولی اگر او از بدبختان باشد که حق را انکار می‌کرد و گمراه می‌باشد، پس برای او با آبی جوشان پذیرایی می‌شود و در آتش خواهد سوخت.

در اینجا از سرنوشت «پیشگامان»، «خوشبختان» و «بدبختان» در برزخ سخن گفتی. در برزخ، باغ‌های زیبا وجود دارد که همانند بهشت است. مؤمنان به آن باغ‌های زیبا می‌روند و از نعمت‌های بی‌شمار آن استفاده می‌کنند، در آنجا از میوه‌های آن باغ‌ها می‌خورند و از نوشیدنی‌های آن می‌نوشند. آری، آن باغ‌ها، بهشت اصلی نیست، زیرا هر کس وارد بهشت شود، دیگر از آن خارج نمی‌شود، کسی که در برزخ به آن باغ‌ها می‌رود، قبل از قیامت از آن خارج می‌شود.

در برزخ، قبر کافر به گودالی از آتش تبدیل می‌شود، کافر در آن گودال‌ها در آتش می‌سوزد و به سختی عذاب می‌شود و بر سر او آبی جوشان می‌ریزند. این آتش از جنس آتش دنیا نیست، اگر قبر کافری شکافته شود، آتشی دیده نمی‌شود، این آتش از جنس برزخ است.^(۹۰)

وقتی خدا بخواهد قیامت را برپا کند، ابتدا زمین و آسمان‌ها را در هم می‌پیچد، همه کسانی که در برزخ هستند، نابود می‌شوند. مدتی می‌گذرد، پس از آن خدا قیامت را برپا می‌کند و همه را زنده می‌کند. در آن روز، مؤمنان (پیشگامان و خوشبختان) به بهشت می‌روند و برای همیشه در آنجا از نعمت‌های زیبای آن بهره‌مند می‌شوند، بدبختان به آتش جهنم گرفتار می‌شوند و تا ابد عذاب می‌شوند و هرگز از جهنم بیرون نمی‌آیند.

وقتی مرگ مؤمنی که در راه توحید، نبوت و امامت بوده است فرا می‌رسد،

عزرائیل با پانصد فرشته نازل می شود، هر کدام از آنها دو شاخه گل زیبا به همراه دارند. (۹۱)

عزرائیل جلو می آید و به مؤمن چنین می گوید: «ترس! هراس نداشته باش، من از پدر به تو مهربان تر هستم، بهشت در انتظار توست.» (۹۲)

ناگهان پرده ها از جلوی چشم مؤمن کنار می رود و او نگاه می کند و خانه خودش را در بهشت می بیند، همه دنیا برای او قفسی تنگ جلوه می کند، او با قلبی آرام به سوی بهشت پر می کشد. (۹۳)

واقعه: آیه ۹۶ - ۹۵

إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ ﴿۹۵﴾ فَسَبِّحْ بِاسْمِ

رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿۹۶﴾

به درستی که این سخنانی که بیان شد، حق و حقیقت است و در آن هیچ شکی نیست. این وعده توست و تو به وعدهات وفا می کنی، اکنون از همه می خواهی تو را «تسبیح» گویند که تو خدای بزرگ و بی همتا هستی و از همه عیب ها و نقص ها به دور می باشی.

سبحان الله!

تو هرگز به بندگان خود ظلم نمی کنی. تو به چیزی نیاز نداری، اگر بندگان را به عبادت خود فرا می خوانی، نیازی به عبادت آنان نداری، تو می خواهی تا بندگان به رشد و کمال و سعادت برسند. (۹۴)

سوره حديد

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مدنی» است و سوره شماره ۵۷ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «حدید» به معنای «آهن» می‌باشد، در آیه ۲۵ این سوره از آهن سخن به میان آمده است. آهن رمز و نشانه‌ای از نیرومندی در برابر دشمنان حق و حقیقت است.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: یکتاپرستی، نشانه‌های قدرت خدا، سفارش به انفاق، قیامت، مؤمنان چگونه به سوی بهشت می‌روند، حقیقت زندگی دنیا، نبوت، اشاره به سرگذشت پیامبران، اشاره به مهربانی خدا...

حدید: آیه ۳ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١﴾ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢﴾ هُوَ الْأَوَّلُ
وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣﴾

آنچه در آسمان‌ها و زمین است تو را تسبیح می‌کند، هر موجودی به اندازه
درجه وجودی خود، دارای شعور است و در دنیای خود و به زبان خود، تو را
به پاکی می‌ستاید، ولی من از درک حقیقت آن ناتوانم. تو انسان را با درک و
آگاهی بالایی آفریدی، اما به موجودات دیگر به اندازه خودشان، بهره‌ای از
درک و شعور دادی. همه موجودات می‌فهمند که به تو نیاز دارند، وقتی
موجودی نقص‌های خود را می‌فهمد، تو را از آن نقص‌ها پاک می‌داند. در
واقع، او درک می‌کند کمبود دارد و برای ادامه حیاتش به تو نیاز دارد و تو
بی‌نیاز هستی. این معنای تسبیح اوست.

تو خدای توانا هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است. فرمانروایی
آسمان‌ها و زمین از آن توست، تو زنده می‌کنی و می‌میرانی و بر هر کاری توانا
می‌باشی.

تویی اوّل، تویی آخر!
تویی ظاهر، تویی باطن!

در اینجا چهار ویژگی مهم خدا بیان شده است:

۱- «خدا اوّل است».

زمانی که هیچ موجود دیگری نبود، فقط او بود، سپس او اراده کرد و
آسمان‌ها و زمین را آفرید، او کسی است که قبل از همه موجودات بوده است،
او نعمت وجود را به همه موجودات داده است.

۲- «خدا آخر است».

زمانی فرا می‌رسد که همه موجودات نابود می‌شوند، قبل از این که قیامت
برپا شود، خدا به اسرافیل فرمان می‌دهد در صور خود بدمد، همه موجودات
نابود می‌شوند، همه فرشتگان، انسان‌ها، جن‌ها و... همه از بین می‌روند و هیچ
کس باقی نمی‌ماند. در آن زمان فقط این خداست که باقی است. او همیشه
بوده است و هرگز از بین نمی‌رود.

۳- «خدا ظاهر است».

وقتی به جهان نگاه می‌کنم، آثار و نشانه‌های قدرت او را همه جا می‌بینم، در
زمین و آسمان، باران و باد، بهار و پاییز و...

هر کس که با دقت به جهان نگاه کند، شگفتی‌های زیادی را می‌بیند و همه این
شگفتی‌ها دلالت بر این می‌کند که این جهان، آفریننده‌ای دانا و توانا دارد، این

جهان نمی تواند به خودی خود آفریده شده باشد، این مطلب آن قدر واضح و آشکار است که هیچ چیز آشکارتر از آن نیست. خدا با آفریده های خود، راه توحید و یکتاپرستی را برای مردم آشکار نموده است. این که خدا وجود دارد، بسیار واضح و روشن است.

۴- «خدا باطن و پنهان است».

اصل وجود خدا، روشن و آشکار است، اگر انسان در این جهان و شگفتی های آن فکر کند، می فهمد که خدا وجود دارد، اما آیا خدا را می توان با چشم دید؟

نه. او از دیده ها پنهان است، هیچ کس توانایی دیدن او را ندارد. او آفریننده است، هیچ آفریده ای نمی تواند حقیقت او را درک کند، او هیچ کدام از صفات مخلوقات خود را ندارد، عقل بشر هرگز نمی تواند حقیقت او را درک کند. او باطن است و از دیده ها پنهان است.

نام «الله» ۲۸۱۶ بار در قرآن تکرار شده است. این نام مخصوص خداست، «الله» از ریشه «آله» است، وقتی کسی در بیابانی، راه را گم کند، متحیر و سرگردان شود و نداند چه کند، در زبان عربی می گویند: «آله الرَّجُلُ»، یعنی آن مرد متحیر شد.

وقتی من می خواهم درباره حقیقت خدا فکر کنم، چیزی جز تحیر، نصیبم نمی شود، هیچ کس نمی تواند حقیقت خدا را درک کند. (۹۵)

امام باقر علیه السلام از شیعیان خواست تا از فکر کردن درباره حقیقت خدا پرهیز کنند، زیرا هیچ گاه عقل بشر به آنجا راه ندارد. من می توانم درباره آفریده های خدا هر چقدر می خواهم سخن بگویم، در جهان، شگفتی های زیادی وجود

دارد، ماه و خورشید و ستارگان و کهکشان‌ها و... (۹۶)
 من برای شناخت خدا، باید به قرآن مراجعه کنم، ببینیم که خدا، خودش را چگونه معرفی کرده است.

به راستی چرا نمی‌توان خدا را با چشم دید؟
 اگر خدا را می‌شد با چشم دید، دیگر او خدا نبود، بلکه یک آفریده بود، هر چه با چشم دیده شود، مخلوق است. هر چیزی که با چشم دیده شود، روزی از بین می‌رود و خدا هرگز از بین نمی‌رود.
 خدا صفات و ویژگی‌های مخلوقات را ندارد، اگر او یکی از این صفات را می‌داشت، قطعاً می‌شد او را درک کرد و با چشم دید، اما دیگر او نمی‌توانست همیشگی باشد، گذر زمان او را هم دگرگون می‌کرد.

حدید: آیه ۶ - ۴

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ
 أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ
 مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ
 وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤﴾ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى
 اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٥﴾ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي
 اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٦﴾

تو از همه چیز باخبری، تو آسمان‌ها و زمین را در شش دوران آفریدی، تو می‌توانستی که در یک چشم به هم زدن هم جهان را بیافرینی اما چنین خواستی که جهان را در چند مرحله خلق کنی تا نشانه بهتری از قدرت تو باشد.

پس از آن تو بر «عرش» قرار گرفتی، «عرش» به معنای «تخت» است. بعد از آن که جهان را آفریدی، بر تخت پادشاهی خود قرار گرفتی، تو جسم نیستی تا بخواهی بر روی تخت پادشاهی خودت بنشینی. منظور از «تخت» در این آیه، علم و دانش توست. علم و دانش تو، همه زمین و آسمان‌ها را فرا گرفته است. هیچ چیز از علم تو پوشیده نیست.

تخت پادشاه، نشانه قدرت او بر کشورش است. تو که خدای یگانه‌ای، از همه هستی خبر داری، آری! هیچ چیز بر تو پوشیده نیست. هر برگ درختی که از درختان می‌افتد تو از آن آگاهی داری، تو تختی نداری که بر روی آن بنشینی و به آفریده‌های خود فرمان دهی، تو بالاتر از این هستی که بخواهی در مکانی و جایی قرارگیری.

پس معنای صحیح این قسمت آیه چنین است: «تو بعد از آفرینش زمین و آسمان‌ها، به تدبیر امور جهان پرداختی».

تو می‌دانی چه چیزی در زمین فرو می‌رود، تو می‌دانی چه چیزی از زمین بیرون می‌آید، تو می‌دانی چه چیزی از آسمان فرود می‌آید، تو می‌دانی چه چیزی در آسمان بالا می‌رود.

تو می‌دانی چه تعداد از قطرات باران در زمین فرو می‌رود، چه دانه‌هایی در دل زمین می‌روند تا رشد کنند و جوانه بزنند، تو می‌دانی ریشه‌های گیاهان در زمین به کجا می‌روند، چه حشراتی در زمین لانه می‌سازند و در آنجا زندگی می‌کنند.

تو می‌دانی کدام گیاه، چه زمانی سر از خاک بیرون می‌آورد، کدام چشمه آب می‌جوشد و با آب خود درختان را سیراب می‌کند، کدام آتشفشان از دل زمین

زبانہ می کشد، کدام حشره از لائنه خود بیرون می آید.
 تو به همه دانه های بارانی که از ابرها فرو می ریزی، آگاهی داری، از
 شهاب ها هم اطلاع داری که از آسمان به سوی زمین می آیند، از نور ستارگان و
 نور خورشید و اندازه آن، باخبر هستی. تو از فرشتگانی که از آسمان فرود
 می آیند، آگاهی داری.
 تو می دانی که کدام پرنده از زمین برمی خیزد و در آسمان پرواز می کند، تو از
 اعمال بندگانت که از آسمان بالا می رود، باخبری، تو از همه جهان هستی
 اطلاع داری.

وقتی من این مطالب را بدانم، دیگر هرگز احساس تنهایی نمی کنم، می دانم
 که تو از عالم باخبری، مرا می بینی، از کارهایی که می کنم باخبری، این به من
 اطمینان و اعتماد به نفس می دهد.
 مهم نیست که من به هدف خود می رسم یا نه، مهم این است که در راه تو گام
 برمی دارم، من به وظیفه ام عمل می کنم و می دانم تو از حال من باخبری.
 من کار ندارم که اگر عمل خوبی انجام دهم، مردم می فهمند یا نه، مهم این
 است که تو از آن باخبری، این به من شہامت و شجاعت می دهد.

حدید: آیه ۷

أٰمِنُوۡا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ وَاٰتِفُقُوۡا مِمَّا جَعَلَكُمْ
 مُّسْتَحْلِفِيْنَ فِيْهِ فَاَلَّذِيْنَ اٰمَنُوۡا مِنْكُمْ وَاٰتِفُقُوۡا لَهُمْ اَجْرٌ كَبِيْرٌ ﴿۷﴾

اکنون از همه می خواهی تا به یگانگی تو و پیامبری محمد ﷺ ایمان بیاورند و
 انفاق کنند و به نیازمندان کمک کنند. این ثروتی که امروز در دست آنهاست،

قبلاً در دست دیگران بوده است، مرگ آنان فرارسید و این ثروت را باقی گذاشتند و رفتند.

آری، دنیا به هیچ کس وفا نمی‌کند، تو به انسان‌ها هشدار می‌دهی که دیر یا زود مرگ آنان هم فرا می‌رسد و از این ثروت‌ها جدا می‌شوند، پس چقدر خوب است تا فرصت دارند از ثروت خود به نیازمندان کمک کنند و برای روز قیامت، توشه‌ای بگیرند، به راستی که تو به مؤمنانی که انفاق کنند، پاداش بزرگی می‌دهی.

حدید: آیه ۹ - ۸

وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ
لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۸﴾ هُوَ الَّذِي
يُنزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ
اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۹﴾

تو در انسان نور فطرت را قرار دادی و استعداد درک حقیقت توحید و یکتاپرستی را عنایت کردی. همه انسان‌ها دارای روح توحید هستند، فطرت آنان بیدار است و با آن می‌توانند تو را بشناسند و به سوی تو رهنمون شوند. درست است که شیطان هر لحظه انسان را وسوسه می‌کند و او را به گمراهی می‌کشاند، اما آمادگی برای ایمان به تو، در وجود همه هست، تو در همه انسان‌ها، حس درونی را به امانت گذاشته‌ای که آن حس، آن‌ها را به سوی تو فرا می‌خواند.

نور فطرت می‌تواند سبب رستگاری انسان‌ها شود. در واقع، این نور، سرمایه ارزشمندی برای انسان است. پیامبران تو با توجه به این سرمایه،

انسان‌ها را به سوی تو فرا خواندند.

این سخن تو با همه است: چرا به یکتایی من و پیامبری محمد ﷺ ایمان نمی‌آورید؟

تو محمد ﷺ را فرستادی تا همه را به سوی ایمان فرا خواند و از همه از راه فطرت پیمان گرفته‌ای. تو فطرت انسان را به گونه‌ای آفریده‌ای که وقتی دلیل قانع‌کننده می‌یابد، در برابر آن تسلیم می‌گردد، محمد ﷺ با قرآن که معجزه‌ای آشکار و جاودانه است، آمده است و همه را به یکتاپرستی فرا می‌خواند، اگر کسی دنبال دلیل باشد، باید به او ایمان آورد.

محمد ﷺ از همه خواست که اگر در قرآن، شک دارند فقط یک سوره مانند آن بیاورند، قرآن، سخن و کلام توست. معجزه‌ای بزرگ و شکست‌ناپذیر! معجزه‌ای برای الآن و آینده!

اگر همه انسان‌ها و جن‌ها هم جمع بشوند، نمی‌توانند یک سوره مانند آن بیاورند.

تو آیات روشن و واضح قرآن را بر محمد ﷺ نازل کردی و از او خواستی انسان‌ها را از تاریکی کفر و بُت‌پرستی به سوی نور ایمان ببرد، به راستی که تو خدای مهربان و بخشنده هستی.

آن زندگی که من عاشقش هستم و برای ادامه آن تلاش می‌کنم، چیست؟ آیا زندگی، همان زنده بودن است؟ آیا خوردن و آشامیدن و بهره بردن از لذت‌های حیوانی، معنای زندگانی است؟

زنده بودن، حرکتی افقی است، از گهواره تا گور، اما زندگی یک حرکت عمودی است، از زمین تا اوج آسمان‌ها!

تو انسان را آفریده‌ای و خوب می‌دانی چه آفریده‌ای، تو در او حس

کمال‌گرایی را قرار دادی، زنده بودن هیچ‌گاه، انسان را سیر نمی‌کند، انسانی که فقط زنده است، همواره به دنبال چیزی می‌گردد، گمشده انسان همان زندگی است.

تو به فرشتگان دستور دادی تا بر آدم ﷺ سجده کنند، تو انسان را گل سرسبد جهان قرار دادی، این ارزش انسانی است که زندگی را یافته است، برای همین است که محمد ﷺ را فرستادی تا قرآن را بیاورد، قرآن مرا از تاریکی‌ها به سوی نور می‌برد و مرا از تباهی به سوی زندگی فرا می‌خواند.

حدید: آیه ۱۱ - ۱۰

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ
أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ
الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١٠﴾ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ
قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿١١﴾

تو در اینجا به مسلمانان می‌گویی که چرا در راه تو انفاق نمی‌کنند؟
تو از آنان می‌خواهی تا از جان و مال خود در راه تو دریغ نکنند، میراث
آسمان‌ها و زمین از آن توست.

به زودی مرگ آنان فرا می‌رسد و آنان با دست خالی، روانه قبر می‌شوند،
همه آنچه در این جهان است، از آن توست و تو مالک آن هستی. تو به هیچ
چیز نیاز نداری، به مال و ثروت انسان‌ها نیاز نداری، تو می‌خواهی این‌گونه
خود آنان رشد کنند و به کمال و سعادت برسند.

وقتی محمد ﷺ به مدینه هجرت کرد، مسلمانان در شرایط سختی بودند، چند بار کافران به جنگ آنان آمدند، این ماجرا تا سال هشتم هجری ادامه پیدا کرد به کسانی که تا قبل از سال هشتم، در راه خدا انفاق کردند، خدا پاداش بسیار زیادی خواهد داد زیرا آنان خودشان در سختی بودند و با این حال انفاق نمودند، در سال هشتم هجری، مسلمانان شهر مکه را فتح کردند و پس از آن بود که شرایط اقتصادی آنان بهتر شد.

در این آیه به این نکته مهم اشاره شده است، در واقع کسانی که در راه تو انفاق می کنند دو گروه می باشند:

* گروه اول

آنان در زمانی که آسایش فراهم است و اوضاع اقتصادی هم مطلوب است، انفاق می کنند. تو به این گروه در روز قیامت به اندازه انفاقشان پاداش می دهی.

* گروه دوم

آنان در زمانی که سختی ها و مشکلات زیاد است و شرایط اقتصادی، خوب نیست، انفاق می کنند، تو به این گروه پاداش زیادتری می دهی.

آری، گروه دوم با گروه اول، نزد تو یکسان نیستند، کسانی که خودشان در سختی هستند و با جان و مال خویش دین را یاری می کنند، نزد خدا مقامی بس بزرگ دارند.

آری، خدا به هر دو گروه وعده پاداش نیک داده است و او به همه اعمال بندگان خود، آگاه است.

کسی که به نیازمندان کمک کند و ثروت خود را در راه دین خدا انفاق کند، مثل کسی است که ثروت خود را به خدا قرض داده است.

تو دوست داری اگر کسی نزد من آمد و از من، وام خواست، من به اندازه توانم به او وام دهم و قرض الحسنه را فراموش نکنم، به هر کاری که به دین تو کمک می‌کند، یاری برسانم. همه این‌ها، نمونه‌های قرض دادن به توست. آیا کسی هست که ثروت خود را به خدا قرض دهد تا خدا چندین برابر به او پاداش دهد؟ آری، خدا گاهی پاداش او را هفت برابر، گاهی هفتاد برابر و گاهی هفتصد برابر می‌دهد و برای چنین کسی «اجر نیکو» می‌باشد، بهشت جاودان، همان اجر نیکوست، بهشتی که از زیر درختان آن، نه‌های آب‌گوارا جاری است.

حدید: آیه ۱۵ - ۱۲

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ
بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٢﴾ يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ
وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا
وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ
الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ ﴿١٣﴾ يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ
قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ
الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرَ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿١٤﴾ فَأَلْيَوْمَ لَا
يُؤَخِّدُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ
وَبُئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٥﴾

پیامبر در مدینه است و گروه زیادی از مردم به او ایمان آورده‌اند، اما خطری
که جامعه اسلامی را تهدید می‌کند، خطر نفاق و دورویی است، منافقان

کسانی هستند که به ظاهر ادّعیای مسلمانی می‌کنند، نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند، امّا قلبشان از نور ایمان خالی است، آنان همواره در شک و تردیدند و سرانجام به کفر باز می‌گردند. اکنون از پیامبر می‌خواهی تا به آنان خبر دهد که اگر توبه نکنند، عذابی دردناک در پیش دارند.

منافقان به ظاهر مسلمانند و به یگانگی تو و رسالت پیامبر اعتراف می‌کنند و در پرتو همین ایمان ظاهری از امکانات اجتماعی و امنیّت بهره‌مند می‌شوند و با مؤمنان زندگی می‌کنند، امّا در روز قیامت، همه چیز آشکار می‌شود، آن روز، روزی است که اسرار دل‌ها، آشکار می‌شود و معلوم می‌شود که آنان دور و بوده‌اند، ادّعیای مسلمانی می‌کردند، امّا آرزوی شکست اسلام را داشتند و چه بسا، مخفیانه با دشمنان همکاری می‌کردند.

روز قیامت که فرارسد، مردان و زنان مؤمن به سوی بهشت حرکت می‌کنند، نورِ آنان، از جلو آنان و سمت راست آنان، حرکت می‌کند. فرشتگان به آنان مژدهٔ باغ‌های بهشتی می‌دهند، باغ‌هایی که نه‌رها از زیر درختان آن جاری است و آنان برای همیشه در آنجا از نعمت‌ها بهره‌مند خواهند شد و این سعادت است بس بزرگ!

در آن روز، منافقان به مؤمنان می‌گویند: «کمی آهسته‌تر حرکت کنید تا ما هم به شما برسیم و از نور شما بهره ببریم»، امّا مؤمنان مسیر خود را ادامه می‌دهند. اینجاست که فرشتگان به منافقان می‌گویند: «به دنیا بازگردید و کسب نور کنید».

فرشتگان با این سخن به منافقان می‌فهمانند که باید در دنیا به فکر قیامت می‌بودند، اکنون دیگر هیچ کاری نمی‌توان کرد، هیچ کس نمی‌تواند به دنیا بازگردد، این‌گونه است که آنان در تاریکی می‌مانند و از مؤمنان عقب

می‌مانند. در این هنگام دیواری کشیده می‌شود، این دیوار، دروازه‌ای دارد، مؤمنان از آن وارد بهشت می‌شوند، اما منافقان نمی‌توانند از آن عبور کنند. این دروازه، یک طرفش که به سوی مؤمنان است، بهشت است و طرفی که به سوی منافقان است، جهنم است.

منافقان که در آتش جهنم گرفتار شده‌اند، مؤمنان را صدا می‌زنند و می‌گویند: «مگر ما در دنیا با هم نبودیم، پس چرا شما از ما جدا شدید؟ چرا شما در بهشت جای گرفتید و ما در اینجا می‌سوزیم؟».

مؤمنان صدای آنان را می‌شنوند و در پاسخ به آنان می‌گویند: «آری، در دنیا ما با هم بودیم، ولی شما خود را به گناه انداختید و راهتان را از ما جدا کردید و پیوسته در آرزوی شکست اسلام بودید. شما به خدا و پیامبر و روز قیامت، شک داشتید و اسیر آرزوهای دور و دراز شدید تا آن زمانی که مرگ شما فرا رسید».

شیطان منافقان را فریب داد و آنان را از یاد تو غافل کرد، آنان در روز قیامت هیچ راه نجاتی نخواهند داشت و تراز کافران، چیزی به عنوان فدیة و عوض نمی‌پذیری، آنان نمی‌توانند چیزی دهند و در مقابل آن، از عذاب‌رهایی یابند. جایگاه آنان، آتش جهنم است، همان آتشی که سزاوار آنان است، تو آنان را به حال خود رها می‌کنی و از آنان دستگیری نمی‌کنی و به راستی که جهنم چه بد جایگاهی است.

فرشتگان عُلّ و زنجیر به دست و پای آنان می‌بندند و آنان را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنم جای می‌دهند، آن وقت است که صدای آه و ناله آنان بلند می‌شود و برای خود آرزوی مرگ می‌کنند، اما دیگر از مرگ خبری نیست، آنان برای همیشه در آتش خواهند بود.^(۹۷)

یک بار دیگر این آیه را می‌خوانم و به این جمله دقت می‌کنم: «در روز قیامت، وقتی مؤمنان به سوی بهشت می‌روند و نور آنان، از جلو آنان و سمت راست آنان، حرکت می‌کند».

منظور از این سخن چیست؟ آن نور چیست؟

خوب است برای تفسیر این آیه، سخن امام صادق علیه السلام را در اینجا بنویسم، یک روز، امام صادق علیه السلام این آیه را برای یکی از یارانش خواند و فرمود: «در روز قیامت، امامان معصوم، جلو و سمت راست مؤمنان حرکت می‌کنند و آنان را تا بهشت همراهی می‌کنند».^(۹۸)

وقتی این حدیث را می‌خوانم به یاد آیه ۷۱ سوره «اسرا» می‌افتم، در آنجا قرآن چنین می‌گوید: «روز قیامت هر گروهی را با پیشوایشان فرا می‌خوانیم». مؤمنان همراه با امام زمان خود به پیشگاه خدا می‌روند و همراه با آنان از روی پل صراط عبور می‌کنند و به سوی بهشت می‌روند. ولی کسانی که از رهبران باطل پیروی کرده‌اند، همراه با آن رهبران کافر به سوی جهنم فرستاده می‌شوند، فرشتگان زنجیرهای آهنین برگردن آنان می‌بندند و آنان را به سوی جهنم می‌کشانند.

این قانون خداست: سرنوشت انسان را پیروی او از رهبران معین می‌کند، خوشا به حال کسی که از رهبران آسمانی اطاعت می‌کند.

خدایا!

تورا سپاس می‌گویم که به من توفیق دادی و نور ایمان را در قلب من قرار دادی و مرا پیرو محمد و آل محمد علیهم السلام قرار دادی، من ولایت علی علیه السلام و یازده امام بعد از او را قبول کردم، امامت، ادامه نبوت است، امروز هم به ولایت

مهدی علیه السلام باور دارم.

حدید: آیه ۱۷ - ۱۶

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ
اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ
فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿۱۶﴾
اغْلُمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ
تَعْقِلُونَ ﴿۱۷﴾

از جهنم و عذاب دردناک آن سخن گفتی، راه رهایی از آتش جهنم، پناه بردن
به یاد تو و قرآن توست. آیا وقت آن نیست که دل‌های مؤمنان با یاد تو، نرم و
فروتن گردد؟

آیا زمان آن فرا نرسیده است که آنان به قرآنی که تو به حق فرستادی، توجه
کنند؟

چرا آنان مانند یهودیان و مسیحیان شده‌اند؟ تو برای یهودیان، کتاب تورات
و برای مسیحیان کتاب انجیل را فرستادی، اما با گذشت زمان، دل‌های آنان،
قساوت پیدا کرد و بسیاری از آنان راه گناه را پیش گرفتند و اسیر آرزوهای
دور و دراز شدند. دل‌های آنان سیاه شد و دیگر سخن تو در آنان اثر نکرد.
تو برای مسلمانان قرآن را نازل کردی، اما گروهی از آنان به آن توجه نکردند
و شیفته دنیا شدند.

آیا وقت آن نشده است که آنان از آرزوهای دور و دراز خود، دست بکشند و
قلب خود را با یاد تو زنده کنند؟

هر سال فصل زمستان زمین مرده است و گیاهی سبز نیست، فصل بهار که فرا

می‌رسد، تو باران را از آسمان نازل می‌کنی و زمین را با گیاهان، زنده می‌کنی، تو این‌گونه سخن خویش را برای انسان‌ها بیان می‌کنی، باشد که آنان فکر کنند!

تو باران را می‌فرستی تا زمین را زنده کند، تو قرآن را فرستادی تا دل‌های مرده را زنده کنی.

حدید: آیه ۱۸

إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ وَالْمُؤْتَفِقَاتِ وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا
حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿١٨﴾

عده‌ای تصوّر می‌کردند که دین امری فردی است و فقط به ارتباط انسان با تو می‌پردازد، برای همین آنان دلشان را به نماز و روزه خوش می‌کردند و از جامعه جدا می‌شدند، اما تو در قرآن، دین واقعی را بیان کردی و بارها از مسلمانان خواستی به فکر دیگران باشند.

در این آیه هم از مردان و زنانی که صدقه می‌دهند و در راه تو، ثروت خود را به تو قرض می‌دهند، سخن می‌گویی و به آنان وعده می‌دهی که به آنان چندین برابر پاداش خواهی داد و اجر سودمند، نصیب آنان خواهی کرد، بهشت جاودان، همان اجر سودمند است. (۹۹)

وقتی این آیه را می‌خوانم می‌فهمم که مسلمان واقعی کسی است که هم نماز بخواند و هم در متن جامعه باشد، اگر نیازمندی را دید به او کمک کند، اگر کسی از او قرض خواست به اندازه توانش به او، قرض دهد، کسی که به مؤمنی قرض دهد، مثل این است که به تو قرض داده است.

آری، تو دوست نداری که من در جستجوی معنویت و کمال به کنج عزلت

پناه ببرم بلکه باید در متن جامعه حضور پیدا کنم و نسبت به دیگران احساس مسئولیت داشته باشم.

حدید: آیه ۱۹

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ
وَالشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١٩﴾

کسانی که به تو و پیامبران تو ایمان آوردند، نزد تو مقامی همچون «صدیقان» و «شهیدان» دارند، پاداش و نور ایمان آنها محفوظ است و در روز قیامت از پاداش و نور ایمان خود بهره‌مند خواهند شد و در بهشت جای خواهند گرفت، اما کسانی که کفر ورزیدند و آیات تو را تکذیب کردند در جهنم جای خواهند گرفت و به سختی عذاب خواهند شد.

مناسب می‌بینم در اینجا سه نکته بنویسم:

* نکته اول

اگر کسی در راه تو گام بردارد و با تمام وجود به تو و پیامبران تو ایمان آورد، تو مقام «صدیقان» و «شهیدان» را به او عطا می‌کنی. «صدیقان» چه کسانی هستند؟

آنان کسانی هستند که با عمل خود، گفتارشان را تأیید می‌کنند و سرتاپا، راستی و صداقت هستند، تو به آنان مقامی بس بزرگ می‌دهی. «شهیدان» کسانی هستند که جان خویش را در راه تو فدا می‌کنند و در راه تو شهید می‌شوند، آنان نیز مقامی والا دارند.

* نکته دوم

یکی از یاران امام صادق علیه السلام نزد آن حضرت آمد و به او گفت: «آقای من! دعا کن تا خدا شهادت را روزی من کند».

امام صادق علیه السلام برای او این آیه را خواند و به او فرمود: «اگر کسی مؤمن باشد، ثواب شهید را دارد» (۱۰۰).

* نکته سوم

روزی امام باقر علیه السلام رو به یاران خود کرد و فرمود: «کسی که امام زمان خودش را بشناسد و در انتظار قیام او باشد، مانند کسی است که پیامبر را یاری کرده است و شهید شده است».

این سخن امام باقر علیه السلام حقیقت مهمی را آشکار می‌کند: مهم این است که انسان در زندگی، راه صحیح را انتخاب کند و به وظیفه‌اش عمل کند، خدا به او مقام شهید را عطا می‌کند.

آری، کسی که در راه توحید و نبوت و امامت باشد، سعادت‌مند می‌شود و اگر در بستر هم بمیرد، ثواب شهید را دارد، چون به وظیفه‌اش عمل کرده است (۱۰۱).

حدید: آیه ۲۱ - ۲۰

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَتُهُ
وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ
الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهْبِجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ
عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ
الْعُرُورِ ﴿٢٠﴾ سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ
السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ

يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿۲۱﴾

تو می‌دانی که محبت و دل‌بستگی به دنیا، ریشه همه گناهان است، به همین خاطر در اینجا از حقیقت زندگی دنیا سخن می‌گویی، اگر کسی خوب به زندگی دنیا دقت کند می‌فهمد که دنیا چیزی غیر از این پنج چیز نیست: «بازی»، «سرگرمی»، «زینت خواهی»، «فخر فروشی بین انسان‌ها»، «زیاده‌خواهی در فرزندان و ثروت».

آیا انسان عاقل به این چیزها، دل می‌بندد؟

به راستی زندگی دنیا، همانند چیست؟ این مثال دنیا است: باران بهاری می‌بارد و گیاهان زیادی از زمین می‌رویند و کشاورزان خوشحال می‌شوند، مدتی می‌گذرد، دیگر باران نمی‌بارد، گیاهان زرد و خشک می‌شوند و از بین می‌روند، عمر انسان‌ها هم مانند گیاهان است که سرانجام به پایان می‌رسد و مرگ به سراغ آنان می‌آید، البته انسان‌ها در روز قیامت بار دیگر زنده می‌شوند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می‌آیند، کافران به عذاب سختی گرفتار می‌شوند و مؤمنان نیز به بخشش و خشنودی تو می‌رسند و در بهشت جای می‌گیرند.

آری، همه در روز قیامت، نتیجه اعمال خود را خواهند دید، سعادت‌مند کسی است که در آن روز، از آتش جهنم‌رهایی یابد و به بهشت رود، هر کس که بهشت، منزل و جایگاه او باشد به زندگی واقعی رسیده است و گر نه زندگی دنیا چیزی جز کالایی فریبنده نیست و ارزش دل بستن ندارد.

اکنون که حقیقت زندگی دنیا را برای انسان‌ها بیان کردی، از آنان می‌خواهی تا برای طلب آمرزش بشتابند، اگر بتوانند عفو و بخشش تو را به دست

بیاورند، در روز قیامت بهشت در انتظارشان خواهد بود، بهشتی که وسعت آن به اندازه آسمانها و زمین است.

تو آن بهشت را برای کسانی آماده کرده‌ای که به تو و پیامبرانت ایمان بیاورند، بهشت، جایگاه ابدی مؤمنان است و آنان برای همیشه در آنجا از نعمت‌های زیبای تو بهره می‌برند.

آری، بهشت، فضل و نعمت توست، تو به هر کس که بخواهی این نعمت را عطا می‌کنی، به راستی که فضل و نعمت تو بسیار بزرگ است.

در آیه ۲۰ حقیقت زندگی دنیا، در این پنج امر خلاصه شده است: «بازی»، «سرگرمی»، «زینت خواهی»، «فخر فروشی بین انسان‌ها»، «کثرت طلبی در فرزندان و ثروت».

وقتی زندگی انسان را بررسی می‌کنیم می‌بینیم که معمولاً انسان در هر مرحله‌ای از زندگی خود به دنبال یکی از این پنج امر است، در اینجا پنج مرحله زندگی انسان را می‌نویسم:

۱- از تولد تا ۸ سالگی: کودک در حالت بی‌خبری است و بیشتر وقت او به «بازی» می‌گذرد.

۲- از ۸ تا ۱۶ سالگی: نوجوان بیشتر به دنبال «سرگرمی» است و از تفکر به مسائل جدی به دور است.

۳- از ۱۶ سالگی تا ۲۴ سالگی: جوان که در شور و عشق جوانی گرفتار شده است به «زینت خواهی» رو می‌آورد و به فکر لباس زیباتر، مدل موی بهتر و... می‌باشد.

۴- از ۲۴ سالگی تا ۳۲ سالگی: در این دوران، انسان به دنبال کسب مقام است

و می خواهد به هر وسیله ای که شده برتری خود را به دیگران ثابت کند و به آنان فخر بفروشد.

۵- از ۳۲ سالگی تا ۴۰ سالگی: در این دوران، انسان به فکر زیاد کردن مال و فرزندان است. او همه تلاش خود را برای جمع کردن ثروت بیشتر صرف می کند.

وقتی انسان به سنّ چهل سالگی می رسد، کم کم به پُختگی می رسد و می فهمد که دنیا به هیچ کس وفا نمی کند و آماده می شود تا برای سفر قیامت خود توشه ای برگیرد.

البته بعضی از انسان ها ممکن است عمرشان از چهل سال گذشته باشد ولی هنوز هم به دنبال لباس زیباتر باشند، چنین انسانی اگر چه عمرش از چهل سال گذشته است، اما عقل او هنوز به چهل سال نرسیده است. اگر کسی پایش لب گور است ولی هنوز هم به فکر ثروت بیشتر است، عقل او، چهل ساله نشده است، او فریب زندگی دنیا را خورده است و به راستی که چقدر این دنیا، فریبنده است!

حدید: آیه ۲۲

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ
إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿۲۲﴾

در زندگی انسان ها، حوادث ناگواری پیش می آید، این حوادث به دو نوع تقسیم می شوند: «بلاها» و «سختی ها».

بلاها: بلا حادثه ای است که در اثر گناه و معصیت پیش می آید و در واقع

نتیجه گناهان است. اگر کسی هرگز به گناه آلوده نشود، بلاها سراغ او نمی آیند. سختی ها: ممکن است کسی گناهی نکند، اما برای او حادثه ای پیش بیاید، این حادثه هیچ ربطی به گناه ندارد، این حادثه برای او پیش می آید تا مقام او بالاتر برود.

من راز بلاها را می دانم، بلاها برای این است که من از گناهان پاک شوم، بلا نتیجه گناه من است، اما بارها از خود پرسیدم: راز سختی ها چیست؟ چرا گروهی از بندگان خوب خودت را به سختی ها گرفتار می سازی؟ اکنون می خواهی از راز این سختی ها سخن بگویی:

ای انسان! هر سختی و حادثه ای که در زمین (مثل قحطی، آفت، فقر و...) یا در وجود خود تو (مثل ترس، غم، بیماری و...) می رسد، قبلاً در علم من ثبت شده است.

ای انسان! قبل از آن که آن سختی و حادثه برای تو پیش آید، من آن را در کتابی، ثبت کرده ام و این کار برای من بسیار آسان است.

شنیده ام تو هر کس را بیشتر دوست داری، سختی بیشتری برای او می فرستی. انسان فقط در کوره سختی ها است که می تواند از ضعف ها و کاستی های خود آگاه شود و به اصلاح آن ها پردازد. سختی ها بد نیست، سبب می شود تا از دنیا دل بکنیم و بیشتر به یاد تو باشیم و به درگاه تو رو آورده و تضرع کنیم!

اگر سختی‌ها نباشد دل ما اسیر دنیا می‌شود، ارزش ما کم و کم‌تر می‌شود، سختی‌ها، دل‌های ما را آسمانی می‌کند. سختی‌ها سبب می‌شود تا استعدادهای نهفته انسان‌ها شکوفا شود.

به این آیه فکر می‌کنم. می‌خواهم بدانم خدا سختی‌ها و حوادث را قبل از فرا رسیدن آن، چگونه نوشته است؟ چه زمانی آن را نوشته است؟
وقتی بررسی بیشتر می‌کنم می‌فهمم که این آیه به «شب قدر» اشاره دارد، شب قدر یکی از شب‌های ماه رمضان است.

خدا فرمان داده است تا فرشتگان حوادثی که در یک سال برای هر انسانی پیش می‌آید، در پرونده او ثبت کنند. در این آیه آمده است که حوادث در «کتاب» ثبت شده است، منظور از کتاب، همین پرونده‌ها می‌باشد (البته قبل از این هم، این حوادث در کتاب علم خدا ثبت شده است).

اکنون باید مقداری درباره شب قدر بنویسم:

خدا برای انسان‌ها در آن شب برنامه‌ریزی می‌کند، به این برنامه «تقدیر» می‌گویند. تقدیر همان سرنوشت هر انسان است که به آن «قضا و قدر» هم گفته می‌شود.

این سخن پیامبر است: «هر کس به تقدیر خدا ایمان نداشته باشد، خدا در روز قیامت به او نظر رحمت نمی‌کند».^(۱۰۲)

اکنون سؤالی در ذهن من نقش می‌بندد: منظور از این سرنوشت (قضا و قدر) چیست؟ اگر خدا به من اختیار داده است و من در انجام کارهای خود اختیار

دارم، پس دیگر سرنوشت (قضا و قدر) چه معنایی دارد؟
اگر خدا در شب قدر زندگی مرا قبلاً برنامهریزی می‌کند، دیگر اختیار من چه معنایی دارد؟

باید جواب این سؤال را بیابم...

یکی از یاران امام صادق علیه السلام درباره قضا و قدر از ایشان سؤال کرد، امام به او فرمود:

— آیا می‌خواهی سرنوشت یا قضا و قدر را در چند جمله برایت بیان کنم؟
— آری. مولای من!

— وقتی روز قیامت فرارسد و خدا مردم را برای حسابرسی جمع کند، از قضا و قدر یا سرنوشت آن‌ها سؤال نمی‌کند، بلکه از اعمال آنان سؤال می‌کند.

من باید در این جمله فکر کنم. منظور از این سخن چیست؟
خدا در روز قیامت هنگام حسابرسی از من سؤال می‌کند: «چرا دروغ گفتی؟ چرا تهمت زدی؟ چرا به دیگران ظلم کردی؟».

این سؤالات درستی است، زیرا خدا از کارهایی سؤال می‌کند که من انجام داده‌ام، ولی خدا هرگز در روز قیامت به من نمی‌گوید: «چرا عمر تو کوتاه بود؟ چرا بیمار شدی؟ چرا در ایران به دنیا آمدی؟»، زیرا این‌ها چیزهایی است که به سرنوشت (قضا و قدر) برمی‌گردد.

سخن امام صادق علیه السلام را بار دیگر می‌خوانم: «هرچه خدا درباره آن در روز قیامت سؤال نمی‌کند، به قضا و قدر برمی‌گردد و هرچه که به اعمال انسان

برمی‌گردد، از قضا و قدر نیست».

در شب قدر هر سال، مشخص می‌شود که آیا من تا سال بعد زنده می‌مانم یا نه؟ مریض می‌شوم یا نه؟ همه این‌ها به قضا و قدر برمی‌گردد، اما این که من در این مدت، چه کارهایی انجام می‌دهم، به «عمل و کردار» من مربوط می‌شود و جزء قضا و قدر نیست!

فهمیدم که زندگی من دو محدوده جداگانه دارد:

* محدوده اول: محدوده عمل. در این محدوده همه کردارها و رفتارهای من جای می‌گیرد (نماز خواندن، کمک به دیگران، روزه گرفتن، دروغ گفتن، غیبت کردن و...).

محدوده دوم: محدوده قضا و قدر. در این محدوده سرنوشت من جای می‌گیرد (مدت عمر من، بیماری و سلامتی من، بلاها، سختی‌ها و...).

این دو محدوده هرگز با هم تداخل پیدا نمی‌کنند. (۱۰۳)

روشن است که منظور از مرگ و بیماری در اینجا، چیزی است که من خودم باعث آن نبوده‌ام. اگر من خودم باعث بیماری یا مرگ خودم بشوم، این دیگر تقدیر نیست، بلکه عمل خود من است. (کسی که خودکشی می‌کند، خودش چنین اراده کرده است).

خدا فقط در روز قیامت درباره محدوده اول از من سؤال می‌کند، زیرا من مسئول کردار و رفتار خود هستم. خدا هرگز عمل مرا برنامه‌ریزی و تقدیر نمی‌کند، این خود من هستم که با اختیار خود، عمل و کردار خود را شکل

می‌دهم.

خدا به حکمت خویش، روزیِ عده‌ای را کم و روزیِ عده‌ای را زیاد می‌کند، عده‌ای در بیماری و سختی هستند و عده‌ای هم در سلامتی. عده‌ای در جوانی از دنیا می‌روند و عده‌ی دیگر در پیری.

این‌ها از قضا و قدر است، اما اعمال من، ربطی به قضا و قدر ندارد، اعمال من به اختیار من ارتباط دارد. من در هر شرایطی که باشم، اختیار دارم و می‌توانم راه خوب یا راه بد را انتخاب کنم. (۱۰۴)

اکنون می‌دانم که در شب ۱۹ یا ۲۱ یا ۲۳ ماه رمضان چه چیزهایی برای من تنظیم می‌شود. اکنون می‌توانم آیه ۲۲ این سوره را بهتر بفهمم: «هر سختی و حادثه‌ای که پیش می‌آید، قبلاً در علم خدا ثبت شده است، قبل از آن که آن سختی و حادثه برای انسان پیش آید، خدا آن را در کتابی ثبت کرده است و این کار برای او بسیار آسان است».

حدید: آیه ۲۴ - ۲۳

لِكَيْ لَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا
 آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿٢٣﴾ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ
 وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ
 الْحَمِيدُ ﴿٢٤﴾

هدف از این سختی‌ها این است که انسان دل‌بسته و شیفته دنیا نشود و برای ثروتی که از دست می‌دهد غمناک نشود و برای ثروتی که به او می‌دهی، شاد

نشود و به آن دلبسته نگردد.

انسان باید بداند این دنیا، گذرگاهی بیشتر نیست، دیر یا زود باید از اینجا سفر کند، همه چیز را بگذارد و با دست خالی روانه قبر شود، تو سختی‌ها را می‌فرستی تا انسان از خواب غفلت بیدار شود.

این دلبستگی به دنیا، بزرگ‌ترین دشمن سعادت انسان است و این سختی‌ها و حادثه‌های دردناک است که انسان را به خود می‌آورد و او این حقیقت را می‌فهمد که دنیا به هیچ کس وفا نمی‌کند.

زهد چیست؟ آیا زهد این است که انسان، زندگی فقیرانه‌ای داشته باشد؟ هرگز.

این سخن امام سجاد علیه السلام است: «حقیقت زهد در این آیه ذکر شده است» (۱۰۵) آری، حقیقت زهد این است: «وقتی انسان ثروتی را از دست می‌دهد غمناک نشود و به ثروتی که به دست می‌آورد، دلبسته نگردد».

در زمان پیامبر، گروهی از مسلمانان تصوّر می‌کردند که اگر از نعمت‌های دنیا بهره نبرند، به خدا نزدیک می‌شوند، آنان غذاهای خوب نمی‌خوردند، لباس زیبا به تن نمی‌کردند و به طور کلی دنیا را ترک کردند، آنان فکر می‌کردند که زندگی زاهدانه همین روشی است که در پیش گرفته‌اند.

تو از پیامبر خواستی تا با آنان سخن بگویدی و آنان را از روشی که در پیش گرفته بودند، نهی کردی.

زهد واقعی این است که من از نعمت‌های دنیا استفاده کنم، اما دل به دنیا

نبندم، هنر این است که برای زندگی بهتر خود و دیگران تلاش کنم و ثروتی فراهم سازم ولی اسیر دنیا و ثروت خود نشوم.

اکنون که من فهمیدم دنیا چقدر بی وفاست و باید همه ثروت و دارایی خود را بگذارم و با دست خالی بروم، پس به فکر می افتم تا توشه‌ای برای منزلگاه ابدی خود آماده کنم، باید به نیازمندان کمک کنم، در راه تو انفاق کنم، اگر این کار را بکنم، تو از من خشنود می شوی و به من پاداش بزرگی می دهی. تو همواره از بندگانت می خواهی که در راه تو انفاق کنند، تو متکبران خودپسند را دوست نداری، همان کسانی که بخل می ورزند و مردم را به بخل تشویق می کنند. البته تو خدای بی نیاز هستی و به بندگان خود نیاز نداری، هر کس که در راه تو انفاق نکند به تو ضرری نمی زند، بلکه خودش را از پاداش بزرگی محروم می کند، تو بی نیاز هستی و شایسته ستایش. همه خوبی‌ها از آنِ توست، تو به کسانی که در راه تو انفاق می کنند، پاداشی بس بزرگ می دهی.

حدید: آیه ۲۵

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ
وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ
وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ
عَزِيزٌ ﴿٢٥﴾

تو پیامبران خود را با نشانه‌ها و معجزات آشکار فرستادی و به آنان کتاب و معیار شناخت حق از باطل را عطا کردی تا مردم با عدل و عدالت رفتار کنند، تو آهن را خلق کردی که هم وسیله ساختن سلاح است و هم سودمندی‌های دیگر برای مردم دارد.

در هر جامعه‌ای عده‌ای سرکش و یاغی وجود دارند که مخالف برپایی عدالت هستند و سخن حق را نمی‌پذیرند، تو از پیامبران و مؤمنان خواستی تا با آنان پیکار کنند. آهن، رمز و نشانه‌ای از نیرومندی در برابر دشمنان حق و حقیقت است.

تو پیامبران را در حالی فرستادی که در یک دست آنان کتاب و در دست دیگر آنان، شمشیر بود تا با ستمکاران مبارزه کنند، پیامبران برای این هدف نیاز به یاری مؤمنان داشتند و تو می‌دانی که چه کسانی با ایمان قلبی، دین تو و پیامبران تو را یاری کردند، تو نیاز به یاری هیچ کس نداری، تو توانا و پیروز هستی، اما از مؤمنان خواستی تا به یاری دین تو بیایند تا زمینه کمال آنان فراهم گردد.

حدید: آیه ۲۷ - ۲۶

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي
ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٢٦﴾ ثُمَّ
فَقَّيْنَا عَلَىٰ أَنَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ
وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابَنِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا
كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا

الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسْتَقْوُوا ﴿٢٧﴾

تو نوح و ابراهیم علیهم السلام را برای هدایت انسان‌ها فرستادی. تو پیامبری و کتاب آسمانی را در بین فرزندان نوح و ابراهیم علیهم السلام قرار دادی و این‌گونه شد که همه پیامبرانی که پس از آنان آمدند، از نژاد این دو پیامبر بودند.

پس فرزندان نوح و آدم علیهم السلام زیاد شدند و برای هر گروه از آنان، پیامبری فرستادی، عده‌ای از آنان از پیامبر خود پیروی کردند و راه هدایت را برگزیدند، تعداد زیادی هم، سخن پیامبر خود را قبول نکردند و نافرمانی کردند.

تو بعد از آن پیامبران، برای تداوم راه آنان، پیامبران دیگری را فرستادی و سپس عیسی علیه السلام را به پیامبری مبعوث کردی و به او کتاب انجیل عطا کردی و در دل‌های پیروان او، رأفت و مهربانی قرار دادی.

برای همین است که هر کس واقعاً پیرو عیسی علیه السلام باشد، قلبی مهربان دارد و با مسلمانان نیز با عطف و رفتار می‌کند، این نشانه مسیحیان واقعی است. در زمانی که مسلمانان زیر شکنجه بت پرستان بودند، گروهی از آنان به حبشه مهاجرت کردند، مردم آنجا همه مسیحی بودند و در حق مسلمانان مهربانی زیادی کردند.

سخنان عیسی علیه السلام منافع عده‌ای را به خطر انداخته بود و آنان برای این که ثروت و ریاست خود را از دست ندهند، تصمیم گرفتند عیسی علیه السلام را به قتل

برسانند، تو عیسی علیه السلام را به آسمان‌ها بردی و آنان نتوانستند به او دست پیدا کنند.

پس از این ماجرا، پیروان عیسی علیه السلام با سختی‌های زیادی روبرو شدند، دشمنان تصمیم داشتند همه آن‌ها را از بین ببرند، اینجا بود که به این فکر افتادند که «رهبانیت» را در پیش گیرند و به کوه‌ها و بیابان‌ها پناه ببرند و از جامعه دوری کنند و در انتظار ظهور آخرین پیامبر تو بمانند. آنان در انجیل خوانده بودند که تو آخرین پیامبر خود را با کامل‌ترین دین می‌فرستی. آنان می‌دانستند که آخرین پیامبر تو، «احمد» است، احمد نام دیگر محمد صلی الله علیه و آله است. مسیحیان به رهبانیت رو آوردند و برای این که دشمنان و ستمکاران به آنان دسترسی نداشته باشند در کوه‌ها و بیابان‌ها، محلی برای عبادت خود ساختند و در آنجا زندگی کردند، هدف آنان این بود که به رضایت تو دست پیدا کنند، تو این دستور را به آنان نداده بودی. تو رهبانیت را بر آنان واجب نکرده بودی، اما آنان این شیوه زندگی را در پیش گرفتند و امید داشتند که تو از آنان راضی و خشنود باشی، آنان نمی‌خواستند سخن ستمکاران را بپذیرند، ستمکاران آنان را به سوی کفر فرا می‌خواندند، آنان زندگی در کوه‌ها و بیابان‌ها را بر خود واجب کردند تا مبادا به دست ستمکاران گرفتار شوند.

این ماجرا ادامه پیدا کرد تا این که تو محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری فرستادی، آنان اگر در جستجوی رضایت تو بودند، باید همه به آخرین پیامبر تو ایمان می‌آوردند، تو نشانه‌های او را در انجیل بیان کرده بودی، اما آنان حق رهبانیت را ادا نکردند، عده‌ای از آنان به محمد صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و تو به آنان پاداش

دادی، اما بسیاری از آنان، حق را انکار کردند و این‌گونه حقّ روش خود را ادا نکردند.

رهبانیت آنان برای چه بود؟

مگر آنان به کوه و بیابان پناه نبردند تا رضایت تو را طلب کنند؟ پس چرا وقتی تو محمد ﷺ را با نشانه‌ها و معجزات آشکار به پیامبری فرستادی، به او ایمان نیاوردند؟ چرا حقّ را قبول نکردند؟ چرا راه کفر و انکار را پیمودند؟ (۱۰۶)

حدید: آیه ۲۹ - ۲۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ
يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ
وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٨﴾ لَيْتَآ يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَا يَقْدِرُونَ عَلَى
شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو
الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢٩﴾

سخن از مسیحیان به میان آمد، تو در انجیل، بشارت ظهور محمد ﷺ را دادی و از مسیحیان خواستی تا وقتی محمد ﷺ به پیامبری رسید، به او ایمان بیاورند.

خبر پیامبری محمد ﷺ به مسیحیان رسید، گروهی از آنان از شهر خود به مدینه آمدند تا در این زمینه تحقیق کنند، آنان نزد محمد ﷺ آمدند و محمد ﷺ برای آنان قرآن خواند، آنان وقتی آیات زیبای قرآن را شنیدند چنین گفتند: «ما به قرآن ایمان آوردیم، این قرآن حقّ است و از سوی خدا نازل شده است، ما

قبل از این هم تسلیم امر خدا بودیم».

آری، آنان نشانه‌های آخرین پیامبر تو را در کتاب‌های آسمانی خود خوانده بودند و به او دل بسته بودند و در انتظار آمدن او بودند، اکنون آنان گمشده خود را یافتند و با جان و دل به او ایمان آوردند و مسلمان شدند.

تو در آیه ۵۴ سوره «قصص» دربارهٔ آنان سخن گفتی و به آنان وعده دادی که به آنان دو پاداش می‌دهی، یک پاداش برای ایمانی که به انجیل داشتند و پاداش دوم به خاطر این که به قرآن ایمان آوردند.

مدتی از این ماجرا گذشت. گروهی از مسیحیان تصمیم گرفتند تا هر طور شده است مانع رشد اسلام شوند، آنان آیه ۵۴ سوره قصص را شنیده بودند و دربارهٔ آن فکر کردند و به نکته‌ای دست یافتند. (۱۰۷)

پس نزد مسلمانان آمدند و به آنان چنین گفتند:

— ای مسلمانان! آیا می‌شود به ما بگویید که آیه ۵۴ سوره قصص چه می‌گوید؟

— این آیه می‌گوید خدا به مسیحیانی که مسلمان شدند دو پاداش می‌دهد.

— چرا دو پاداش؟

— یک پاداش به خاطر ایمان به انجیل، یک پاداش به خاطر ایمان به قرآن.

— آیا شما قبول دارید اگر کسی به انجیل و قرآن ایمان داشته باشد، دو پاداش خواهد داشت.

— آری.

— پس کسی که قبلاً مسیحی نبوده است و مسلمان شده است و فقط به قرآن

ایمان دارد، چند پاداش دارد؟

— یک پاداش.

— اگر کسی فقط به انجیل ایمان داشته باشد، چند پاداش دارد؟

— یک پاداش.

— ای مسلمانان! طبق سخن شما بین ما و شما فرقی نیست. هر کدام از ما، نزد خدا یک پاداش داریم، شما هیچ برتری نسبت به ما ندارید. پس برای چه ما دین خود را رها کنیم و مسلمان شویم؟
مسلمانان وقتی این سخن را شنیدند، نتوانستند به آنان پاسخی بدهند.

اینجا بود که تو دو آیه آخر سوره حدید را نازل کردی و چنین گفتی:
ای مؤمنان! تقوا پیشه کنید و پرهیزکار باشید و به پیامبر من ایمان واقعی آورید تا من دو پاداش به شما بدهم و برای شما نوری قرار دهم تا در پرتو آن به راه راست هدایت شوید و گناهان شما را ببخشم که من خدای بخشنده و مهربانی هستم.

ای مؤمنان! من با شما چنین رفتار می‌کنم تا مسیحیانی که حق را انکار کردند، بدانند که هیچ بهره‌ای از پاداش و نعمت من ندارند. مگر پاداش من در دست آنان است که به هر کس بخواهند بدهند؟ پاداش و نعمت من در دست خود من است و به هر کس که بخواهم عطا می‌کنم، که من دارای فضل و نعمت بزرگی هستم.

وقتی این دو آیه نازل شد، مسلمانان دانستند که به آن مسیحیان چه پاسخی دهند، تو در روز قیامت به مسلمانان هم دو پاداش می دهی: پاداش اول به خاطر این که به قرآن ایمان دارند، پاداش دوم به خاطر این که آنان به همه پیامبران و همه کتاب های آسمانی که قبلاً نازل شده است، ایمان دارند. آری، مسلمانان پیامبران را معلّمان بزرگ بشریت می دانند که هر کدام در رتبه و کلاسی، به آموزش بشر پرداخته اند. پیامبران از اصول و برنامه یکسانی پیروی کرده اند که تو به آنان نازل کرده ای.

از طرف دیگر وقتی یک مسیحی یا یهودی حق را انکار می کند و به قرآن ایمان نمی آورد، تو دیگر به او هیچ پاداشی نمی دهی، زیرا او با این کار خود، نشان داده است که به انجیل و تورات ایمان ندارد.

تو در انجیل و تورات فرمان دادی تا همه به آخرین پیامبر تو ایمان بیاورند، اگر یک مسیحی یا یهودی، واقعاً به کتاب آسمانی خود ایمان می داشت به این دستور عمل می کرد و مسلمان می شد، وقتی او حق را انکار می کند و حاضر نمی شود مسلمان شود، معلوم می شود ایمان او، ایمان واقعی نبوده است، تو، به او هیچ پاداشی نمی دهی. (۱۰۸)

سوره مُجَادِلَه

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مدنی» است و سوره شماره ۵۸ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «مجادله» به معنای «شکوه نمودن» است. در آیه اول این سوره به این مطلب اشاره شده است: یکی از زنان مسلمان به مشکلی برخورد کرد و نزد پیامبر آمد و به او شکوه نمود. خدا به پیامبر می‌گوید: «ای محمد! من سخن زنی که درباره شوهرش به تو مراجعه نمود و شکوه کرد، شنیدم». به همین دلیل، این سوره را به این نام می‌خوانند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: مبارزه با یکی از خرافات روزگار جاهلیت، رسوا کردن منافقانی که در مدینه بودند، ذکر ادب سخن گفتن، عذاب منافقان در روز قیامت...

مُجَادِلُهُ: آیه ۴ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ
الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا
إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿١﴾ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ
أُمَّهَاتُهُمْ إِنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ
وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ ﴿٢﴾ وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ
يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكَمُ تُوَعِّظُونَ
بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٣﴾ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ
مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَاطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا
ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَلْكَ حُدُودَ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ
أَلِيمٌ ﴿٤﴾

هیچ چیز برای سعادت یک جامعه بدتر از خرافات نیست، وقتی خرافات
در جامعه ریشه بدواند، جامعه دچار آسیب‌های زیادی می‌شود. در روزگاری

که تو محمد ﷺ را به پیامبری فرستادی، مردم گرفتار خرافات بودند، محمد ﷺ این خرافات را یکی پس از دیگری از بین برد و مردم را با حقیقت آشنا ساخت.

البته از بین بردن خرافات، کار آسانی نبود، محمد ﷺ ابتدا با خرافه بت پرستی و مقدّس بودن بت‌ها مبارزه کرد و مردم را به یکتاپرستی فرا خواند، اکنون او در مدینه است، در مدینه اثری از بت پرستی دیده نمی‌شود، پس وقت آن است که خرافه دیگری، باطل اعلام شود.

آن خرافه چیست؟

خرافه ظهار!

در آن زمان، بعضی از مردها وقتی از زن خود ناراضی می‌شدند به او چنین می‌گفتند: «تو برای من همچون مادرم هستی». مردم آن روزگار، بر این باور بودند که وقتی کسی این سخن را گفت، دیگر همسرش مانند مادرش می‌شود و مرد حق ندارد با همسرش رابطه جنسی داشته باشد. آنان به این کار، «ظهار» می‌گفتند.

اینجا بود که مشکلات آن زن آغاز می‌شد، آن زن در بلا تکلیفی کامل بود، نه زن شوهردار به حساب می‌آمد (چون شوهرش با او قطع رابطه زناشویی کرده بود) و نه می‌توانست با مرد دیگری ازدواج کند، چون شوهرش او را طلاق نداده بود.

آری، ظهار، خرافه‌ای بود که در جامعه آن زمان، رواج زیادی داشت و هیچ

مردی بعد از ظهر، حقّ نداشت با زنش رابطه جنسی داشته باشد.

نام آن زن «خوله» بود، روزی، شوهرش از دست او عصبانی شد و گفت: «تو برای من همچون مادرم هستی»، مدّتی گذشت، شوهر او از گفته خود پشیمان شد، نمی دانست چه کند، او همسرش را دوست داشت، یک لحظه عصبانی شده بود و چنین سخنی را گفته بود، اکنون باید چه می کرد؟ او به همسرش گفت: «فکر می کنم تو بر من حرام شدی؟»، خوله به او گفت: «چنین سخن مگو! به من اجازه بده تا نزد پیامبر بروم و از او در این باره سؤال کنم».

شوهر خوله به او اجازه داد و خوله نزد پیامبر آمد و ماجرا را تعریف کرد و چنین گفت: «ای پیامبر! وقتی جوان بودم، شوهرم به خواستگاری من آمد و من با او ازدواج کردم، اکنون که دیگر سن و سالی از من گذشته است، شوهرم مرا ظهار کرده است، من هیچ کس را ندارم که نزد او بروم، آیا راهی هست که ما به زندگی خود بازگردیم؟».

پیامبر به او رو کرد و فرمود: «دستوری از طرف خدا در این باره به من نازل نشده است».

خوله دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا! تو می دانی که کودکانی خردسال دارم، من چه کنم؟ چگونه کودکانم را به شوهرم بدهم در حالی که می دانم آنان نیاز به مادر دارند، اگر آنان را با خود ببرم، تو که می دانی من مال و

ثروتی ندارم و آن‌ها گرسنگی خواهند کشید، خدایا! من به تو شکوه می‌کنم، خودت مشکل مرا حل کن.» (۱۰۹)

اینجا بود که تو جبرئیل را فرستادی تا این آیات را برای پیامبر بخواند:

ای محمد! من سخن زنی که درباره شوهرش به تو مراجعه نمود و به من شکوه برد، شنیدم و دعای او را مستجاب کردم که من خدای شنوا و بینا هستم. ای محمد! به مردانی که همسران خود را ظهار می‌کنند، بگو که با این سخن، همسران شما، مادران شما نمی‌شوند، مادر آنان همان کسانی هستند که آنان را به دنیا آورده‌اند. مردانی که با زانشان ظهار می‌کنند، سخنی زشت و باطل می‌گویند، البتّه من خدای بخشنده هستم و گناه بندگان خود را می‌آمرزم. ای محمد! کسانی که زنان خود را ظهار می‌کنند و سپس از سخنی که گفته‌اند، پشیمان می‌شوند، باید کفّاره بدهند، آنان باید قبل از این که با همسر خود، رابطه جنسی داشته باشند، یک برده را آزاد کنند، آنان باید این کفّاره را بدهند تا پند بگیرند که دیگر به این کار، اقدام نکنند، من به همه اعمال بندگان خود، آگاه هستم.

ای محمد! من می‌دانم بعضی افراد، توان آزاد کردن یک برده را ندارند، پس آنان باید قبل از رابطه جنسی با همسرشان، دو ماه پی‌درپی روزه بگیرند، اگر این کار را هم نتوانستند انجام دهند، پس باید شصت فقیر را اطعام کنند. این حکمی که اینجا بیان کردم، برای این است که آنان به من و تو که پیامبر من

می باشی، ایمان کامل بیاورند. پرداخت کفّاره، سبب می شود تا پایه های ایمان آنان، محکم شود.

ای محمّد! مسلمانان باید بدانند آنچه در اینجا بیان شد، احکام اسلام است. احکام اسلام، همان مرزهای دین من می باشد، هر کس این احکام را قبول نکند و به آن ایمان نیاورد به عذاب سختی گرفتار خواهد شد.

سخن تو درباره «ظهار» به پایان می رسد، آری، تو این گونه خرافه ظهار را باطل اعلام می کنی، آخر این چه خرافه ای است که یک مرد با گفتن یک جمله، زنش بر او حرام شود و زن هم تا آخر عمر، در بلا تکلیفی بماند؟ اگر مرد به هر دلیلی نمی خواهد با همسرش زندگی کند، می تواند او را طلاق دهد و آن زن می تواند به دنبال زندگی خود برود و اگر خواست با مرد دیگری ازدواج کند. ظهار هرگز رابطه زناشویی را از بین نمی برد، فقط طلاق است که اگر با شرایطش انجام شود می تواند به پیمان زناشویی پایان دهد.

البته تو برای مردی که همسرش را ظهار می کرد، مجازاتی قرار دادی، درست است که همسرش بر او حرام نمی شود، اما او باید کفّاره بدهد (او باید یک برده آزاد کند یا دو ماه روزه بگیرد یا به شصت فقیر غذا دهد). وقتی او این کفّاره را پرداخت کرد، می تواند نزد همسرش برگردد.

پیامبر این آیات را برای خوله خواند، خوله بسیار خوشحال شد و نزد

شوهرش بازگشت و این خبر را به او داد، شوهر او نزد پیامبر آمد، پیامبر به او فرمود:

— آیا می‌توانی یک برده به عنوان کفّاره آزاد کنی؟

— ای پیامبر! اگر چنین کاری کنم، دیگر پولی برایم باقی نمی‌ماند که بتوانم غذای خانواده‌ام را فراهم کنم.

— آیا می‌توانی دو ماه روزه بگیری؟

— ای پیامبر! اگر من روزه بگیرم، چشمانم به شدت درد می‌گیرد، من توان روزه گرفتن ندارم.

— آیا می‌توانی به شصت فقیر غذا بدهی؟

— نه، مگر این که شما کمک کنید!

— من به تو کمک می‌کنم.

اینجا بود که پیامبر به او به اندازه‌ای که بتواند شصت فقیر را غذا دهد، گندم داد، او با آن گندم‌ها، نان تهیه کرد و به فقیران غذا داد و این‌گونه بود که آن زن و شوهر به زندگی بازگشتند. (۱۱۰)

مُجَادِلَه: آیه ۶ - ۵

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ
مُهِينٌ ﴿٥﴾ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَلْحَسَاءُ اللَّهُ
وَتَسْوَهُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٦﴾

وقتی تاریخ را می خوانم می بینم در زمان پیامبر، افرادی در مدینه بودند که نزد پیامبر می آمدند و می گفتند که ما به تو ایمان آورده ایم، اما آنان دروغ می گفتند، دل و زبان آن ها یکی نبود، زبان آن ها، چیزی می گفت و قلب آن ها چیز دیگر. آنان همان «منافقان» بودند.

اکنون می خواهی درباره آنان سخن بگویی: همانا کسانی که با تو و پیامبر تو دشمنی می کنند، با دلت و خواری به عذاب تو گرفتار می شوند، همان گونه که کافرانی که قبل از آن ها بودند به عذاب تو گرفتار شدند.

وقتی که مرگ آنان فرارسد، دیگر مکر و حيله هايشان سودی نخواهد داشت

و هیچ کس هم یاریشان نخواهد کرد، در آن لحظه، فرشتگان پرده‌ها را از جلوی چشمان آنان کنار می‌زنند و آنان عذاب را می‌بینند، فرشتگان تازیانه‌های آتش را بر آنان می‌زنند و ناله آنان بلند می‌شود. (۱۱۱)

تو آیات قرآن را نازل می‌کنی و حق را برای همه آشکار می‌کنی، اما این منافقان تصمیم گرفته‌اند که راه نفاق را بپیمایند، آری، راهی را که آنان می‌پیمایند سرانجام به کفر می‌رسد و تو برای کافران عذاب سختی آماده کرده‌ای، تو در این دنیا به آنان مهلت می‌دهی، اما روز قیامت که فرارسد، تو آنان را (مانند همه انسان‌ها) زنده می‌کنی، در آن روز به آنان خبر می‌دهی که در دنیا چه کارهایی انجام داده‌اند.

آنان در این دنیا گناهان خود را فراموش می‌کنند، اما تو همه کارهای آنان را ثبت می‌کنی، تو خدایی هستی که بر هر چیزی شاهد و گواه هستی. آنان مردم را از راه تو باز می‌دارند و با حق دشمنی می‌کنند.

مُجَادِلَه: آیه ۷

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي
الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ
سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ
يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۷﴾

منافقان با مردم نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند، آن‌ها در صف‌های نماز جماعت حاضر می‌شدند ولی دل‌های آنان از نور ایمان خالی بود، آن‌ها با دشمنان اسلام و به ویژه با یهودیان در ارتباط بودند، گروهی از یهودیان در

اطراف مدینه زندگی می کردند، منافقان با آنان برای ضربه زدن به اسلام نقشه می کشیدند.

گاهی چند نفر از منافقان در مسجد جمع می شدند و با هم محرمانه گفتگو می کردند، آنان آهسته و درگوشی با هم حرف می زدند تا دیگران سخن آنان را نشنوند، منافقان خیال می کردند که تو سخنان آنان را نمی شنوی، در حالی که تو به آنچه در آسمانها و زمین است، آگاه هستی.

هرگاه سه نفر در جایی جمع شوند و با هم محرمانه سخن بگویند، تو چهارمین آنان هستی و سخنشان را می شنوی. اگر پنج نفر با هم سخنی محرمانه بگویند، تو ششمین آنها هستی و از سخن آنان باخبری.

فرقی نمی کند کسانی که با هم محرمانه سخن می گویند، چند نفر باشند، از این عدّه کمتر یا بیشتر باشند، تو با آنان هستی و سخنشان را می شنوی و در روز قیامت به آنان خبر می دهی که چه گفته اند و چه انجام داده اند، به راستی که تو بر همه چیز آگاه می باشی.

مُجَادِلَه: آیه ۸

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ التَّجْوَى ثُمَّ يُعْوَدُونَ لِمَا
نُهِوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِالْأَيْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاءُوكَ
حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يَحْيِكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ
بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصَلُّونَهَا فَيَنْسُوا الْمَصِيرَ ﴿٨﴾

وقتی منافقان با یکدیگر محرمانه سخن می گفتند و درگوشی حرف می زدند و با این کار خود، باعث نگرانی مسلمانان می شدند، پیامبر از آنان خواست تا دیگر این کار را تکرار نکنند، اما آنان به سخن پیامبر گوش نکردند. آنان برای

این که از دستور پیامبر اطاعت نکنند، باز هم درگوشی با هم سخن گفتند، این کار آنان، گناه و معصیت بود زیرا نافرمانی پیامبر را نمودند.

منافقان یک رفتار ناپسند دیگر هم انجام می دادند، وقتی آنان نزد پیامبر می آمدند به جای این که بگویند: «سلام علیک»، می گفتند: «سام علیک». تواز همه خواسته بودی که وقتی یکدیگر را می بینند به هم «سلام» کنند، اما منافقان به جای واژه «سلام» از واژه «سام» استفاده می کردند.

آنان می دانستند که معنای «سام علیک» چیست و از روی عمد این سخن را می گفتند، «سام» در زبان «عبری» که زبان یهودیان بود، به معنای «مرگ» است. درست است که آنان به عربی سخن می گفتند، اما این واژه را با دقت انتخاب کرده بودند و آن را از یهودیان آموخته بودند، منظور آنان از این جمله این بود: «مرگ بر تو!».

کسی که این مطلب را نمی دانست، تصور می کرد که منظور آنان از «سام»، همان «سلام» است که سریع تلفظ شده است، اما تواز دل منافقان باخبر بودی و می دانستی که آنان قصد اهانت به پیامبر را داشتند.

تو به منافقان مهلت دادی و در عذاب آنان شتاب نکردی، آنان پیش خود می گفتند: «محمد بارها ما را به عذاب وعده داد، پس چرا خدا ما را عذاب نکرد؟ پس معلوم می شود که آن سخنان محمد دروغ است».

تو باز هم به آنان فرصت می دهی، در عذاب آنان شتاب نمی کنی و آنان را به حال خود رها می کنی، جهنم برای آنان کافی است و به راستی که جهنم چه بد جایگاهی برای آنان است، فرشتگان زنجیر به دست و پای آنان می بندند و آنان را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنم جای می دهند که برای همیشه در آتش می سوزند و هیچ راه نجاتی ندارند. (۱۱۲)

* * *

مُجَادِلَه: آیه ۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَنَاجَوْا بِالْأَيْمِ
وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبَيِّنَاتِ وَالتَّقْوَىٰ وَأَتَقُوا اللَّهَ الَّذِي
إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٩﴾

آیا گفتگوی محرمانه گناه است؟ آیا درگوشی سخن گفتن، کار بدی است؟ منافقان با گفتگوی محرمانه خود قصد توطئه داشتند و می خواستند مؤمنان را آزار دهند، برای همین کار آنان، گناه بود، اما اگر چند نفر از مؤمنان بخواهند به فقیری کمک کنند و صلاح در این بینند که محرمانه سخن بگویند، این کار آنان، اشکال ندارد، زیرا قصد آنان این است که آبروی آن فقیر حفظ شود. آری، مهم این است که قصد کسانی که گفتگوی محرمانه دارند، چیست، اگر به دنبال توطئه هستند، کار آنان گناه است، اگر نیت آنان نیکوکاری است، گفتگوی محرمانه آنان، گناه نیست.

اکنون با مؤمنان چنین سخن می گویی: «ای مؤمنان! هنگامی که محرمانه گفتگو می کنید درباره کاری که گناه و نافرمانی از دستورات پیامبر است، سخن نگویند، بلکه درباره نیکوکاری و پرهیزکاری سخن بگویند. من همه شما را در روز قیامت زنده می کنم و شما برای حسابرسی به پیشگاه من می آید، پس از من پروا کنید و پرهیزکاری پیشه کنید».

* * *

مُجَادِلَه: آیه ۱۰

إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا
وَلَيْسَ بِضَارٍّ لَهُمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ
الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾

وقتی عده‌ای از بستگان و عزیزان مؤمنان به جنگ با دشمنان می‌رفتند، منافقان در مسجد دور هم جمع می‌شدند و با هم محرمانه سخن می‌گفتند و به مؤمنان اشاره می‌کردند و سخنانی می‌گفتند و با این کار مؤمنان را می‌آزردند. مؤمنان وقتی به منافقان نگاه می‌کردند، فکر می‌کردند که خبری ناراحت کننده در پیش است. مؤمنان با خود می‌گفتند: «چرا منافقان این‌گونه محرمانه سخن می‌گویند؟ آنان از چه چیزی خبر دارند که ما از آن بی‌خبریم؟ آیا اتفاقی برای عزیزان ما افتاده است! آیا آنان در جنگ شکست خورده‌اند؟» اینجا بود که تو این آیه را نازل کردی: «ای مؤمنان! گفتگوی محرمانه‌ای که منافقان با یکدیگر دارند، و سوسه‌ای است شیطانی. شیطان آنان را به این کار فرا می‌خواند تا شما را غمگین سازد، بدانید که منافقان نمی‌توانند به شما ضرری برسانند، هیچ ضرری به شما نمی‌رسد مگر به اذن من. شما بر من توکل کنید و از هیچ چیز نهراسید.»

آری، مؤمنان فهمیدند که سخنان منافقان چیزی جز و سوسه‌ها و خیالات شیطانی نیست و حقیقت ندارد، منافقان این‌گونه می‌خواهند مؤمنان را آزار بدهند، اما تو یار و یاور مؤمنان هستی و اگر آنان به تو توکل کنند، هیچ خطری آنان را تهدید نمی‌کند.

مُجَادِلَه: آیه ۱۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي
 الْمَجَالِسِ فَأَفْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا يَرْفَعِ
 اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
 خَبِيرٌ ﴿۱۱﴾

سخن از آداب معاشرت اجتماعی به میان آمد، تو از مؤمنان خواستی تا در حضور دیگران، به قصد آزار دیگران، با هم محرمانه سخن نگویند، اکنون می خواهی درس دیگری به مؤمنان بدهی.

درس احترام از دانشمندان!

تو از پیامبر خواسته بودی تا هر جمعه در قسمتی از مسجد بنشیند تا مسلمانان نزد او بیایند و با او سخن بگویند، روزی، عدّه زیادی نزد پیامبر حاضر بودند و مسجد شلوغ بود، در این هنگام چند نفر که از دانش و علم بیشتری برخوردار بودند به مسجد آمدند و سلام کردند و جواب شنیدند. در اطراف پیامبر هیچ جایی نبود و هیچ کس برای آنان، جا باز نکرد، پیامبر دید که آنان همین طور ایستاده اند، برای همین به چند نفر که در کنار او بودند رو کرد و گفت: «شما از جای خود بلند شوید».

پیامبر می خواست به مسلمانان درس مهمی دهد، مسلمانان باید به دانشمندان احترام ویژه ای بگذارند.

هدف پیامبر این بود، برای همین از چند نفر خواست از جای خود بلند شوند، اما این کار بر آن چند نفر، ناگوار آمد و پیش خود گفتند: «چرا پیامبر ما را از جای خود بلند کرد؟».

اینجا بود که تو این آیه را نازل کردی:

ای مؤمنان! وقتی به شما گفته می شود: «طوری بنشینید که جا برای دیگران باز شود»، پس چنین کنید تا من هم در بهشت، جای شما را وسعت دهم. ای مؤمنان! اگر به شما گفته می شود: «برخیزید تا دانشمندی بنشیند»، اطاعت کنید.

ای مؤمنان! بدانید که من شما را بر دیگران، یک درجه برتری دادم، اما

دانشمندان را بر شما چندین درجه برتری داده‌ام، من به هر چه شما انجام می‌دهید، آگاه هستم. (۱۱۳)

این پیام مهم تو برای مؤمنان است، تو دوست داری که در جامعه اسلامی، همه به دانشمندان احترام بگذارند و وقتی آنان وارد مجلسی می‌شوند جایگاه بالا را به آنان بدهند، تو دوست داری که مسلمانان به علم و دانش بیش از همه چیز ارزش بدهند، برای همین در این آیه از راز بزرگی پرده برداشتی، آری، به مؤمنان یک درجه می‌دهی اما به دانشمندانی که با ابزار علم و آگاهی، مردم را به سوی تو فرا می‌خوانند، چندین درجه عطا می‌کنی.

وقتی این آیه را تفسیر می‌کردم، قدری به فکر فرو رفتم: آیا جامعه ما به این آیه قرآن عمل می‌کند؟

امروز هر کس که ثروت بیشتر دارد، مردم به او احترام بیشتری می‌گذارند! آنان خیال می‌کنند که ارزش انسان به ثروت اوست. اگر جامعه به این دستور تو عمل می‌کرد، وضع مسلمانان هرگز این چنین نبود.

از طرف دیگر امروز عده‌ای با تحریک احساسات، مردم را به سوی تو جذب می‌کنند در حالی که تو در این آیه از علم و دانش سخن می‌گویی، تو از کسانی سخن می‌گویی که از علم دین بهره دارند و با این ابزار، مردم را به سوی تو فرا می‌خوانند، آنان خواب و مکاشفه بیان نمی‌کنند! افسوس که دیر زمانی است عده‌ای به جای تفسیر قرآن، برای مردم خواب می‌گویند و... نمی‌دانم از چه زمانی نقل خواب، علم به حساب آمد؟

جامعه ما باید به سوی «علم دین» بازگردد. این راه سعادت جامعه است. آیا چنین روزی فرا خواهد رسید؟

سخن از ارزش علم به میان آمد. مناسب می بینم این هشت نکته را اینجا بنویسم، تمامی این نکات از سخنان اهل بیت علیهم السلام می باشد:

۱- اگر مردم می دانستند که طلب دانش چقدر ارزشمند است با همه سختی ها آن را جستجو می کردند. (۱۱۴)

۲- بدانید که فرشتگان الهی، بال های خود را زیر پای کسانی می نهند که در جستجوی علم و دانش هستند. (۱۱۵)

۳- وقتی خدا خیر و سعادت بنده ای را بخواهد به او فهم در دین عنایت می کند. (۱۱۶)

۴- وقتی کسی برای کسب دانش از خانه اش خارج می شود، غفران و بخشش خدا شامل حال او می شود. (۱۱۷)

۵- کسی که دیندار باشد، اما از فهم دین بهره ای نداشته باشد، هیچ خیری در دینداری او نیست. (۱۱۸)

۶- شیطان از یک دانشمند بیش از هزار عبادت کننده در هراس و نگرانی است، زیرا کسی که عبادت می کند فقط به فکر کمال خودش است، اما دانشمند می تواند گروهی را به راه راست هدایت نماید. او می تواند همه زحمت های شیطان را از بین ببرد و مانع گمراهی مردم شود. (۱۱۹)

۷- قلبی که در آن بهره ای از علم نباشد، ویرانه ای بیش نیست، ویرانه ای که کسی به فکر آباد کردن آن نبوده است. (۱۲۰)

۸- هیچ اندوخته ای بهتر از علم و دانش نیست. کسانی که پول و ثروت دنیا را جمع می کنند به زودی باید آن را برای دنیا بگذارند و بروند، مال دنیا، مال دنیا است، اما با کسب علم دین، می توان ذخیره ای دائمی اندوخت، ذخیره ای

که هرگز نابود نمی شود. (۱۲۱)

مُجَادِلَه: آیه ۱۳ - ۱۲

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ
فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ
تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۲﴾ أَلَسْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ
نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ
وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۳﴾

گروهی از ثروتمندان برای این که برتری خود را بر دیگران ثابت کنند نزد پیامبر می آمدند و از او وقت می گرفتند تا به صورت خصوصی سخن بگویند، پیامبر هم با بزرگواری با درخواست آنان موافقت می کرد ولی از این کار آنان ناراحت بود، زیرا آنان در پی آن بودند که به دیگران فخر بفروشند، اینجا بود که تو آیه ۱۲ این سوره را نازل کردی: «ای مؤمنان! هرگاه می خواهید با پیامبر حرف خصوصی بزنید، قبل از آن صدقه ای پرداخت کنید، این کار برای شما بهتر است و قلب شما را از محبت دنیا، پاک می کند، البته اگر کسی توان مالی نداشت و نتوانست صدقه بدهد، من عذر او را می پذیرم زیرا من خدای بخشنده و مهربانم».

تو این آیه را نازل کردی، فقرا به راحتی می توانستند با پیامبر خصوصی سخن بگویند و نیازهای خود را مطرح کنند، اما ثروتمندان باید صدقه می دادند. تو می خواستی اندازه محبت آنان را به پیامبر برای همه آشکار کنی، فقط علی علیه السلام به این دستور تو عمل کرد و چندین بار نزد پیامبر آمد و برای هر بار صدقه ای پرداخت کرد، اما ثروتمندان حاضر نبودند صدقه بدهند، پس

آنان برای گفتگوی خصوصی نزد پیامبر، نیامدند. (۱۲۲)
 گویا این ماجرا ده روز طول کشید، در این مدّت، ثروتمندان به مسجد
 می آمدند و از سخنان عمومی پیامبر بهره مند می شدند ولی دیگر گفتگوی
 خصوصی با پیامبر نداشتند. (۱۲۳)

تو با نزول آیه ۱۲ این سوره، سه خواسته مهم داشتی:
 خواسته اول: تو می خواستی برای همه ثابت شود که آن ثروتمندان، ثروت
 خود را بیش از پیامبر دوست دارند، اگر آنان پیش از این بارها مزاحم پیامبر
 می شدند، می خواستند به دیگران فخر بفرشند و چون این کار هزینه
 نداشت، پشت سر هم وقت پیامبر را می گرفتند، اکنون که فهمیده اند باید پول
 بدهند، دیگر این کار را نمی کنند.

خواسته دوم: اندازه محبت علی علیه السلام به پیامبر آشکار شود، این فقط علی علیه السلام بود
 که نشان داد که بیش از همه، پیامبر را دوست دارد، او فقط ده سکه نقره داشت.
 او هر روز، یک سکه صدقه می داد و نزد پیامبر می رفت و با او خصوصی
 سخن می گفت، بعد از ده روز، دیگر علی علیه السلام سکه نداشت.
 خواسته سوم: همه مسلمانان فهمیدند که نباید بی دلیل، مزاحم پیامبر شوند.
 آنان این درس خود را به خوبی فرا گرفتند.

آری، تو از اول اراده کرده بودی که این قانون را برای ده روز قرار دهی، در
 این مدّت، این سه خواسته تو عملی شد، دیگر وقت آن بود تا آیه جدیدی را
 نازل کنی. اینجا بود که آیه ۱۳ را نازل کردی.

در آیه ۱۳ با مسلمانان چنین سخن گفتی: «من از شما خواستم قبل از

گفتگوی خصوصی با پیامبر، صدقه بدهید و شما دیگر گفتگوی خصوصی را ترک کردید. آیا از فقر ترسیدید که به فرمان من عمل نکردید؟ اکنون که این کار را نکردید، من توبه شما را می پذیرم، پس نماز را به پا دارید و زکات را بپردازید و از من و از پیامبر اطاعت کنید و بدانید که من از آنچه شما انجام می دهید، باخبرم».

اینجا بود که مسلمانان فهمیدند آن دستور قبلی، برداشته شده است و آنان می توانند بدون پرداخت صدقه با پیامبر به صورت خصوصی سخن بگویند، بعد از این آیه، دیگر مسلمانان رعایت حال پیامبر را نمودند و دانستند که نباید بی دلیل، مزاحم پیامبر شوند.

مُجَادِلَهُ: آیه ۱۷ - ۱۴

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ
عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ
يَعْلَمُونَ ﴿۱۴﴾ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ ﴿۱۵﴾ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ
عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿۱۶﴾ لَنْ نُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ
شَيْئًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۱۷﴾

در آیات ۵ تا ۸ درباره منافقان سخن گفتمی، بار دیگر از آنان سخن می‌گوییم و از توطئه‌ها و دسیسه‌های آنان پرده برمی‌داریم، منافقان کسانی هستند که با یهودیانی که تو بر آنان خشم گرفته‌ای دوستی می‌کردند و به یهودیان می‌گفتند: «ما با شما هستیم»، منافقان وقتی با مسلمانان روبرو می‌شدند، می‌گفتند: «به خدا قسم، ما با شما هستیم»، آنان سوگند دروغ یاد می‌کنند و خودشان هم می‌دانند دروغ می‌گویند، تو برای آنان عذاب سختی فراهم

کرده‌ای زیرا هر عملی را که انجام می‌دهند، عمل ناشایستی می‌باشد. منافقان به نام تو، سوگند یاد می‌کنند تا مؤمنان به آنان اعتماد کنند، منافقان به دنبال این هستند که فرصت پیدا کنند و مردم را از دین خدا باز دارند، آنان در روز قیامت به عذابی خوارکننده گرفتار خواهند شد، در آن روز هیچ چیز نمی‌تواند آنان را از عذاب برهاند، ثروت و فرزندان آنان نیز به کارشان نمی‌آید و آنان در جهنم خواهند بود و برای همیشه در آن خواهند سوخت.

مُجَادِلَه: آیه ۱۸

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُخَلِّفُونَ لَهُ كَمَا يَخْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿١٨﴾

در روز قیامت تو همه انسان‌ها را زنده می‌کنی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می‌آیند، همه به صف می‌ایستند و منتظرند تا حسابرسی آغاز گردد، منافقان نگاه می‌کنند، زمین و آسمان پر از فرشتگان است، هیچ کس راه فراری ندارد، فرشتگان غل و زنجیرهای آهنین بر گردن کافران می‌اندازند و آنان را با صورت بر روی زمین می‌کشند و به سوی جهنم می‌برند. ترس و وحشت، همه وجود منافقان را دربرمی‌گیرد، آن وقت است که به دروغ سوگند می‌خورند که ما به قرآن و پیامبر ایمان داشتیم. آری، منافقان همان‌گونه که در دنیا سوگند می‌خوردند، در آن روز هم سوگند یاد می‌کنند و فکر می‌کنند با این کار می‌توانند از عذاب جهنم نجات یابند، اما این خیالی خام است، تو می‌دانی که آنان دروغ می‌گویند. آن وقت است که تو فرمان می‌دهی تا فرشتگان آنان را به سوی جهنم ببرند و آنان را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنم جای دهند، در آنجا شراره‌های آتش

و مس گذاخته بر سرشان ریخته می شود.

مُجَادِلَه: آیه ۲۰ - ۱۹

اسْتَخُوذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ
اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ
الْخَاسِرُونَ ﴿١٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي
الْأَذْيَانِ ﴿٢٠﴾

چرا منافقان به چنین سرنوشتی مبتلا می شوند؟

آنان شیفته دنیا و لذت‌های آن شدند و به وسوسه‌های شیطان گوش دادند و این‌گونه بود که شیطان بر آنان چیره شد و کاری کرد که آنان، تو را از یاد بردند، آری، منافقان از حزب شیطان هستند و معلوم است که هر کس از حزب شیطان باشد، زیانکار است و هرگز سعادت‌مند نمی شود. هر کس که با تو و پیامبر تو دشمنی کند، خوار و ذلیل می شود.

مُجَادِلَه: آیه ۲۱

كَتَبَ اللَّهُ لِلَّهِ لَأَعْلَبِينَ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ

عَزِيزٌ ﴿٢١﴾

از منافقان سخن گفتم، اکنون از وعده بزرگ خود یاد می کنی تا مؤمنان به ادامه راه خود دلگرم شوند و از کافران و منافقان هراسی به دل نداشته باشند، این عهد و پیمان توست: «تو و پیامبران در برابر دسیسه‌های دشمنان، پیروز خواهید شد»، به راستی که تو خدای نیرومند و توانا هستی، تو همه پیامبران را یاری کردی و محمد ﷺ را هم یاری می کنی و او بر همه دشمنان خود پیروز

می شود. اسلام پیروز است و کفر و نفاق نابود است.

در این آیه، خدا وعده می دهد که پیامبران و مؤمنان را یاری می کند و آنان را پیروز می گرداند.

وقتی تاریخ را می خوانیم می بینیم که گروهی از پیامبران و مؤمنان شکست خوردند. امام حسین علیه السلام به خاطر اسلام قیام کرد، اما به ظاهر، او در این قیام شکست خورد و خود و یارانش مظلومانه به شهادت رسیدند. پس این وعده خدا چه شد؟

تازمانی که صدای اذان به گوش می رسد، بدان که امام حسین علیه السلام پیروز میدان کربلاست. یزید سوگند یاد کرده بود که اسلام را نابود کند. او خود را به عنوان خلیفه اسلام معرفی کرده بود و به صورت رسمی شراب می نوشید. او سخنان کفرآمیز بر زبان جاری می کرد و همه قدرت خود را در راه نابودی اسلام بسیج کرده بود.

در آن شرایط، امام حسین علیه السلام قیام کرد و با خون خود، اسلام را نجات داد. خدا امام حسین علیه السلام را پیروز گرداند زیرا امام حسین علیه السلام به هدف خود رسید و اسلام را از خطر نابودی نجات داد. این یزید بود که شکست خورد، او به هدف خود نرسید و نتوانست اسلام را نابود کند.

آری، تازمانی که صدای اذان از گلدسته ها بلند است، امام حسین علیه السلام پیروز است، این وعده خداست که مؤمنان همواره پیروزند. امروزه می بینیم که روز به روز، آمار مسلمانان زیاد و زیادتر می شود. تازمانی که یکتاپرستی پر رونق است، پیامبران و مؤمنان پیروز هستند.

مُجَادِلَةٌ: آیه ۲۲

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ
 مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ
 عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ
 وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ
 عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ
 الْمُفْلِحُونَ ﴿۲۲﴾

در یک دل، دو محبت نمی گنجد!

یکی را انتخاب کنید: یا محبت من یا محبت شیطان!

یا محبت دوستان من یا محبت دوستان شیطان!

این سخن تو با مؤمنان است.

مسلمانان در مدینه هستند، عده‌ای از آنان از مکه به مدینه هجرت کرده‌اند که

به آنان «مهاجران» می‌گویند. زمان امتحان نزدیک است!

به زودی سپاهی از سوی کفار به سوی مدینه می‌آید، در آن سپاه عده‌ای از

اقوام این مهاجران هستند، مهاجرانی که به تو ایمان آورده‌اند باید در برابر پدر

و پسر و برادر و اقوام خود، دست به شمشیر ببرند، لحظه‌ای است که ایمان با

کفر روبرو می‌شود، به راستی مهاجران چه خواهند کرد؟ آیا به خاطر تو با آنان

دشمنی خواهند کرد؟

اکنون این آیه را نازل می‌کنی و با آنان سخن می‌گویی: «مؤمنان با دشمنان من

و دشمنان پیامبر من، دوستی نمی‌کنند هرچند آن دشمنان، پدران، پسران،

برادران یا اقوام آنان باشند».

مؤمنان می‌دانند که محبت به بستگان و نزدیکان، بسیار خوب است و نشانه

زنده بودن عواطف انسانی است، اما وقتی این محبت، رو در روی محبت تو

قرار گیرد، ارزش خود را از دست می دهد.

مؤمنان با خود می گویند: «کسی که شمشیر به دست گرفته است و به جنگ پیامبر آمده است، دشمن است هر چند پدر یا پسر من باشد». آری، آن مؤمنان در این امتحان سربلند بیرون آمدند و این به خاطر آن بود که تو ایمان را در دل های آنان، ثابت و محکم کرده بودی و با نور ایمان، آنان را تأیید کردی. (۱۲۴)

مؤمنان می دانستند دیر یا زود، مرگ سراغ آنان می آید و در آن لحظه، هیچ چیز به کار آنها نمی آید، فقط ایمان به توست که می تواند مایه نجات باشد، پدر، فرزند، همسر و برادر، هیچ کاری نمی توانند کنند. مؤمن واقعی کسی است که بر سر دو راهی حق و باطل، عشق به فرزند و خویشاوندان و عشق به امور اقتصادی، او را از تو جدا نکند.

تو در روز قیامت به آنان پاداش بزرگی می دهی و آنان را به بهشتی وارد می کنی که از زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است. تو از آنان خوشنود هستی و آنان نیز از تو خوشنودند. آنان از حزب تو می باشند و به راستی که حزب تو، رستگار و سعادت مند است.

چه سعادتتی از این بالاتر که تو از آنان خوشنود هستی و آنان نیز از تو خوشنودند، این همان رستگاری بزرگ است که لذت معنوی آن از همه بهشت و هر چه در آن است، بالاتر است. (۱۲۵)

سوره حشر

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مدنی» است و سوره شماره ۵۹ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «حشر» به معنای «کوچ نمودن» می‌باشد، گروهی از یهودیان در مدینه زندگی می‌کردند، آنان با پیامبر پیمان بسته بودند ولی پیمان خود را شکستند و خدا مسلمانان را یاری کرد و بر آن یهودیان پیروز شدند و آن یهودیان مجبور شدند خانه و کاشانه خود را رها کردند و کوچ کردند. در آیه دوم از این کوچ کردن یهودیان، سخن گفته شده است و به همین دلیل این سوره را به این نام خوانده‌اند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: ماجرای پیمان شکنی یهودیان و کوچ کردن آنان، ذکر رفتار منافقان مدینه، عذاب منافقان و کافران، عظمت قرآن، بیان اسم‌های زیبای خدا، یکتاپرستی...

حشر: آیه ۲ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١﴾ هُوَ الَّذِي
أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا
ظَنَّتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ
اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ
بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ ﴿٢﴾

آنچه در آسمان‌ها و زمین است تو را تسبیح می‌کند، تو خدای توانا هستی و
همه کارهای تو از روی حکمت است. این نشانه قدرت تو بود که مسلمانان را
بر یهودیان «بنی نضیر» پیروز نمودی.

تو در اینجا از پیروزی بزرگی سخن می‌گویی: پیروزی مسلمانان بر یهودیان
«بنی نضیر».

باید در این زمینه بیشتر بدانم.

یهودیان سال‌ها قبل از آن که محمد ﷺ به پیامبری مبعوث شود، در شام زندگی می‌کردند. آن‌ها در کتاب آسمانی خود خوانده بودند که آخرین پیامبر تو در سرزمین حجاز (عربستان) ظهور خواهد کرد. برای همین از شام به حجاز مهاجرت کردند.

بسیاری از آنان به مدینه آمدند (در آن زمان، شهر مدینه به نام یثرب شناخته می‌شد) و در آنجا زندگی خود را آغاز کردند. یهودیان مدینه به سه گروه تقسیم شدند، یکی از آن گروه‌ها، «بنی نضیر» بودند.

آنان در «بطحان» که در جنوب شرقی مدینه بود مستقر شدند، فاصله آنان تا مرکز شهر مدینه تقریباً چهار کیلومتر بود. آنان نخلستان بزرگی برای خود درست کردند و کم‌کم ثروت زیادی جمع کردند و برای خود، قلعه‌های بسیار محکمی ساختند تا از حمله‌های اعراب جاهلی در امان باشند.

آنان می‌خواستند اولین کسانی باشند که به پیامبر خاتم ایمان می‌آورند، آنان با تو عهد و پیمان بستند که وقتی پیامبر موعود ظهور کند، به او ایمان بیاورند و یاریش کنند.

سالها گذشت تا این که محمد ﷺ به پیامبری مبعوث شد و از مکه به مدینه هجرت نمود، اما یهودیان به او ایمان نیاوردند.

وقتی پیامبر به مدینه آمد با یهودیان بنی نضیر پیمان‌نامه‌ای امضاء کرد و آنان عهد بستند که هرگز دشمنان اسلام را یاری نکنند. آن یهودیان تا سال چهارم هجری به پیمان خود وفادار بودند و به راحتی در مدینه زندگی می‌کردند، اما در سال چهارم عهد و پیمان خود را زیر پا نهادند و با دشمنان اسلام هم‌پیمان شدند و تصمیم به قتل پیامبر گرفتند.

در ماه شوال سال سوم، جنگ «أحد» بین بُت پرستان مکه و مسلمانان روی داد، در این جنگ، گروهی از مسلمانان از دستور پیامبر اطاعت نکردند و سنگرهای خود را ترک کردند و در نتیجه تعدادی از مسلمانان شهید شدند و به ظاهر مسلمانان شکست را تجربه کردند، البته بُت پرستان نتوانستند به هدف خود برسند، آنان می خواستند شهر مدینه را تصرف کنند و پیامبر را به شهادت برسانند، بُت پرستان بدون آن که به هدف خود برسند به مکه بازگشتند.

سه ماه پس از جنگ احد، سال چهارم هجری آغاز شد، رهبر یهودیان بنی نضیر فکر کرد که دیگر روزگار شکست مسلمانان فرا رسیده است، او با چهل اسب سوار به مکه رفت و با رئیس بُت پرستان که ابوسفیان بود، دیدار کرد. این گونه بود که یهودیان بنی نضیر با بُت پرستان پیمان بستند که در راه نابودی محمد ﷺ متحد شوند و از هیچ کمکی دریغ نکنند.

جبرئیل بر پیامبر نازل شد و او را از پیمان شکنی بنی نضیر باخبر ساخت، پیامبر منتظر فرمان خدا بود تا با آن پیمان شکنان مقابله کند.

مدتی گذشت، روزی پیامبر از شهر مدینه حرکت کرد تا با رهبر یهودیان بنی نضیر دیدار کند و درباره موضوعی با او سخن بگوید، وقتی پیامبر به قلعه های آنان رسید به دیوار یکی از قلعه ها تکیه داد، اینجا بود که چند نفر از یهودیانی که داخل قلعه بودند با خود گفتند: «چه فرصت خوبی! خوب است یکی را بفرستیم تا از بالای برج قلعه، سنگ بزرگی را روی سر محمد بیندازد و او را بکشد». همه این سخن را پذیرفتند و تصمیم خود را گرفتند.

در این هنگام جبرئیل بر پیامبر نازل شد و ماجرا را به او خبر داد، پیامبر سریع به سوی مدینه حرکت کرد.

دیگر حضور بنی نضیر در شهر مدینه، خطر بزرگی برای اسلام بود، اگر بُت‌پرستان به مدینه حمله می‌کردند، احتمال داشت که بنی نضیر هم از پشت سر به مسلمانان حمله‌ور شوند.

از جنگ اُحُد، شش ماه گذشته بود، پیامبر از یارانش خواست تا برای جنگ دیگری آماده شوند.

پیامبر این پیام را برای بنی نضیر فرستاد: «یا از اینجا کوچ کنید یا آماده جنگ باشید». آنان وقتی این پیام را شنیدند، بسیار ترسیدند، هرگز فکر چنین چیزی را نمی‌کردند، آنان فکر می‌کردند که به زودی سپاه مکه از راه می‌رسد و آنان همراه با سپاه مکه وارد جنگ می‌شوند، اما اکنون سپاه مکه در مکه است، ده روز طول می‌کشد تا این خبر به مکه برود، ده روز هم طول می‌کشد تا سپاه مکه به اینجا بیاید، بنی نضیر فهمیدند که هیچ یار و یآوری ندارند، پس تصمیم گرفتند که از مدینه کوچ کنند و به سرزمین دیگری بروند.

شب بود و هوا تاریک. یک نفر درِ قلعه را محکم می‌زد، یهودیان در را باز کردند، دیدند یکی از منافقان است و می‌خواهد با آنان دیدار کند، او پیام مهمی را برای آنان آورده بود. پیام از طرف «ابن اُبَیّ» بود، او رهبر منافقان مدینه بود.

متن پیام رهبر منافقان این بود: «شما از اینجا کوچ نکنید، ما با دو هزار جنگجو به یاری شما می‌آییم و تا آخرین نفس از شما دفاع می‌کنیم». وقتی یهودیان این پیام را شنیدند، خیلی خوشحال شدند و تصمیم گرفتند تا در مدینه بمانند و از خود دفاع کنند. (۱۲۶)

صبح روز بعد آنان در قلعه‌های خود سنگر گرفتند و به پیامبر خبر دادند که

از مدینه کوچ نمی‌کنند و به سرزمین دیگری نمی‌روند. اینجا بود که پیامبر به مسلمانان دستور داد تا سلاح‌های خود را بردارند و به سوی قلعه‌های آنان حرکت کنند، فاصله مدینه تا قلعه‌های آنان، چهار کیلومتر بیشتر نبود، نیاز به اسب نبود، آنان با پای پیاده به سوی قلعه‌های بنی‌نضیر حرکت کردند. پیامبر پرچم لشکر اسلام را به دست علی رضی الله عنه داد و لشکر اسلام در حالی که فریادشان به «الله اکبر» بلند بود به سوی قلعه‌های بنی‌نضیر حرکت کرد.

وقتی مسلمانان به قلعه‌های آنان رسیدند، پیامبر دید که جلوی قلعه‌های آنان، درختان خرما وجود دارد، پیامبر دستور داد تا تعدادی از آن درختان را قطع کنند، گویا هدف پیامبر این بود که فضا برای میدان جنگ آماده شود و در صورتی که درگیری رخ دهد، سربازان اسلام فضای کافی برای جنگ داشته باشند.

وقتی یهودیان دیدند که مسلمانان درختان خرما را قطع می‌کنند، بسیار ناراحت شدند، آنان فهمیدند که تصمیم مسلمانان برای جنگ قطعی است، مسلمانان آمده‌اند تا سزای پیمان‌شکنی آنان را بدهند.

محاصره قلعه‌های یهودیان چندین روز طول کشید، پیامبر هرگز دوست نداشت که خونی ریخته شود، بار دیگر به آنان پیام داد: «شما می‌توانید مقداری از اموال خود را بردارید و از اینجا کوچ کنید».

ترس و وحشت بر دل آنان افتاد و فهمیدند که دیگر نمی‌توانند استقامت کنند، سربازان اسلام به قلعه‌های آنان نزدیک شدند و شروع به خراب کردن دیوارهای آن نمودند، خود یهودیان هم که شکست را پیش‌بینی می‌کردند از درون قلعه‌ها، شروع به خراب کردن خانه‌های خود نمودند تا مبادا سالم به

دست مسلمانان بیفتد.

سرانجام آنان با ذلت و خواری مقداری از اموال خود را برداشتند و از مدینه کوچ کردند، گروهی از آنان به سرزمین شام و عده‌ای هم به سرزمین خیبر رفتند، آری، هیچ کدام از منافقان به یاری آنان نیامدند و آن‌ها را تنها گذاشتند، منافقان دروغگویانی بیش نبودند.

یهودیان رفتند و باغ‌های سرسبز و حاصلخیز و اموال آنان به دست مسلمانان افتاد و گروهی از مسلمانان که فقیر بودند از فقر نجات پیدا کردند.

این ماجرای پیروزی مسلمانان بر یهودیان بنی‌نضیر بود، وقتی مسلمانان این پیروزی را جشن گرفته بودند، تو این سوره را نازل کردی. دیگر وقت آن است که آیات این سوره را بیان کنم:

آنچه در آسمان‌ها و زمین است تو را تسبیح می‌کند، تو خدای توانا هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است. این نشانه قدرت تو بود که مسلمانان را بر یهودیان «بنی‌نضیر» پیروز نمودی و آنان خانه و کاشانه خود را رها کردند و کوچ کردند.

در تاریخ سرزمین حجاز، سابقه نداشت که قبیله‌ای، دسته جمعی از آنجا کوچ کنند و بروند، این اولین بار بود که گروهی خانه و کاشانه خود را رها می‌کردند. این نتیجه پیمان‌شکنی خود آنان بود.

آنان قلعه‌های محکمی داشتند و هرگز باور نمی‌کردند که از قلعه‌های خود، بیرون رانده شوند، آنان خیال می‌کردند که این قلعه‌ها می‌تواند مانع عذاب تو بشود، اما تو چنین اراده کردی و عذاب تو از آنجا که گمان نمی‌کردند،

سراغشان آمد.

آنان در قلعه‌های محکم خود پناه گرفته بودند، اما تو ترس و وحشت را در دل آنان جای دادی، ترس تمام وجود آنان را فراگرفت. آنان خانه‌های خود را به دست خود ویران کردند، از طرف دیگر مسلمانان هم دیوار قلعه‌ها را خراب می‌کردند.

اکنون از اهل بینش و فکر می‌خواهی تا از این ماجرا، پند بگیرند، به راستی چگونه شد که یهودیانی که قلعه‌هایی محکم داشتند، تسلیم شدند و باغ‌ها و اموال آنان به دست مسلمانان افتاد؟ این‌ها همه نشانه قدرت توست.

حشر: آیه ۴ - ۳

وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبُوهُمْ فِي
الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ النَّارِ ﴿٣﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ
وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٤﴾

تو اراده کرده بودی که بنی نضیر با ذلت و خواری از خانه و کاشانه خود، کوچ کنند، این آوارگی برای آنان عذابی دردناک بود، اگر تو چنین اراده نکرده بودی، همانا آنان به عذاب دیگری (کشته شدن، اسیر شدن) گرفتار می‌شدند. تو می‌خواستی آنان طعم آوارگی در این جهان را بچشند.

آنان هر وقت به یاد نخلستان‌ها و اموال خود که به مسلمانان رسید، می‌افتادند، آزار و شکنجه روحی می‌شدند و این برای آنان، عذاب دردناکی بود، البته تو آنان را در روز قیامت به آتش جهنم گرفتار می‌کنی، در آن روز به فرشتگان فرمان می‌دهی تا زنجیرهای آهنین بر گردن آن‌ها ببندازند و آنان را با صورت بر روی زمین بکشند و به سوی جهنم ببرند. (۱۲۷)

این عذاب آنان برای این است که با تو و پیامبر تو دشمنی ورزیدند و هر کس که با تو و پیامبر تو دشمنی کند، باید بداند که مجازات تو، بسیار سخت است و تو آنان را به عذابی شدید گرفتار می کنی.

حشر: آیه ۵

مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَبَنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا
فِيَا ذُنَّ اللَّهُ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ ﴿۵﴾

وقتی مسلمانان از مدینه حرکت کردند و قلعه های بنی نضیر را محاصره نمودند، پیامبر دستور داد تا تعدادی از درختان خرما را که جلوی قلعه های آنان بود، قطع کنند، گویا هدف پیامبر این بود که فضا برای میدان جنگ آماده شود، گروهی از مسلمانان شروع به قطع کردن آن درختان نمودند.

وقتی یهودیان این منظره را دیدند برای پیامبر این پیام را فرستادند: «ای محمد! تو پیش از این مسلمانان را از قطع درختان نهی می کردی، چرا امروز درختان خرما را قطع می کنی؟».

پیامبر در آن روز به آنان پاسخی نداد، اما اکنون تو این آیه را نازل می کنی تا جواب سخن آنان را بدهی. شاید عده ای از مسلمانان هم به دنبال جواب این سؤال بودند.

تو به مسلمانان چنین می گویی: «بدانید هر درختی را که قطع کردید و هر درختی را سالم باقی گذاشتید، به فرمان من بوده است. من به پیامبر خود چنین فرمان داده بودم و می خواستم یهودیان فاسق را خوار و رسوا سازم».

آری، مسلمانان نباید در جنگ ها، درختان را قطع کنند، این دستور توست، اما در این جنگ، تو چنین فرمان دادی، این یک استثنا بود.

در اینجا مثالی می‌زنم: خوردن گوشت مردار حرام است، ولی اگر مسلمانی در جایی گرفتار شود که هیچ غذایی پیدا نشود و جانش در خطر باشد، می‌تواند به قدر ضرورت از گوشت مردار استفاده کند.

در این جنگ، چاره‌ای نبود، مسلمانان باید تعدادی از درختان را قطع می‌کردند تا فضا برای میدان جنگ ایجاد شود. پیامبر این دستور را داد تا یهودیان بفهمند که تصمیم مسلمانان برای جنگ قطعی است و این لشکرکشی، نمایش نیست، بلکه مسلمانان آمده‌اند تا آنان را به سزای اعمالشان برسانند.

حشر: آیه ۷ - ۶

وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ
عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رَسُولَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ
وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ
الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ
السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ
فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٧﴾

پس از کوچ کردن یهودیان، مقدار زیادی از اموال و نخلستان‌های آنان باقی ماند، برای همه سؤال بود که آیا این‌ها غنیمت است و باید بین همه کسانی که برای مقابله با یهودیان آمده‌اند، تقسیم شود؟

وقتی مسلمانان به جنگی می‌رفتند، غنیمت‌هایی که به دست می‌آمد بین جنگجویان تقسیم می‌شد، این قانون تو بود، اما در اینجا جنگی روی نداد، شمشیری زده نشد و خونی روی زمین ریخته نشد، برای همین تو قانون

دیگری را بیان می‌کنی.

قانون تو این است: اموال و نخلستان‌هایی که از یهودیان باقی مانده است در اختیار پیامبر است، زیرا آنان برای به دست آوردن آن، نه اسب و نه شتری تاختند. فاصلهٔ مدینه تا قلعه‌های یهودیان بیش از چهار کیلومتر نبود و مسلمانان با پای پیاده از مدینه به سوی قلعه‌های آنان آمدند. تو پیامبران را بر دشمنان پیروز می‌کنی و بر هر کاری توانا هستی.

تو اسلام را کامل‌ترین ادیان قرار دادی و همهٔ نیازهای مادی و معنوی را در آن پیش‌بینی نمودی، تو می‌خواهی این دین، هم سعادت فرد و هم سعادت جامعه را در پی داشته باشد.

پیامبر برای ادارهٔ جامعه، نیاز به یک پشتوانهٔ مالی داشت تا بتواند با آن به نیازمندان کمک کند، تو غنیمت‌هایی که بدون جنگ و درگیری به دست می‌آید در اختیار پیامبر قرار دادی تا او بتواند به ادارهٔ جامعه بپردازد، البته این حکم، مخصوص زمان پیامبر نیست، در هر زمان که مسلمانان بدون جنگ، توانستند جایی را فتح کنند، غنیمت‌های به دست آمده در اختیار امام و رهبر جامعهٔ اسلامی قرار می‌گیرد.

به راستی پیامبر یا رهبر جامعه، اموالی که بدون جنگ به دست آمده است را چگونه باید مصرف کند؟

این اموال به شش سهم تقسیم می‌شود:

۱- سهم خدا

۲- سهم پیامبر

۳- سهم امام معصوم که بعد از پیامبر، رهبری جامعه را به عهده دارد، در اینجا، امامان معصوم، به عنوان خویشاوندان پیامبر ذکر شده‌اند.

۴- سهم یتیم

۵- سهم فقیر

۶- سهم در راه مانده.

اکنون سؤالی به ذهن می‌رسد: سهم خدا را چگونه باید مصرف کرد؟ سهم پیامبر و سهم امام چگونه مصرف می‌شود؟

در واقع این اموال به دو بخش تقسیم می‌شود:

* بخش اول: آنچه رهبر جامعه برای صلاح جامعه مصرف می‌کند (سهم خدا، سهم پیامبر، سهم امام).

* بخش دوم: آنچه به مسلمانان می‌رسد (سهم یتیم، سهم فقیر، سهم در راه مانده).

خلاصه سخن آن که نصف این اموال به رهبر جامعه می‌رسد و نصف دیگر آن به مسلمانان می‌رسد.

سخن درباره اموالی بود که بدون جنگ به دست می‌آید و آن را در اختیار پیامبر و رهبر جامعه اسلامی قرار دادی، به راستی چرا تو چنین دستوری را دادی؟ چرا این اموال را بین همه مسلمانان تقسیم نکردی؟

تو می‌خواستی تا این ثروت دست به دست میان ثروتمندان نگردد، تو می‌خواستی تا نیازمندان از آن محروم نشوند، تو از مسلمانان می‌خواستی تا به هر حکمی که پیامبر از طرف تو می‌آورد، عمل کنند و از آنچه پیامبر از آن نهی می‌کند، دوری کنند. تو از آنان می‌خواستی تا تقوا پیشه کنند و از نافرمانی تو و

پیامبر پرهیز کنند، هر کس که نافرمانی کند، او را به سختی مجازات می‌کنی.

حشر: آیه ۸

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ
وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿۸﴾

سخن از تقسیم اموال و ثروتی بود که از یهودیان بنی نضیر باقی مانده بود. تو فرمان دادی نصف این اموال به رهبر جامعه برسد و نصف دیگر آن به مسلمانان یتیم و فقیر و در راه مانده، برسد. اکنون می‌خواهی درباره مسلمانانی که این اموال به آنان می‌رسد، سخن بگویی.

همه مسلمانان از این اموال بهره نمی‌برند، فقط کسانی که یکی از این سه شرط را دارا می‌باشند، می‌توانند از این اموال استفاده کنند: یا کودک یتیم هستند یا فقیرند یا در راه مانده‌اند.

وقتی تو این فرمان را دادی پیامبر این اموال را بین همه مهاجران و سه نفر از انصار تقسیم نمود، در آن زمان میان انصار، فقط سه نفر، فقیر وجود داشت. انصار لقب مردمی بود که اهل مدینه بودند و در آنجا به دنیا آمده بودند.

بیشترین گروهی که از این اموال بهره می‌بردند، مهاجران بودند، آنان هم در فقر بودند و هم از وطن خود دور مانده بودند.

وقتی محمد ﷺ در مکه به پیامبری مبعوث شد، گروهی از مردم مکه به او ایمان آوردند، بُت پرستان به آزار و اذیت آنان پرداختند، چند سال گذشت،

سرانجام محمد ﷺ مجبور شد به مدینه هجرت کند، مسلمانان نیز مجبور شدند خانه و کاشانه خود را رها کنند و به مدینه هجرت کنند، به همین خاطر به آنان «مهاجران» می گفتند.

مهاجران فقیر بودند و از خانه و کاشانه و ثروت خود دور افتاده بودند، وقتی آنان به مدینه هجرت کردند، بُت پرستان به آنان اجازه ندادند ثروت خود را همراه خود ببرند، مهاجران با دست خالی به مدینه آمدند، آنان در جستجوی لطف و خشنودی تو هستند و دین تو و پیامبر تو را یاری می کنند و در گفتار و کردار خود، راستگو هستند.

حشر: آیه ۹

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُجِبُونَ مَنْ
هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤِثِّرُونَ
عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ
هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾

وقتی پیامبر اموالی که از یهودیان به دست آمده بود، میان مهاجران تقسیم کرد، انصار به این کار خشنود بودند و هرگز اعتراضی نکردند، درست است که فقط سه نفر از آنان فقیر بودند و پیامبر به آن سه فقیر، قدری از این اموال را داد ولی با این حال، انصار ثروت زیادی نداشتند و اگر نور ایمان در قلب آنان نبود، چه بسا اعتراض می کردند، اما ایمان چنان در قلب آنان، جای گرفته بود که تسلیم فرمان پیامبر بودند.

آری، وقتی پیامبر هنوز در مکه بود، گروهی از مردم مدینه به مکه رفتند و به او ایمان آوردند و با پیامبر بیعت کردند و از او خواستند تا به شهر آنان

مهاجرت کند. آنان به یاری پیامبر و دیگر مسلمانان آمدند و با جان و دل از آنان پذیرایی کردند، اگر یاری آنان نبود، هرگز اسلام این‌گونه رشد نمی‌کرد. پس، از انصار چنین یاد می‌کنی: آنان کسانی هستند که قبل از مهاجران، مدینه را مرکز ایمان قرار دادند. هر کس از مهاجران که به سوی آنان بیاید، او را دوست دارند و از او حمایت می‌کنند. انصار در دل خود نسبت به غنیمت‌هایی که به مهاجران داده شد، احساس بخل نمی‌کنند و مهاجران را بر خود مقدم می‌شمارند هر چند که خودشان نیازمند باشند. آری، هر کس مانند انصار، نفس خود را از بخل و حرص مال دنیا، دور نگه داشت، رستگار می‌شود.

حشر: آیه ۱۰

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا
وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ
آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱۰﴾

در اینجا از یاران پیامبر یاد کردی و مهاجران و انصار را مدح کردی: مهاجران، اولین کسانی بودند که به پیامبر ایمان آوردند، آنان در راه تو سختی‌های زیادی تحمل کردند و بارها به دست بت پرستان شکنجه شدند ولی از یاری پیامبر دست برنداشتند. وقتی پیامبر به مدینه هجرت کرد، آنان هم از تمام زندگی خود گذشتند و با دست خالی به آن شهر هجرت کردند. انصار هم به یاری پیامبر آمدند و شهر خود را مرکز ایمان قرار دادند، آنان به پیامبر و مهاجران، پناه دادند و دین تو را یاری کردند. آری، مهاجران و انصار، دو رکن اساسی جامعه اسلامی مدینه بودند، آنان به

یکدیگر یاری می‌رساندند و نسبت به هم احساس وظیفه می‌کردند. اکنون می‌خواهی از مسلمانان تا روز قیامت یاد کنی و آنان را مدح کنی و ویژگی آنان را بیان کنی. مسلمانانی که بعد از مهاجران و انصار می‌آیند چنین می‌گویند: «خدایا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز! خدایا! کینه‌کسانی که ایمان آوردند را در دل‌های ما قرار مده، خدایا! دعای ما را مستجاب کن که تو بخشنده و مهربان هستی».

آری، آنان در جستجوی بخشش و غفران تو هستند و به کسانی که در ایمان بر آنان پیشی گرفته‌اند، احترام می‌گذارند و از کینه و دشمنی با مؤمنان به دور هستند.

حشر: آیه ۱۱ - ۱۳

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ
الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِن أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ
فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ
لَكَاذِبُونَ ﴿١١﴾ لَئِن أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِن قُوتِلُوا لَا
يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِن نَصَرُوهُمْ لَيُولَّيْنَّ الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصُرُونَ ﴿١٢﴾
لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا
يَفْقَهُونَ ﴿١٣﴾

وقتی پیامبر از پیمان‌شکنی یهودیان بنی‌نضیر آگاه شد برای آنان پیام فرستاد که یا از مدینه کوچ کنند یا آماده جنگ باشند. اینجا بود که یکی از منافقان به سوی قلعه آنان رفت و پیام «ابن‌ابی» را برای آنان برد، «ابن‌ابی» رهبر منافقان مدینه بود.

رهبر منافقان از یهودیان خواست تا از مدینه کوچ نکنند و به آنان قول داد که با دو هزار جنگجو به یاری آنان خواهد آمد.

وقتی یهودیان این پیام را شنیدند، خیلی خوشحال شدند و تصمیم گرفتند تا در مدینه بمانند و از خود دفاع کنند.

اکنون از سخنان آن منافقان چنین یاد می‌کنی:

منافقان، یهودیانی را که حق را انکار کرده بودند، همچون برادر خود می‌دانستند و برای همین به یهودیان چنین گفتند: «اگر مسلمانان شما را از این سرزمین بیرون کنند، ما هم همراه شما بیرون می‌رویم. اگر محمد به ما فرمان دهد که با شما جنگ کنیم، ما با شما جنگ نخواهیم کرد، ای یهودیان! بدانید اگر مسلمانان با شما بجنگند، ما به یاری شما خواهیم آمد».

منافقان چنین سخنی را به یهودیان گفتند، اما تو می‌دانستی که آنان دروغ می‌گویند. تو آن روز می‌دانستی که اگر یهودیان از این سرزمین رانده شوند، منافقان همراه آنان بیرون نمی‌روند، اگر جنگی هم واقع شود، منافقان هرگز یهودیان را یاری نمی‌کنند، اگر هم به صورت ظاهری و به مدت کوتاهی به یاری آنان بیایند، خیلی زود از میدان جنگ، فرار می‌کنند، تو می‌دانی که یاری منافقان هیچ سودی برای یهودیان ندارد.

چرا منافقان به یاری یهودیان نرفتند؟ چرا به سخن خود عمل نکردند؟

تو علت این کار آنان را می‌دانی، آنان به یاری یهودیان نرفتند چون از تو آن قدر نمی‌ترسیدند که از مؤمنان می‌ترسیدند!

آری، منافقان گروهی نادان بودند، از مؤمنان هراسی عجیب به دل داشتند اما از تو و عذاب تو نمی‌ترسیدند، آنان نمی‌دانستند که قدرت مسلمانان ریشه در ایمان به تو دارد.

حشر: آیه ۱۴

لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ
وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ
بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۱۴﴾

تو می دانستی که تصمیم یهودیان چه بود، یهودیان آن قدر شجاعت نداشتند که مردانه به جنگ مؤمنان بیایند و در فضای باز، جنگ کنند. آری، یهودیان در قلعه‌های محکم پناه گرفتند و در بالای قلعه‌ها، سنگر گرفتند، آنان در ترس و اضطراب بودند و از روبر و شدن با مؤمنان وحشت داشتند.

البته مؤمنان نباید فکر کنند که یهودیان ضعیف و ترسو بودند، تو به مؤمنان خبر می دهی که اگر بین خود یهودیان درگیری روی می داد، آنان به سختی با هم پیکار می کردند و با شجاعت در مقابل یکدیگر ظاهر می شدند، اما وقتی دیدند که مؤمنان به سوی آنان می آیند، ترس و وحشت همه وجود آنان را فرا گرفت.

مؤمنان به سوی قلعه‌های یهودیان حرکت کردند، خیال می کردند که آنان با هم متحد هستند، اما چنین نبود، بین آنان اختلاف بود، این اختلاف برای این بود که آنان صلاح خویش را درک نکردند.

حشر: آیه ۱۶ - ۱۵

كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ
وَأَلَّهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۵﴾ كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا
كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۶﴾

یهودیان بنی نضیر همانند چه کسانی بودند؟

آنان همانند بُت پرستانی بودند که به جنگ «بدر» آمدند، بُت پرستان با سپاه بزرگی به جنگ مؤمنان آمدند و هرگز باور نمی کردند که در آن جنگ، شکست بخورند، اما تو مؤمنان را یاری کردی و گروه زیادی از بُت پرستان به هلاکت رسیدند و در روز قیامت هم به عذاب جهنم گرفتار خواهند شد. یهودیان هم به قلعه‌های محکم خود امید داشتند و باور نمی کردند روزی شکست بخورند و از مدینه کوچ کنند و آواره شوند.

از طرف دیگر، یهودیان بنی نضیر همانند آن انسانی بودند که به سخن شیطان گوش فراداد!

ماجرای آنان شبیه آن انسان کافر بود!

کدام انسان کافر؟

همان انسان کافر که فریب شیطان را خورد، شیطان به او گفت: «کافر شو! من در هنگام سختی‌ها تو را یاری می‌کنم»، آن انسان هم راه کفر را برگزید. تو به آن انسان مهلت دادی و در عذاب او شتاب نکردی، اما سرانجام مهلت او به پایان رسید و مرگ او فرارسید و پرده‌ها از جلوی چشمانش کنار رفت و او عذاب جهنم را دید، آن وقت بود که او از شیطان طلب یاری کرد، اما شیطان گفت: «من از تو بیزارم، من از خدایی که پروردگار جهانیان است، می‌ترسم». روز قیامت که فرارسد، شیطان و آن انسانی که راه کفر را برگزید، برای همیشه در آتش جهنم گرفتار خواهند شد و این سزای کسانی است که ستم کنند و سرمایه وجودی خویش را تباه کنند.

ماجرای آن انسانی که به سخن شیطان گوش کرد، چقدر شبیه ماجرای یهودیانی است که به سخن منافقان گوش کردند! منافقان به یهودیان گفتند:

«در قلعه‌های خود بمانید که ما به یاری شما می‌آییم»، پس منافقان در قلعه‌های خود ماندند، اما وقتی که پیامبر و مؤمنان، قلعه‌های آنان را محاصره کردند، منافقان به آنان هیچ کمکی نکردند، روز قیامت که فرارسد، منافقان و یهودیان در آتش جهنم گرفتار خواهند شد.

در آیه ۱۶ چنین می‌خوانم: وقتی لحظه مرگ کافر فرا رسید، شیطان به او گفت: «من از تو بیزارم، من از خدایی که پروردگار جهانیان است، می‌ترسم». منظور شیطان از این سخن چه بود؟

شیطان با این سخن می‌خواست تا بار گناه خود را سبک کند و به خیال خود چنین بگوید: «من در گمراه کردن تو نقشی نداشتم، تو خودت گمراه شدی». آری، شیطان می‌داند که در روز قیامت، خدا به خاطر گمراه کردن انسان‌ها عذاب او را چند برابر خواهد کرد، شیطان این سخن را می‌گوید تا به خیال خود اعلام کند که در گمراه کردن انسان‌ها، نقشی نداشته است، اما این سخن هرگز از او پذیرفته نیست، در روز قیامت، انسان‌های کافر به دو عذاب گرفتار می‌شوند، زیرا آنان دو گناه دارند: گناه کفر، گناه پیروی از شیطان. در آن روز، شیطان هم دو عذاب خواهد داشت، زیرا او هم دو گناه دارد: گناه نافرمانی، گناه گمراه کردن دیگران.

حشر: آیه ۱۸ - ۱۷

فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا
وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿١٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَاتَّقُوا اللَّهَ
نَفْسُ مَا قَدَّمْتُمْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾

از سرگذشت یهودیانی که راه کفر را پیمودند و منافقان که راه نفاق را انتخاب کردند، سخن گفتی، آتش سوزان جهنم در انتظار آنان است، اکنون از مؤمنان می خواهی تا تقوا پیشه کنند، هر کس باید خوب دقت کند و ببیند که چه چیز و چه توشه‌ای برای فردای قیامت فرستاده است. به راستی که تقوا برترین توشه برای آن روز است، تو از همه می خواهی تا از نافرمانی تو پرهیز کنند و بدانند که تو از همه اعمال آنان، باخبر هستی.

حشر: آیه ۲۰ - ۱۹

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ
أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿١٩﴾ لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ
الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٢٠﴾

از مؤمنان می خواهی مانند کسانی نباشند که تو را فراموش کردند و تو هم آنان را به «خود فراموشی» گرفتار کردی، آنان در لذت‌ها و شهوت‌ها غرق شدند و هدف از آفرینش خود را فراموش کردند و این‌گونه شد که آنان از رحمت تو دور شدند، به راستی که آنان مردمی تبه‌کار بودند. تو هرگز در عذاب بندگان خود شتاب نمی کنی، به کسانی که راه کفر و گناه را برگزیدند، فرصت می دهی، اما هرگز آنان از نظر تو پنهان نیستند. تو چند روزی به آنان مهلت می دهی و آنان فکر می کنند که عذابی در کار نیست و سرانجام آنان با مؤمنان یکسان است، اما اشتباه می کنند، هرگز سرنوشت کافران با مؤمنان یکسان نیست. کافران در آتش جهنم افکنده می شوند و مؤمنان در بهشت در امن و امان خواهند بود.

آری، اهل جهنم و اهل بهشت یکسان نیستند، اهل بهشت، اهل رستگاری و سعادت می‌باشند، بهشت پاداش آنان است، بهشتی که نهرهای آب در میان باغ‌های آن جاری است، در آنجا هر چه بخواهند برایشان فراهم است.

حشر: آیه ۲۱

لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْنَهُ خَاشِعًا
مُتَّصِدًّا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ
يَتَفَكَّرُونَ ﴿۲۱﴾

از بهشت و رستگاری مؤمنان سخن گفتم، به راستی راه رسیدن به بهشت چیست؟
قرآن.

تو قرآن را فرستادی تا انسان‌ها را از جهل و نادانی نجات دهی، قرآن، کتاب یکتاپرستی است، کتاب توحید است. مؤمنان به قرآن ایمان آوردند و دست از بت پرستی برداشتند و به یکتایی تو اقرار کردند.

تو می‌دانی که بعضی از انسان‌ها، قرآن تو را کوچک می‌شمارند و ارزش قرآن را نمی‌دانند، اگر تو قرآن را بر کوهی نازل می‌کردی، آن کوه در برابر عظمت قرآن و از شدت خوف از مقام تو، از هم می‌شکافت و متلاشی می‌شد، تو این مثل‌ها را برای مردم بیان می‌کنی، باشد که فکر کنند و به عظمت قرآن پی ببرند!

من این سخن را می‌خوانم: «اگر قرآن بر کوه نازل می‌شد، آن کوه از عظمت

قرآن متلاشی می شد».

به فکر فرو می روم، آیا کوه درک و شعور دارد؟ قرآن از ستایش موجودات بی جان سخن گفته است، آسمان، زمین، ماه، خورشید، درختان، کوه‌ها... همه خدا را حمد و ستایش می کنند. هر موجودی به اندازه درجه وجودی خود، دارای شعور است و در دنیای خود و به زبان خود، خدا را ستایش می کند. آری، موجوداتی مثل ماه و خورشید و کوه و درخت، همسو با بهره وجودی خود، درکی از خدا دارند، البته درک و شعور آنان قابل مقایسه با درک وجودی انسان نیست.

خدا انسان را با درک و آگاهی بالایی آفرید، اما به موجودات دیگر به اندازه خودشان، بهره ای از درک و شعور داده است. حقیقت قرآن آن قدر بزرگ است که اگر بر کوهی نازل می شد، کوه در مقابل این عظمت از هم می شکافت.

هر چقدر در این سخن فکر کنم، باز هم نمی توانم به عمق آن پی ببرم: «اگر قرآن به کوهی نازل می شد، کوه طاقت نمی آورد و متلاشی می شد». این سخن از چه حقیقتی، پرده برمی دارد؟ قرآن، بزرگ ترین حادثه جهان هستی است، هیچ کس نمی داند حقیقت قرآن و عظمت آن چیست. هر کس به اندازه فهم خویش از قرآن، بهره می گیرد. قرآن روح سرگشته انسان را از چشمه معرفت، سیراب می کند. قرآن، چراغ هدایت و مایه سعادت ابدی است.

قرآن، پرده از حقایقی برمی دارد که هرگز اندیشه انسان نمی توانست به آن راه یابد.

قرآن، همچون باران بهاری است که کویر روح انسان را سیراب می کند. افسوس که عده ای از انسان ها عظمت آن را درک نکردند و به آن ایمان نیاوردند و آن را دروغ پنداشتند! وقتی که پیامبر قرآن را برای بُت پرستان مکه می خواند، یکی گفت: «قرآن چیزی جز شعر نیست»، دیگری گفت: «قرآن سحر و جادوست»، آن یکی گفت: «قرآن، افسانه گذشتگان است». جاهلان این سخنان را گفتند و خود را از سعادت بزرگی محروم کردند، خدا قرآن را مایه رحمت و برکت برای انسان ها قرار داده است، آری، قرآن، نوری است که هرگز خاموش نمی شود، چشمه علم و آگاهی است، هر کس به آن پناه برد، سعادت مند می شود و راه خوشبختی را می یابد.

حشر: آیه ۲۴ - ۲۲

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿٢٢﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ
سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٢٣﴾ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ
الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ ﴿٢٤﴾

قرآن، کتاب یکتاپرستی است، قرآن کتاب توحید است.

تواز مؤمنان خواسته ای تا از پیش خود، تو را وصف نکنند، زیرا ذهن بشر

نمی تواند حقیقت تو را درک کند، تنها راه شناخت تو، سخن توست، تو در اینجا از صفات خودت برای بندگانت سخن می گویی.

وقتی در این آیات پایانی دقت می کنم می بینم که واژه «عزیز» دو بار و واژه «الله» سه بار ذکر شده است، بعد از حذف نام های تکراری به ۱۶ نام خدا می رسم که به این شرح است:

الله، عالم الغیب و الشهادة، رحمان، رحیم.

ملک، قدّوس، سلام، مؤمن، مُهیمین، عزیز.

جبار، متکبر، خالق، باری، مصوّر، حکیم.

در هیچ جای قرآن، این تعداد نام از نام های خودت را پشت سر هم ذکر نکرده ای. این سه آیه، درس مهم توحید و یکتاپرستی است.

اکنون این ۱۶ نام را به ترتیبی که در این سه آیه ذکر شده اند، بیان می کنم.

مطالبی که داخل پرانتز است، مطالبی است که میان این نام ها، ذکر شده است:

۱- الله: تو یگانه ای و از دیده ها پنهان می باشی (و هیچ خدایی جز تو نیست).

۲- عالم الغیب و الشهادة: هر امر پنهان و آشکار را می دانی.

۳- رحمان: بخشنده ای و مهربانی تو در این دنیا شامل انسان ها می شود.

۴- رحیم: تو مهربان می باشی و در روز قیامت، فقط مؤمنان از این مهربانی

تو بهره مند می شوند. (تو خدای یگانه ای هستی که خدایی جز تو نیست).

۵- ملک: فرمانروای جهان می باشی.

۶- قدّوس: از هر عیبی و نقصی، پاک می باشی.

- ۷- سلام: به هیچ کس ظلم نمی کنی.
- ۸- مؤمن: به دوستانت امنیّت عطا می کنی و آنان را از عذاب جهنّم نجات می دهی.
- ۹- مَهْمِن: نگاه دارنده همه چیز می باشی، جهان به تو پایدار است.
- ۱۰- عزیز: توانا هستی و هرگز شکست نمی خوری.
- ۱۱- جَبَّار: با اراده خود به اصلاح هر امری می پردازی و شکست ها را جبران می کنی، اگر مؤمنی گناه کند و توبه کند تو گناهان او را به خوبی ها تبدیل می کنی.
- ۱۲- متکَبِّر: شایسته بزرگی و عظمت می باشی و هیچ چیز برتر و بالاتر از تو نیست. (تو هیچ شریکی نداری، بالاتر و والاتر از این می باشی که شریک داشته باشی، تو از هر عیب و نقصی به دور هستی).
- ۱۳- خالق: تو آن خدای یگانه ای که جهان را خلق کردی.
- ۱۴- باری: جهان را بدون آن که نمونه قبلی داشته باشد، پدید آوردی.
- ۱۵- مصوّر: به هر موجودی، شکل خاص خودش را دادی. (برای تو نام های نیکوست. آنچه در آسمان ها و زمین است تو را تسبیح می کنند و تو را از همه نقص ها و عیب ها، پاک می دانند و توانا هستی).
- ۱۶- حکیم: همه کارهای تو از روی حکمت است. تو کار بیهوده انجام نمی دهی و جهان را بیهوده نیافریدی.

اکنون که این ۱۶ نام زیبای خدا را دانستیم، مناسب است این ماجرا را نقل

کنم:

یکی از یاران پیامبر نزد ایشان آمد و از او پرسید: «اسم اعظم خدا چیست؟». پیامبر رو به او کرد و فرمود: «سه آیه آخر سوره حشر را زیاد بخوان». (اسم اعظم، یعنی: اسم بزرگ خدا. اسمی که هر کس آن را بداند، ان شاء الله دعایش مستجاب است).

کسی که این سؤال را از پیامبر پرسید، یک بار دیگر سؤال خود را تکرار کرد، پیامبر بار دیگر به او همان جواب را داد. (۱۲۸)

در آیه آخر این سوره چنین می خوانم: «برای خدا نام‌های نیکویی است». در قرآن ۹۹ نام خدا ذکر شده است. در اینجا بعضی از آن نام‌ها (که در این سه آیه نیامده است) ذکر می کنم:

عادل، قدر دان، بینا، شنوا، توبه پذیر، قدر تمند.

بزرگ، بی نیاز، یاری کننده، روزی دهنده، نزدیک به بندگان.

بی نیاز کننده، راهنما، یاری کننده، زنده، عطا کننده، قدر تمند...

همه این نام‌ها، زیبا و نیکو هستند، خدا دوست دارد که بندگان او را با این نام‌ها بخوانند. (۱۲۹)

سوره مُمتحنه

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مدنی» است و سوره شماره ۶۰ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «مُمتَحَنه» به معنای «زنی است که امتحان شده است»، وقتی مسلمانان در مدینه بودند، عده‌ای از زنان مکه از مکه به مدینه هجرت می‌کردند، قرآن از مسلمانان خواست تا عقیده و ایمان آن زنان را امتحان کند که آیا واقعاً به خاطر خدا هجرت کرده‌اند؟ در آیه ۱۰ این مطلب ذکر شده است و به این دلیل این سوره را به این نام خوانده‌اند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: پرهیز از دوستی با کافران، چگونگی روز قیامت، دستور به پیروی از ابراهیم علیه السلام، امتحان زنانی که به مدینه هجرت می‌کنند، ذکر پیامی که پیامبر با زنان مکه در سال هشتم هجری بستند.

مُتَحَنَهُ: آیه ۳ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا
بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ
رَبِّكُمْ إِنَّ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ
إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَحْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يُفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ
ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١﴾ إِنَّ يَتَفَقَّهُكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا
إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَالسِّنَنَّهُمْ بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ ﴿٢﴾ لَنْ نَنْفَعَكُمْ
أَرْحَامَكُمْ وَلَا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
بَصِيرٌ ﴿٣﴾

کسی که به تو ایمان دارد با دشمنان تو دوست نمی شود، راه مؤمن از راه کافر
جدا است و دوستی میان آنان، بی معنا است.
مؤمنان در مدینه بودند، کافران مکه با آنان دشمنی زیادی نموده اند و بارها به

جنگ آنان آمده بودند، اکنون از مؤمنان می‌خواهی تا کافران را دوست خود نگیرند، زیرا کافران، دشمن تو و دشمن مؤمنان هستند و به قرآن کفر می‌ورزند.

مؤمنان باید از ماجرای «حاطب» درس بگیرند و با کافران دوستی نکنند.

حاطب کیست؟ ماجرای او چیست؟

او یکی از مسلمانانی بود که به مدینه هجرت کرده بود. خانواده او در مکه زندگی می‌کردند و هنوز ایمان نیاورده بودند. حاطب برای این که بستگان و فرزندان در سختی نباشند با کافران مکه دوست شد و تصمیم گرفت تا به کافران خدمتی کند. او نامه‌ای مخفیانه نوشت و آن را به مکه فرستاد.

در این نامه یکی از اسرار نظامی اسلام، فاش شده بود!

پیامبر در مدینه بود و تصمیم گرفته بود برای فتح مکه، لشکر اسلام را آماده کند، حاطب در نامه خود به کافران هشدار داد که آماده دفاع باشند که لشکر اسلام به زودی به مکه می‌آید. (فتح مکه در سال هشتم هجری روی داد. این نامه قبل از فتح مکه فرستاده شد).

حاطب این نامه را به یک زن داد. آن زن، زنی کافر بود که به مدینه آمده بود تا بستگانش را ببیند و از آنان کمکی برای زندگی خود بخواهد، آن زن بسیار فقیر بود.

بستگان زن به او کمک کردند، وقتی آن زن می‌خواست به مکه برود، حاطب نزد او رفت و به او مقداری پول داد و از او خواست تا آن نامه را به بزرگان مکه برساند. زن پول و نامه را گرفت، نامه را میان گیسوی خود مخفی کرد و به

سوی مکه حرکت کرد.

جبرئیل نازل شد و ماجرای نامه را به پیامبر خبر داد، پیامبر علی رضی الله عنه و چند نفر دیگر از یارانش را فرستاد تا آن زن را به مدینه بازگردانند، آنان با عجله خود را به زن رساندند و نامه را از او گرفتند و او را به مدینه بازگرداندند. اینجا بود که پیامبر به دنبال حاطب فرستاد، پیامبر به او فرمود:

— چرا این کار را کردی؟

— ای پیامبر! من هرگز قصد خیانت نداشتم، اما خانواده من در مکه، هیچ یار و یابوری ندارند، من می ترسیدم که بت پرستان، آنان را اذیت و آزار کنند، برای همین این نامه را نوشتم تا آنان از دست من راضی شوند و دست از آزار خانواده ام بردارند.

پیامبر، عذر حاطب را پذیرفت و او را بخشید، زیرا او از کسانی بود که سال ها پیش برای حفظ دین خود به مدینه هجرت کرده بود و در جنگ «بدر» هم جان فشانی کرده بود. (۱۳۰)

اینجا بود که تو با مؤمنان چنین سخن گفتی:

ای مؤمنان! کافران را دوست خود قرار ندهید، زیرا کافران، دشمن من و دشمن مؤمنان هستند و به قرآن کفر می ورزند. این کافران مکه بودند که پیامبر و یارانش را از شهر مکه بیرون کردند.

مگر گناه پیامبر و یارانش چه بود؟ آنان به یکتاپرستی رو آورده بودند و هیچ خطایی انجام نداده بودند، اما کافران با آنان دشمنی کردند و آنان را از مکه

بیرون کردند.

مؤمنان برای دین تو و کسب رضای تو، خانه و کاشانه خود را رها کرده‌اند و از مکه به مدینه هجرت کرده‌اند، آنان که چنین فداکاری کردند و دین تو را یاری نمودند، دیگر نباید با کافران مخفیانه دوستی کنند، تو هر امر پنهان و آشکار را می‌دانی، هر کس که با بت پرستان دوستی کند از راه راست گمراه شده است.

گروهی از یاران پیامبر فکر می‌کردند که کافران مکه با آنان دشمنی ندارند، اما هرگز چنین نبود، اگر کافران بر مؤمنان مسلط می‌شدند با مؤمنان دشمنی می‌کردند و دست به شمشیر می‌بردند. این آرزوی کافران است که مؤمنان از یکتاپرستی دست بردارند و راه کفر را بپیمایند.

به راستی چرا «حاطب» به کافران مکه نامه نوشت؟

چرا با کافران دوستی نمود؟

او نگران خانواده خود بود و برای همین دست به چنین کاری زد، اکنون به این نکته اشاره می‌کنی که در روز قیامت، بستگان و فرزندان، هیچ سودی به انسان نمی‌رسانند و بین انسان‌ها جدایی می‌افتد و تو به همه کارهای بندگان خود، بینا هستی!

آری، درست است که حاطب خانواده خود را دوست داشت، این نشانه زنده بودن عواطف انسانی او بود، اما وقتی این محبت، سبب شود که انسان به کافران کمک کند و به اسلام ضربه بزند، هیچ ارزشی ندارد. او باید بداند که در

روز قیامت، خانواده او نمی توانند به او سودی برسانند.

مُمتحنه: آیه ۶ - ۴

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ
مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءٌ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا
بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ
وَخُدُّهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لِأَسْتَعْفِفَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ
مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْتَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٤﴾ رَبَّنَا
لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفُ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ ﴿٥﴾ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ
وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٦﴾

به مؤمنان دستور دادی تا با کافران دوستی نکنند، اکنون می خواهی برای
مؤمنان، نمونه عالی و سرمشق خوبی بیان کنی.

ابراهیم ﷺ و یارانش!

مؤمنان باید از ابراهیم ﷺ و یارانش درس بگیرند، آنان یکتاپرستی را بر
دوستی خاندان خود برتری دادند و به قوم خود گفتند: «ما از شما و بُت‌های
شما بیزاریم. ما به دین شما کافریم. بین ما و شما، دشمنی همیشگی آشکار
شده است. این وضع ادامه پیدا می کند تا شما به خدای یگانه ایمان آورید».

این برنامه ابراهیم ﷺ و یارانش بود، البته ابراهیم ﷺ برای هدایت عمویش به
او سخنان محبت آمیز گفت. ابراهیم ﷺ وقتی کوچک بود، پدرش از دنیا رفت،
به همین خاطر عمویش، آذر او را بزرگ کرد، او عمویش را پدر خطاب

می کرد. (۱۳۱)

ابراهیم علیه السلام زمینه هدایت و ایمان عمویش را فراهم کرد و او را به یکتاپرستی دعوت کرد، عمویش به او گفت:

— ای ابراهیم! من سالها بت پرستیده‌ام، تو می‌گویی بت پرستی، گناه است. اگر من به خدای تو ایمان آورم، پیش خدای تو، گناهکار هستم!
— اگر تو ایمان آوری، من از خدا می‌خواهم تو را ببخشد. این خداست که می‌تواند تو را ببخشد، من کار دیگری نمی‌توانم بکنم، من قول می‌دهم اگر تو ایمان بیاوری از او بخواهم تو را ببخشد.

این وعده‌ای بود که ابراهیم علیه السلام به آذر، عموی خود داد، شاید او ایمان آورد! اما عموی او، دست از پرستش بت‌ها برنداشت و به راه خود ادامه داد. روزی که بت پرستان تصمیم گرفتند تا ابراهیم علیه السلام را در آتش اندازند، همه در میدان شهر جمع شدند، آتش بزرگی آماده شده بود، همه منتظر بودند تا ابراهیم علیه السلام را میان شعله‌ها بیاندازند، در این هنگام آذر جلو آمد و به او گفت:

— ای ابراهیم! دست از عقیده خود بردار!

— این کار را نمی‌کنم.

اینجا بود که آذر دستش را بالا آورد و سیلی محکمی به ابراهیم علیه السلام زد و بعد از آن ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند ولی معجزه‌ای روی داد و آتش بر ابراهیم علیه السلام گلستان شد و او نجات پیدا کرد.

سخن از ابراهیم علیه السلام و یارانش بود، همان گروهی که به ابراهیم علیه السلام ایمان

آوردند. بُت پرستان ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند و تو او را نجات دادی، بعد از آن بود که آن گروه مؤمنان که تعدادشان هم اندک بود، با تو چنین راز و نیاز کردند: «بارخدایا! ما بر تو توکل نمودیم و به درگاه تو رو آورده ایم و می دانیم که در روز قیامت تو ما را زنده می کنی و همه برای حسابرسی به پیشگاه تو می آییم. بارخدایا! ما را از دست کافران نجات بده! کاری کن که آنان نتوانند ما را شکنجه و اذیت و آزار کنند. بارخدایا! تو گناهان ما را ببخش که تو توانا هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است.» (۱۳۲)

زندگی آن مؤمنان، سرمشق خوبی برای کسانی است که به تو و روز قیامت ایمان دارند و می دانند در روز قیامت به پیشگاه تو می آیند، ابراهیم علیه السلام و پیروان او هرگز حاضر نشدند با بُت پرستان دوستی کنند، مسلمانان هم باید این گونه باشند و با کافران دوستی نکنند. این فرمان توست، هر کس که از این فرمان تو سرپیچی کند به خود ضرر زده است، تو بی نیاز هستی و همه خوبی ها از آن توست، نه اطاعت بندگانت به تو سودی می رساند و نه نافرمانی آنان به تو ضرری می رساند.

ابراهیم علیه السلام و پیروان او از تو خواستند تا آنان را از شکنجه های کافران نجات دهی، تو به آنان فرمان دادی تا از خانه و کاشانه خود کوچ کنند و «مهاجر» شوند و برای آرمان بلند خود از زادگاه خویش جدا شوند. اینجا بود که آنان از «بابل» به «فلسطین» مهاجرت کردند، درست است که هر انسانی وطن خود را دوست دارد، اما وقتی وطن، آماج سیاهی ها و تاریکی ها

شد، باید هجرت کرد.

مُمتحنه: آیه ۷

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ
مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۷﴾

تو از مسلمانان خواستی تا با کافران مکه دوستی نکنند، گروهی از مسلمانان، مهاجران بودند. مهاجران کسانی بودند که از مکه به مدینه هجرت کرده بودند و بستگان آنان در مکه در کفر و بُت پرستی باقی مانده بودند، تو به مهاجران فرمان دادی که با بستگان کافر خود دوستی نکنند و این یک خلأ عاطفی برای آنان ایجاد می‌کرد.

اکنون به مهاجران چنین می‌گویی: «چه بسا من بین شما و بین دشمنان شما، دوستی برقرار کنم و کاری کنم که آنان هم مسلمان شوند! من بر هر کاری که اراده کنم، توانا هستم، من بخشنده و مهربان هستم».

تو در اینجا از آینده سخن گفتی، آینده‌ای که به زودی خواهد آمد، تو از ماجرای «فتح مکه» سخن می‌گویی!

مدتی می‌گذرد، سال هشتم هجری فرا می‌رسد، لشکر اسلام به سوی مکه پیش می‌رود، یکی از یاران پیامبر پرچمی را در دست می‌گیرد و سوار بر اسب به سوی شهر می‌شتابد و فریاد برمی‌آورد: «امروز، روز انتقام است».

پیامبر از این ماجرا باخبر می‌شود، او از علی علیه السلام می‌خواهد تا سریع خود را به

مکه برساند و پرچم را از او بگیرد و در شهر فریاد بزند: «امروز روز مهربانی است!»!

این وعده توست که شهر مکه بدون خونریزی، فتح می شود و وقتی مردم، مهربانی پیامبر را می بینند، مسلمان می شوند، آن روز دیگر مهاجران با بستگان خود آشتی خواهند کرد، این وعده توست و تو در وعده ای که داده ای، خلاف نمی کنی.

مُمتحنه: آیه ۹ - ۸

لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ
وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
الْمُقْسِطِينَ ﴿٨﴾ إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ
وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ
يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٩﴾

مسلمانان در مدینه بودند و هنوز شهر مکه فتح نشده بود و بزرگان شهر مکه با اسلام دشمنی می کردند، پس این دو آیه را نازل کردی و بُت پرستان را به دو گروه زیر تقسیم نمودی:

* گروه اوّل

بُت پرستانی که از دین پدران خود پیروی می کردند و در مقابل بُت ها به سجده می افتادند، اما کاری به کار مسلمانان نداشتند، نه به جنگ آنان آمدند و نه آنان را از خانه و کاشانه خود بیرون کردند.

تو به مسلمانان اجازه دادی تا با آنان دوستی کنند و از مسلمانان خواستی تا

با عدالت با آنان رفتار کنند زیرا تو انسان‌هایی را که با عدالت رفتار می‌کنند، دوست داری.

* گروه دوم

بُت‌پرستانی که با اسلام دشمنی می‌کردند و برای نابودی اسلام، جنگ راه می‌انداختند و مؤمنان را از خانه و کاشانه خود بیرون کردند، این گروه همان بزرگان مکه بودند که منافع خود را در بُت‌پرستی مردم می‌دیدند و برای نابودی اسلام، تلاش می‌کردند.

تو به مسلمانان فرمان می‌دهی که با این بُت‌پرستان دوستی نکنند و به مسلمانان اعلام می‌کنی که هر کس با آنان دوستی کند، ظالم و ستمگر است، زیرا این دوستی سبب تقویت جبهه کفر می‌شود.

مُمتحنه: آیه ۱۰

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ
مُهَاجِرَاتٍ فَاذْكُرْنَ اللَّهَ أَكْبَرًا بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ
فَلَا تَزْجَعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَأَهُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ
وَأَتْوَهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ
أُجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَأَسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ أَلْوَا مَا
أَنْفَقُوا ذَلِكَ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۱۰﴾

مسلمانان در مدینه بودند، هنوز شهر مکه فتح نشده بود، مکه شهر بُت‌پرستی بود، دور تا دور کعبه، پر از بُت‌ها بود و مردم در مقابل بُت‌ها سجده می‌کردند، اما مدینه مرکز ایمان بود، هر کس که مسلمان می‌شد به این شهر

هجرت می‌کرد.

در این میان، بعضی از زنان مکه مسلمان می‌شدند ولی شوهرانشان هنوز بُت پرست بودند، آن زنان دوست داشتند که به مدینه هجرت کنند و در مرکز ایمان زندگی کنند، چند نفر از آنان به مدینه آمدند، اینجا بود که این سؤال مطرح شد: زندگی زناشویی آن زنان چه می‌شود؟

تو در اینجا از مسلمانان خواستی تا آن زنان را امتحان کنند که آیا واقعاً به خاطر خدا هجرت کرده‌اند؟

آن زنان باید سوگند یاد می‌کردند که فقط برای حفظ دین خود به مدینه هجرت کرده‌اند و هدف دیگری نداشته‌اند. ممکن بود که زنی از بدرفتاری شوهرش خسته شود و از مکه بگریزد و اسلام آوردن را بهانه‌ای برای نجات از دست شوهرش قرار دهد.

وقتی ثابت شد که آن زنان فقط به خاطر حفظ دین خود مهاجرت کرده‌اند، مسلمانان باید به آنان پناه بدهند و آنان را به مکه بازگردانند، پیوند زناشویی آن زنان با شوهرانشان از بین می‌رود زیرا ایمان و کفر در یک جا جمع نمی‌شود.

در آن زمان رسم بود، وقتی مردی با زنی ازدواج می‌کرد، در آغاز ازدواج، مهریه را به زن پرداخت می‌کرد. این زنان که مسلمان شده‌اند، مهریه خود را از شوهران خود گرفته‌اند، وقتی آنان از شوهر خود جدا می‌شوند، باید این مهریه را به شوهرانشان بازگردانند، اما آن زنان که پولی ندارند!

تو از مسلمانان می‌خواهی از بیت‌المال این پول را پرداخت کنند! تو

این‌گونه این زنان مؤمن را یاری می‌کنی.

آری، مسلمانان باید به اندازه مهریه‌ای که شوهران به این زنان پرداخت کرده‌اند، به شوهرانشان پول پرداخت کنند. درست است که شوهر آنان، کافر می‌باشند، اما تو هرگز حاضر نیستی حق کسی ضایع شود.

بعد از آن، این زنان باید عده نگه دارند، یعنی مدتی صبر کنند تا وضعیّت آنان از نظر حاملگی مشخص شود. وقتی این مدت گذشت، آنان می‌توانند ازدواج کنند. البته هر مرد مسلمانی که با آنان ازدواج می‌کند باید به آنان مهریه پرداخت کند.

در اینجا مطلبی را خواندم که تعجب کردم، این مطلب این بود: خدا به مسلمانان فرمان می‌دهد که این زنان مؤمنی را که به مدینه هجرت می‌کنند به مکه بازنگردانند.

مگر مسلمانان مدینه کسانی را که به مدینه می‌آمدند به مکه باز می‌گردانند؟ معنای این سخن چیست؟

من باید بررسی کنم. این آیه قبل از فتح مکه نازل شده است، فتح مکه در سال هشتم هجری بود.

در سال ششم هجری، «صلح حُدَیبیّه» واقع شد. پیامبر با بزرگان مکه، پیمان‌نامه صلحی را در سرزمین «حُدَیبیّه» نوشتند. بزرگان مکه می‌دانستند که عده‌ای از بردگانی که در مکه زندگی می‌کنند، مسلمان شده‌اند. برای همین در پیمان‌نامه این مطلب را نوشتند: «اگر مردی از مکه به مدینه هجرت کرد،

مسلمانان باید او را به مکه بازگردانند» (۱۳۳).

پیامبر این مطلب را قبول کرد و تا زمانی که بُت پرستان به پیمان خود وفادار بودند، پیامبر هم به این پیمان وفادار بود، این پیمان نامه تقریباً دو سال اجرا شد.

در اینجا قرآن به مسلمانان چنین می گوید: «درست است که شما با بزرگان مکه پیمان نامه نوشتید، اما بدانید که شما با آنان عهد کردید که مردان مهاجری را که از مکه به مدینه هجرت می کنند، را باز گردانید، در آن پیمان نامه از زنان مهاجر سخنی نیامده است، پس شما زنان مهاجر را باز نگردانید».

نکته جالب این است که بزرگان مکه در هنگام نوشتن قرارداد، فکر نمی کردند که روزی تعدادی از زنان از مکه به مدینه هجرت کنند، آنان در قرارداد از وازه ای استفاده کردند که زنان مهاجر را شامل نمی شد. در این مدت دو سال، شش زن از مکه به مدینه هجرت کردند و پیامبر آنان را به مکه باز نگرداند و بزرگان مکه هم هیچ اعتراضی به این موضوع نکردند، زیرا می دانستند که در پیمان نامه فقط از مردان مهاجر سخن گفته شده است.

سخن از زنانی به میان آمد که از کفر به ایمان رو می آورند، تو از مسلمانان خواستی که آنان را پناه دهند، اما عکس این هم ممکن است: زنانی که از ایمان به کفر رو می آورند. حکم اسلام در این باره چیست؟

اگر زن مسلمانی راه کفر را برگزیند، رابطه زناشویی او با شوهرش تمام می شود، تو از مسلمانی که زنش کافر شده است می خواهی تا او را رها کند تا

نزد بستگان کافر خود برود، البتّه شوهر او می تواند مهریه‌ای را که به زن داده است را از آن زن یا بستگان او پس بگیرد. (در آن زمان، رسم بود که در آغاز ازدواج، زنان مهریه خود را می گرفتند). (۱۳۴)

تو دو قانون در اینجا بیان می کنی، دو قانونی که نشانه عدالت است: قانون اول: اگر زنی مسلمان شود و شوهرش در کفر بماند، آن زن از شوهرش جدا می شود و مسلمانان باید مهریه‌ای را که او از شوهرش گرفته است به شوهرش پس دهند.

قانون دوم: اگر مرد مسلمان که در مدینه زندگی می کند، زنش کافر شود، آن مرد زنش را رها می کند، اما کافران باید مهریه‌ای را که آن مرد به زنش داده است، پس دهند.

این دو قانون توست، تو این گونه به عدالت حکم می کنی و تو خدای دانا می باشی و همه کارهای تو از روی حکمت است.

مُمتحنه: آیه ۱۱

وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقِبْتُمْ
فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْتَقُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ
مُؤْمِنُونَ ﴿۱۱﴾

تو فرمان دادی که اگر مرد مسلمانی زنش کافر شود، باید زنش را رها کند تا نزد کافران برود و از طرف دیگر حکم کردی کافران باید مهریه‌ای را که آن مرد به زنش داده است، پس دهند، اما ممکن است که کافران این کار را نکنند و

پول این مرد مسلمان را ندهند.

این مرد مسلمان هم پولش رفته است و هم همسرش! چه بسا او مال دیگری نداشته باشد که با آن ازدواج کند.

اینجاست که فرمان می‌دهی تا مسلمانان از بیت‌المال و غنیمت‌هایی که در جنگ‌ها به دست آورده‌اند، پول مرد مسلمان را بدهند تا او بتواند با زن مسلمانی ازدواج کند.

البته مرد مسلمان باید تقوا پیشه کند و مبلغ مهریه‌ای را که به زنش داده است، زیادتر بیان نکند.

او باید دقیقاً پولی را که هنگام ازدواج به همسرش داده است، بیان کند و به همان مقدار از بیت‌المال پول دریافت کند، مسلمانان باید از مخالفت فرمان تو دوری کنند، آنان به یکتایی تو ایمان آورده‌اند و باید از تو اطاعت کنند.

مُمتحنه: آیه ۱۲

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يَبَايِعَنَّكَ عَلَى
 أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا
 يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي
 مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَأَسْتَغْفِرْ لَهُنَّ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٢﴾

پیامبر در سال ششم هجری با بزرگان مکه پیمان حدیبیه را امضاء کرد، در این پیمان‌نامه ذکر شده بود بین مسلمانان و بت‌پرستان به مدت ده سال، آتش بس باشد. در سال هشتم هجری پیامبر برای فتح مکه اقدام نمود. آیات ۱

تا ۱۱ این سوره بین سال ششم تا هشتم هجری نازل شده است. در این مدت دو سال، صلح برقرار بود، در سال هشتم هجری، پیامبر با لشکری که ده هزار نفر جنگجو داشت به سوی مکه حرکت کرد تا آنجا را فتح کند. طبق پیمان نامه حدیبیه، پیامبر نباید قبل از سال ۱۶ هجری به مکه حمله کند، او باید ده سال صبر می کرد، اما او فقط دو سال صبر کرد. در پیمان صلح حدیبیه ذکر شده بود: «بُت پرستان حق ندارند به کسانی که با مسلمانان هم پیمان هستند، حمله کنند و با آنان جنگ نمایند». قبیله «خزاعه» با پیامبر هم پیمان بودند و به دین اسلام پیوسته بودند، آنان در اطراف مکه زندگی می کردند، در سال هشتم، بُت پرستان به این قبیله حمله کردند و تعدادی از آنان را مظلومانه به خاک و خون کشیدند. وقتی پیامبر دید که بُت پرستان مکه خودشان پیمان نامه حدیبیه را نقض کردند، تصمیم گرفت به سوی مکه حرکت کند. پیامبر پیامی را برای مردم مکه فرستاد: «هر کس به کعبه پناه ببرد، در امان است، هر کس به خانه خود برود و در خانه اش را ببندد، در امان است». پیامبر در آن روز، نهایت مهربانی و عطوفت را از خود به نمایش گذاشت و این باعث شد که مکه بدون خونریزی، فتح شود و مکه از همه بُت ها پاک گردد.

پس از فتح مکه پیامبر بر روی کوه «صفا» ایستاد و مردان مکه که ایمان آورده بودند، با او بیعت کردند، بعد از آن نوبت شد تا زنانی که ایمان آورده بودند با او بیعت کنند.

اینجا بود تو این آیه را نازل کردی تا چگونگی بیعت زنان را بیان کنی. تو از پیامبر خواستی تا از زنان بر شش امر پیمان بگیری:

- ۱- شرک نورزند و بُت‌ها را نپرستند.
 - ۲- دزدی نکنند. (بعضی از زنان از مال و ثروت شوهر خویش بدون اجازه آن‌ها، چیزی را برمی داشتند، پیامبر آنان را از این کار نهی کرد).
 - ۳- به زنا آلوده نشوند.
 - ۴- فرزندان خود را نکشند. (بعضی از زنان سقط جنین می کردند، پیامبر آنان را از این کار نهی کرد).
 - ۵- فرزندان غیر شوهر را به شوهر خود نسبت ندهند. (در آن روزگار بعضی از زنان که بچه دار نمی شدند، وقتی شوهر آنان به سفری طولانی می رفت، آن زنان نوزادی را از جایی می گرفتند و وقتی شوهرشان از سفر می آمد به او می گفتند که این بچه ما است. پیامبر آنان را از این کار نهی کرد).
 - ۶- از دستورات سازنده پیامبر نافرمانی نکنند.
- این امر ششم، دستوری کلی است، وقتی پیامبر آنان را به خوبی‌ها فرا می خواند، آنان باید از او اطاعت کنند. در آن روزگار رسم بود که زنان در عزای مرده، به صورت خود سیلی می زدند و موی سر خود را می گندند و گریبان چاک می کردند، پیامبر آنان از این کارها نهی کرد، همچنین پیامبر از آنان خواست تا با مرد نامحرم در جایی خلوت نکنند که این زمینه گناه را فراهم می آورد.

این شش امر مهم بود که تو از پیامبر خواستی تا از زنان درباره آن‌ها پیمان

بگیرد، پیامبر ظرف آب بزرگی را طلب کرد، دست خود را در آن آب نهاد و فرمود: «ای زنان! سخن مرا بشنوید و با من عهد کنید»، بعد پیامبر این شش امر را برای زنان بیان کرد، سپس دستش را از آب بیرون آورد و دستور داد تا آن ظرف آب را نزد زنان ببرند و زنان دست خود را در آن آب فرو ببرند. (۱۳۵)

وقتی مراسم بیعت زنان تمام شد، تواز پیامبر خواستی تا برای آنان طلب بخشش کند، آنان سال‌های سال، بُت‌ها را پرستیده بودند و بعضی از آنان، گناهان زیادی انجام داده بودند، وقتی پیامبر برای آنان طلب بخشش کند، تو گناه آنان را می‌بخشی که تو بخشنده و مهربان هستی.

مراسم بیعت زنان با پیامبر، نشان می‌دهد که اسلام زنان را به حساب آورده است و آنان را فراموش نکرده است، پیامبر همان‌گونه که از مردان مکه بیعت گرفت، از زنان نیز بیعت گرفت و این نشانه اهمیت زنان و جایگاه ویژه آنان در اسلام است.

نکته جالب این است که در قرآن از بیعت مردان در روز فتح مکه، سخنی به میان نیامده است، گویا قرآن خواسته است بر اهمیت پیمان زنان تأکید بیشتری کند.

مُمتحنه: آیه ۱۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ
عَلَيْهِمْ قَدْ يَسُؤُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَبِئْسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ
الْقُبُورِ ﴿۱۳﴾

سال هشتم هجری است، شهر مکه فتح شده است، وقتی توده مردم مکه مسلمان شدند، بزرگان مکه فهمیدند که دیگر نمی توانند برنامه های خود را پیش ببرند، افرادی مانند ابوسفیان که سال ها با اسلام دشمنی کردند، خود را تنها یافتند، وقتی توده مردم از آنان حمایت نکنند، آنان قادر به انجام کاری نیستند، برای همین ابوسفیان و دیگر بزرگان مکه، به ناچار مسلمان شدند. تو از مسلمانان خواسته بودی تا با بُت پرستان دوست نشوند تا مبادا جبهه بُت پرستان تقویت شود، اکنون دیگر خطر بُت پرستان از بین رفته است. یهودیان هم که تسلیم حکومت اسلام شده اند، یهودیانی که در مدینه بودند، از مدینه رفته اند، گروهی از آنان در منطقه «خیبر» و «فدک» زندگی می کنند، آنان نیز تسلیم اسلام شده اند و زیر نظر حکومت پیامبر می باشند. اکنون خطر دیگری در کمین است.

آن خطر چیست؟

خطر نفاق!

گروهی که به ظاهر ادعای اسلام کرده اند و سال های سال همراه با مسلمانان نماز خوانده اند و روزه گرفته اند، اما دل های آنان از نور ایمان، خالی است. منافقان، بزرگ ترین خطر برای آینده اسلام هستند. پس خطاب به مؤمنان چنین می گویی: «ای کسانی که ایمان آورده اید! با قومی که من بر آنان خشم گرفته ام، دوستی نکنید».

منافقان همان کسانی هستند که تو بر آنان غضب کرده ای، آنان به آخرت هیچ امیدی ندارند. منافقان مانند کافرانی هستند که با کفر از این دنیا رفتند، هر کس

که با کفر از دنیا برود از نجات خود قطع امید می‌کند و می‌فهمد که دیگر هیچ راهی برای نجات ندارد.

منافقان این‌گونه از آخرت، قطع امید کرده‌اند، آنان بارها نافرمانی کرده‌اند و مخفیانه نقشه برای نابودی اسلام کشیده‌اند، اما تو اسلام را یاری کردی و توطئه‌های آنان، نقش بر آب شد. آنان می‌دانند که در روز قیامت، عذاب سختی در انتظارشان است و نتیجه نفاق خود را خواهند دید، آنان از آخرت و نعمت‌های آن، ناامید شده‌اند و همه تلاششان این است که در این دنیا به بهره‌ای برسند و برای همین به توطئه‌های خود ادامه می‌دهند، تو از مؤمنان می‌خواهی تا هرگز با آنان دوستی نکنند و راه خود را از آنان جدا کنند. (۱۳۶)

سوره صفّ

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مدنی» است و سوره شماره ۶۱ قرآن می‌باشد.
- ۲ - در آیه ۴ قرآن از کسانی که تا پای جان در میدان جنگ، مبارزه کردند و پیامبر را تنها نگذاشتند، یاد می‌کند و می‌گوید: «خدا کسانی که صف در صف، پیکار کردند و همچون سدی آهنین استوار ایستادند، دوست دارد». در این آیه، عنوان «صف در صف» ذکر شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده‌اند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: بیان ادعای دروغ منافقان، فرار منافقان از جنگ، پایداری مؤمنان در جنگ، اشاره به عیسی علیه السلام و بشارت او به آمدن محمد صلی الله علیه و آله، دعوت به ایمان و جهاد، وعده بخشش گناهان...

صَفَّ: آیه ۳ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي
السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿٢﴾ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا
لَا تَفْعَلُونَ ﴿٣﴾

آنچه در آسمان‌ها و زمین است تو را تسبیح می‌کند، تو خدای توانا هستی و
همه کارهای تو از روی حکمت است.

چرا مؤمنان چیزی را می‌گویند که به آن عمل نمی‌کنند؟
آنان باید بدانند که تو به آنان خشم می‌گیری اگر سخنی بگویند و به آن عمل
نکنند.

با خود فکر می‌کنم، ماجرا چیست؟ چرا در اول این سوره، این مطلب را ذکر

کردی؟ مگر مسلمانان چه سخنی گفته‌اند که به آن عمل نکرده‌اند؟
باید تاریخ را بررسی کنم...

سال دوم هجری بود، پیامبر در شهر مدینه بود، گاهی عده‌ای از مسلمانان دور هم جمع می‌شدند و با هم سخن می‌گفتند. آنان می‌دانستند که بُت پرستان مکه در فکر حمله به مدینه هستند و اگر فرصتی برای آنان پیش آید برای نابودی اسلام حمله خواهند کرد، یکی می‌گفت: «اگر جنگی پیش آید، من اولین کسی خواهم بود که به کافران بی‌دین حمله خواهم کرد».

دیگری می‌گفت: «من جان خویش را در راه دفاع از اسلام فدا خواهم نمود»، آن یکی می‌گفت: «منتظرم تا کافران به میدان بیایند، آن وقت است که شمشیر خود را از خون آنان سیراب خواهم نمود».

سخن گفتن، آسان است، اما در هنگام عمل همه چیز معلوم می‌شود. خبر رسید که سپاه مکه به سوی مدینه می‌آید، پیامبر فرمان داد تا همه برای مقابله با سپاه به منطقه «احد» بروند. سپاه مکه از راه رسید و جنگ سختی در گرفت، در مرحله اول جنگ، مسلمانان پیروز شدند، عده‌ای از مسلمانان سنگرهای خود را ترک کردند و به جمع کردن غنیمت مشغول شدند.

اینجا بود که دشمن فرصت را غنیمت شمرد و پس از سازماندهی مجدد، به مسلمانان حمله کرد، همان کسانی که آن سخنان را گفته بودند، فرار کردند و پیامبر را تنها گذاشتند، فقط علی علیه السلام و گروه اندکی، کنار پیامبر باقی ماندند. این امتحان بزرگی برای آنان بود.

تو با کسانی که از میدان جنگ فرار کردند سخن می‌گویی، همان کسانی که

وقتی دور هم می نشستند می گفتند که اگر جنگ پیش آید، جان خویش را فدا خواهند کرد، اما چه شد که وقتی پیامبر به یاری آنان نیاز داشت، فرار کردند، تو به آنان چنین می گویی: «چرا چیزی را می گوید که به آن عمل نمی کنید؟ شما به خشم من گرفتار می شوید اگر سخنی بگویید و به آن عمل نکنید».

صفّ: آیه ۴

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ
بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ ﴿٤﴾

از کسانی که از میدان جنگ فرار کردند، یاد کردی، اکنون از کسانی سخن می گویی که تا پای جان در میدان جنگ، مبارزه کردند و پیامبر تو را تنها نگذاشتند، تو آنان را دوست می داری، آنان در راه تو، صف در صف، پیکار کردند و همچون سدّی آهنین استوار ایستادند.

روز جنگ احد روز سختی بود، بسیاری از یاران پیامبر فرار کردند، اما علی علیه السلام و حمزه (عموی پیامبر) و مقداد و جمعی دیگر محکم و استوار در میدان ایستادند و پیامبر را یاری کردند.

حمزه و گروهی دیگر به شهادت رسیدند، تو به آنان پاداش بزرگی می دهی و آنان همان مؤمنان راستین هستند که مقامی بس بزرگ نزد تو دارند. (۱۳۷)

صفّ: آیه ۵

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَقُولُونَ
وَقَدْ تَعْلَمُونَ

أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٥﴾

فهمیدم که یاران محمد ﷺ دو گروه بودند: گروهی که به عهد خود، وفا کردند و گروهی که بی وفایی کردند و از میدان جنگ فرار کردند، اکنون از موسی ﷺ سخن می‌گویی، یاران او هم به دو گروه تقسیم شدند.

وقتی تو موسی ﷺ را برای هدایت بنی اسرائیل فرستادی، عده‌ای به عهدی که با او داشتند، وفادار ماندند، اما گروه زیادی به آزار و اذیت او پرداختند و نافرمانی او را نمودند.

موسی ﷺ به آنان چنین گفت: «ای قوم من! چرا مرا آزار می‌دهید با این که می‌دانید من از سوی خدا برای هدایت شما آمدم».

آنان می‌دانستند که باید از موسی ﷺ اطاعت کنند، اما نافرمانی کردند و از حق روی گردان شدند، تو هم آنان را به حال خود رها کردی تا در گمراهی خود غوطه‌ور شوند، تو دل‌های آنان را در انحراف واگذاردی، تو همواره تبه‌کاران را به حال خود رها می‌کنی.

آری، این قانون توست: تو راه خوب و بد را به همه انسان‌ها نشان می‌دهی، اگر کسی راه گمراهی را انتخاب نمود، تو به او فرصت می‌دهی و او را به حال خود رها می‌کنی تا در سرکشی خود، سرگشته و حیران بماند. وقتی تو کسی را به حال خود رها کنی، او در مسیر سقوط و گمراهی پیش می‌رود و راه توبه را بر خود می‌بندد و دیگر امید دیگری به هدایت او نیست.

* * *

در اینجا یکی از نافرمانی‌های بنی اسرائیل را می‌نویسم:
 موسی ﷺ همراه با بنی اسرائیل از سرزمین مصر حرکت کرد، فرعون در رود
 نیل غرق شد.

موسی ﷺ بنی اسرائیل را به سوی فلسطین به پیش برد، وقتی آن‌ها به مرزهای
 فلسطین رسیدند، در آنجا اردو زدند.

موسی ﷺ عده‌ای را به سوی بیت‌المقدس فرستاد تا از شرایط دشمن خبر
 بیاورند. بعد از مدتی، آنان از مأموریت خود برگشتند، بیشتر آنان از قدرت
 دشمن به هراس افتاده بودند و مردم را از روبرو شدن با دشمن برحذر
 داشتند.

وقتی بنی اسرائیل این سخنان را شنیدند، رو به موسی ﷺ کردند و گفتند: «تو با
 خدای خودت به جنگ دشمنان برو، ما همین‌جا می‌مانیم و منتظر بازگشت تو
 هستیم، وقتی دشمنان شکست خوردند، آن وقت ما وارد شهر خواهیم شد».
 آری، موسی ﷺ از آنان خواست تا همراه او به سوی دشمنان بروند و آنان را
 شکست دهند، اما گروه زیادی از بنی اسرائیل از جنگ ترسیدند و نافرمانی او
 را کردند. (۱۳۸)

* * *

صفّ: آیه ۹ - ۶

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي
 رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ
 يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ

مُبِينٌ ﴿٦﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَىٰ إِلَى
 الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٧﴾ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ
 اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿٨﴾ هُوَ الَّذِي
 أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ
 الْمُشْرِكُونَ ﴿٩﴾

اکنون از عیسی علیه السلام سخن می‌گوییم، تو عیسی علیه السلام را برای هدایت بنی اسرائیل فرستادی، نزدیک به هزار و نهصد سال از مرگ موسی علیه السلام گذشته بود که تو عیسی علیه السلام را به پیامبری مبعوث کردی تا بنی اسرائیل را از گمراهی‌ها نجات دهد.

عیسی علیه السلام به آنان چنین گفت: «ای مردم! خدا مرا برای هدایت شما فرستاده است، من به کتاب تورات که پیش از من بوده است، ایمان دارم و آن را تصدیق می‌کنم و شما را به پیامبری که بعد از من می‌آید، بشارت می‌دهم، اسم او احمد علیه السلام است».

آری، عیسی علیه السلام برای آنان انجیل را خواند، در انجیل از ظهور آخرین پیامبر خود سخن گفتی. محمد صلی الله علیه و آله آخرین پیامبر توست و تو او را در انجیل با نام «احمد» یاد کردی.

احمد یعنی ستایش شده!

کسی که همه صفات و ویژگی‌های او زیبا و پسندیده است و همه خوبان او را ستایش می‌کنند.

وقتی محمد صلی الله علیه و آله به دنیا آمد، پدر بزرگش نام او را محمد صلی الله علیه و آله نهاد، اما مادرش،

آمنه نام او را «احمد» گذاشت. مردم مکه او را به هر دو نام می خواندند.

کسانی که این سخن عیسی علیه السلام را شنیدند، منتظر آمدن آخرین پیامبر تو شدند، آنان امید داشتند که آن پیامبر موعود از بنی اسرائیل باشد. آنان قبل از آن که محمد صلی الله علیه و آله به پیامبری مبعوث شود، در شام و فلسطین زندگی می کردند، آن‌ها می دانستند که آخرین پیامبر تو در سرزمین حجاز (عربستان) ظهور خواهد کرد. برای همین از شام به سرزمین حجاز مهاجرت کردند. آن‌ها می خواستند اولین کسانی باشند که به آن پیامبر ایمان می آورند. عده‌ای از آن‌ها در مدینه که آن روزها «یثرب» نام داشت ساکن شدند.

در آن زمان تمامی مردم یثرب بُت پرست بودند. یهودیان به بُت پرستان می گفتند: «به زودی پیامبری در این سرزمین ظهور می کند و به بُت پرستی پایان می دهد».

سال‌ها گذشت تا این که محمد صلی الله علیه و آله را با معجزات آشکاری به پیامبری مبعوث کردی و او به یثرب (مدینه) هجرت کرد؛ اما متأسفانه نه تنها یهودیان به محمد صلی الله علیه و آله ایمان نیاوردند بلکه به او حسد هم ورزیدند و با او دشمنی کردند و معجزات او را سحر و جادو خواندند. (۱۳۹)

آنان می دانستند که محمد صلی الله علیه و آله همان پیامبر موعود است، اما گفتند: «خدا محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری مبعوث نکرده است، خدا شخص دیگری را به عنوان آخرین پیامبر خود برگزیده است و او در آینده خواهد آمد»، آنان این‌گونه به خدا دروغ نسبت دادند، به راستی چه کسی ستمگرتر از آنان بود؟ محمد صلی الله علیه و آله

آنان را به دین اسلام فرا می خواند و آنان محمّد ﷺ را جادوگر می خواندند، آنان این گونه به خود ظلم کردند و سرمایه های وجودی خویش را تباه کردند، تو آنان را به حال خود رها کردی تا در گمراهی خود غوطه ور شوند. به راستی آنان در چه خیالی هستند؟ آیا می خواهند نور تو را با گفتارشان خاموش کنند در حالی که تو نور خود را به کمال خواهی رساند هر چند که کافران، خوش نداشته باشند. تو همان خدایی هستی که محمّد ﷺ را با هدایت و دین حقّ فرستادی تا دین او را بر همه ادیان برتری دهی هر چند که مشرکان، خوش نداشته باشند.

تو به محمّد ﷺ وعده دادی که دین او را بر همه ادیان برتری دهی. تو به وعده خود عمل می کنی. به راستی تو کی به این وعده عمل می کنی؟ آن روز چه روزی خواهد بود... آن روز، روزگار ظهور مهدی ﷺ است. مهدی ﷺ، امام دوازدهم و حجّت تو روی زمین است و اکنون از دیده ها نهان است، او سرانجام ظهور می کند و در سرتاسر جهان، حکومت عدل را برقرار می سازد، آن روز، روز پیروزی اسلام بر همه ادیان می باشد. آن روزگار همه با دین حق آشنا می شوند و در مسیر توحید، نبوت و امامت می باشند، آنان پیر و امام زمان خویش هستند. آن روزگار، روزگار ولایت اهل بیت ﷺ است. (۱۴۰)

آری، روزگار ظهور، روزگار شکوه زیبایی ها و نعمت ها می باشد، اکنون تو

را سپاس می‌گویم که مرا مشتاق آن روزگار کرده‌ای، من چشم به راه آمدن مهدی علیه السلام هستم تا او را یاری کنم.

در آیه ۶ این مطلب را می‌خوانم که عیسی علیه السلام مژده ظهور پیامبر اسلام را به مردم می‌دهد. اکنون مناسب می‌بینم در این باره سه نکته بنویسم:

* نکته اول

انجیلی که امروزه در دست مسیحیان است، بعد از عیسی علیه السلام نوشته شده است، خود مسیحیان هم اعتراف می‌کنند که این انجیل را افرادی که بعد از عیسی علیه السلام آمده‌اند، نوشته‌اند.

این انجیل، انجیل اصلی نیست، بلکه سخنانی به آن اضافه شده است و مطالبی هم حذف شده است.

به هر حال، وقتی همین انجیل امروزی را بررسی می‌کنم، می‌بینم در سه جای آن واژه «فارقلیط» آمده است. در انجیل چنین می‌خوانم: عیسی علیه السلام به یاران خود گفت: «وقتی آن فارقلیط بیاید... او درباره من شهادت خواهد داد». (۱۴۱)

مسیحیان می‌گویند: واژه «فارقلیط» به معنای «تسلّی بخش» می‌باشد و می‌گویند که منظور عیسی علیه السلام از این واژه، جبرئیل است. زیرا جبرئیل، تسلّی بخش است و غم‌ها و غصّه‌ها را از بین می‌برد.

* نکته دوم

وقتی من انجیل را می‌خوانم می‌بینم که واژه «فارقلیط» ذکر شده است. این

واژه ماجرای عجیبی دارد.

از زمان نزول انجیل تا امروز، نزدیک به دو هزار سال می‌گذرد. در این مدّت، واژه‌ای که دربارهٔ بشارت محمد ﷺ است، مراحل مختلفی را طی کرده است. برای اهمیّت این موضوع، این مراحل را ذکر می‌کنم:

۱- عیسی ﷺ به زبان عبری سخن می‌گفت و به ظهور آخرین پیامبر خدا اشاره کرد و از او با مفهوم «ستایش شده» یاد نمود. «ستایش شده» همان ترجمه «احمد» است. زبان عبری، زبان مردمی بود که در آن زمان در فلسطین زندگی می‌کردند و زبان یهودیانی که بعد از موسی ﷺ از مصر به فلسطین آمده بودند. ۲- زبان یونانی، زبان مردم قدیم اروپا بود. وقتی دین مسیحیت به اروپا رفت، انجیل به آن زبان ترجمه شد، برای همین «ستایش شده» به صورت «پیرکلتوس» نوشته شد. تا اینجا همه چیز درست بود.

۳- وقتی اسلام ظهور کرد، منافع گروهی از مسیحیان به خطر افتاد آنان تصمیم گرفتند واقعیّت را تحریف کنند، «پیرکلتوس» معنای «ستایش شده» می‌داد، آنان این واژه را برداشتند و به جای آن واژه «پارا کلتوس» قرار دادند. «پارا کلتوس» به معنای «تسلّی بخش» می‌باشد. آنان به مردم گفتند که عیسی ﷺ از جبرئیل سخن گفته است.

۴- مدّت‌ها انجیل فقط به زبان یونانی بود، مسیحیان دوست داشتند تا انجیل را به زبان اصلی آن، بازنویسی کنند. زبان اصلی انجیل، عبری بود. عده‌ای مأمور شدند تا این کار را انجام دهند.

کسانی که این ترجمه را انجام دادند، گویش سریانی از زبان عبری داشتند.

در واقع زبان سریانی، یک گویش از زبان عبری بود. این گونه بود که انجیل به زبان سریانی نوشته شد. (زبان سریانی با زبان عبری، تفاوت چندانی ندارد). وقتی این مترجمان انجیل را از زبان یونانی به زبان سریانی ترجمه می کردند، به واژه «پارا کلتوس» رسیدند. این واژه در زبان یونانی به معنای «تسلّی بخش» بود. در زبان سریانی برای این معنا، واژه «فار قلیط» وجود داشت، برای همین آنان این واژه را در انجیل ذکر کردند.

۵- بعد از این بود که این ترجمه، اصل همه انجیل ها قرار گرفت و واژه «فار قلیط» مشهور شد، امروزه انجیل به زبان های مختلف دنیا ترجمه شده است و در زبانی مفهوم «تسلّی بخش» ذکر شد و مردم تصوّر می کنند که عیسی علیه السلام در این جمله خود درباره جبرئیل سخن گفته است. (۱۴۲)

خلاصه سخن آن که عیسی علیه السلام به عبری سخن گفت و هنگام بشارت دادن به محمد صلی الله علیه و آله از مفهوم «ستایش شده» استفاده کرد که به عربی همان واژه «احمد» می شود. بعد از آن، سخن عیسی علیه السلام به ترتیب زیر، تغییر پیدا کرد:

پیر کلتوس - پارا کلتوس - فار قلیط.

امروزه در انجیل ها، همین واژه «پار قلیط» ذکر شده است.

* نکته سوم

مسیحیان می گویند که عیسی علیه السلام از «فار قلیط» سخن گفته است و منظور او جبرئیل است و اصلاً سخن او ربطی به محمد صلی الله علیه و آله و بشارت آمدن او ندارد. آنان می گویند: «فار قلیط به معنای تسلّی بخش است، جبرئیل است که غم ها را برطرف می کند، عیسی علیه السلام از آمدن جبرئیل سخن گفته است».

من به انجیل مراجعه می‌کنم و چنین می‌خوانم: عیسی علیه السلام به مردم گفت: «چون آن فارقلیط بیاید... او درباره من شهادت خواهد داد». (۱۴۳)

شاید بتوان این جمله عیسی علیه السلام را به جبرئیل ربط داد، اگر چه گفتیم که واژه «فارقلیط» تحریف شده است، اما اگر کسی اعتقاد داشته باشد، انجیل تحریف نشده است، نمی‌توانم دیگر چیزی به او بگویم.
من بیشتر تحقیق می‌کنم...

به جمله دیگری از عیسی علیه السلام می‌رسم که در انجیل ذکر شده است و همه آن را قبول دارند. این جمله، بسیار مهم است: عیسی علیه السلام به یاران خود چنین گفت: «من به شما راست می‌گویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر من نروم فارقلیط نزد شما نخواهد آمد». (۱۴۴)

وقتی من از مسیحیان درباره این جمله می‌پرسم، آنان می‌گویند: «معنای فارقلیط، تسلی بخش است و منظور از آن، جبرئیل است».
اکنون وقت آن است که مطلب مهمی را بیان کنم:

عیسی علیه السلام در سخن خود برای آمدن فارقلیط، شرطی گذاشته است. او این جمله را می‌گوید: «شرط آمدن فارقلیط، رفتن عیسی علیه السلام است. پس در زمانی که عیسی علیه السلام زنده بوده است، فارقلیط نیامده بوده است».

عیسی علیه السلام پیامبر خدا بود، وقتی کسی پیامبر می‌شود که جبرئیل بر او نازل شود، مسیحیان اعتقاد دارند که جبرئیل بر عیسی علیه السلام نازل شد، اما این جمله می‌گوید: «عیسی علیه السلام باید برود، تا زمانی که او زنده است، جبرئیل نمی‌آید». معنای این جمله این می‌شود که عیسی علیه السلام، پیامبر نبود!

اگر کسی حتّی کمی هم منصف باشد، می فهمد که منظور از فارقلیط در انجیل، جبرئیل نیست.

فارقلیط یا تسلی بخش، همان آخرین پیامبر خداست که بعد از عیسی علیه السلام آمد و آخرین دین خدا را برای مردم آورد.

قبل از این نوشتیم که واژه «فارقلیط» تحریف شده است و اصل آن «ستایش شده» بوده است، اما اگر قبول کنیم که در انجیل اصلی هم، واژه «فارقلیط» ذکر شده است، باز هم آن کسی که تسلی بخش انسان‌هاست، محمّد صلی الله علیه و آله است. او مردم را از جهل و نادانی نجات داد و کامل ترین دین را برای جهانیان آورد.

صفّ: آیه ۱۳ - ۱۰

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ
تُنَجِّكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿١٠﴾ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ
تَعْلَمُونَ ﴿١١﴾ يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِينٍ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ ﴿١٢﴾ وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِيرٌ
الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٣﴾

محمّد صلی الله علیه و آله در مدینه است و او در ابتدای راه خود است و باید برای ریشه کن کردن بُت پرستی اقدام کند، هنوز مکه در دست بُت پرستان است. کعبه، یادگار ابراهیم علیه السلام و خانه توست ولی بُت پرستان در آنجا بُت‌های زیادی قرار داده‌اند، تو از محمّد صلی الله علیه و آله خواسته‌ای با بُت پرستان بجنگد و بُت پرستی را نابود کند.

محمد ﷺ نیاز به یاری یاران خود دارد. تو مؤمنان را به تجارتی بزرگ فرا می‌خوانی، تجارتی که آنان را از عذاب دردناک جهنم نجات می‌دهد. آن تجارت این است که آنان به تو و به پیامبر تو، ایمان واقعی بیاورند و در راه دین تو، با جان و مال خویش جهاد کنند. اگر آنان دقت کنند، می‌فهمند که ایمان و جهاد برای آنان از هر تجارت دیگری سودمندتر است. آنان جان و مال خویش را به تو می‌فروشند و تو در مقابل گناهانشان را می‌بخشی و آنان را در باغ‌های بهشت جای می‌دهی، باغ‌هایی که از زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است. آنان برای همیشه در بهشت خواهند بود و تو در بهشت منزل‌های نیکو به آنان عطا می‌کنی و این همان رستگاری بزرگ است. بهشت پاداشی است که تو به مؤمنان در روز قیامت می‌دهی، ولی در این دنیا هم به آنان نعمتی می‌دهی، نعمتی که مؤمنان آن را دوست دارند، آنان را یاری می‌کنی و بر دشمنان پیروز می‌گردانی. اگر آنان ایمان واقعی بیاورند و در راه تو جهاد کنند، تو به زودی آنان را بر کافران پیروز می‌گردانی. اکنون تو از پیامبر می‌خواهی تا به مؤمنان بشارت دهد و این پیروزی نزدیک را به آنان تبریک گوید.

من می‌خواهم بدانم این پیروزی نزدیک کدام است؟ این سوره در سال دوم هجری نازل شد، آن روز تعداد مسلمانان کم بود و هیچ کس فکر آن را هم نمی‌کرد که روزی مسلمانان بتوانند مکه را فتح کنند، اما تو آنان را یاری کردی و در سال هشتم هجری، مسلمانان بالشکری ده‌هزار

نفری به سوی مکه رفتند و بدون خونریزی آن شهر را فتح نمودند. آری، تو از مسلمانان خواستی تا در راه دین تو تلاش کنند و پیامبر را یاری کنند و تو به آنان وعده دادی که شهر مکه را فتح خواهند کرد و همه بُت‌ها را نابود خواهند نمود و دور خانه زیبای تو، طواف خواهند کرد. این وعده تو بود و سرانجام به وعده‌ات عمل کردی.

البته این سخن تو فقط برای کسانی که در زمان پیامبر بودند، نیست، این سخن برای همه زمان‌ها و همه مکان‌ها می‌باشد، هر کس در هر زمان و هر مکانی، به تو و پیامبرت ایمان آورد و در راه دین تو تلاش کند، تو در این دنیا او را پیروز می‌گردانی، معلوم است که چنین کسی هدفی دنیایی ندارد و به دنبال پول و ثروت و ریاست و... نیست. هدف او، زنده نگاه داشتن دین توست. این وعده توست که او به هدف خود می‌رسد و در روز قیامت هم بهشت جاودان را به او ارزانی می‌داری، بهشتی که از زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است و...

صفّ: آیه ۱۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ
عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ
نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَّنْتَ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ
فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ ﴿١٤﴾

از مؤمنان می‌خواهی تا یاور دین تو باشند، تو خدایی هستی که تمام قدرت‌ها از تو سرچشمه می‌گیرد، بر هر کاری که بخواهی توانا می‌باشی، اما با همه این‌ها، تو مؤمنان را به یاری می‌طلبی و این افتخاری بزرگ برای آنان است.

تو بی نیاز هستی، اگر مؤمنان را به یاری دین خود فرامی خوانی، به یاری آنان هرگز نیاز نداری، تو می خواهی تا این گونه مؤمنان به رشد و کمال برسند و استعدادهای خود را شکوفا کنند و به سعادت ابدی برسند.

آری، یاری دین تو، مایه کمال بشر است، اکنون می خواهی به نمونه ای تاریخی اشاره کنی تا همه بدانند که این راه، بدون رهرو نبوده است، تو از حواریون یاد می کنی و از مؤمنان می خواهی مانند آنان باشند.

حواریون، همان دوازده نفری بودند که همواره با عیسی علیه السلام بودند و از یاران ویژه او بودند. آنان قلبی پاک و روحی باصفا داشتند و در روشن کردن افکار مردم تلاش می کردند، آنان به دنبال پاکی جسم و جان خود و مردم بودند، برای همین آنان را به این نام می خواندند. (حواریون یعنی پاکان).

عیسی علیه السلام به حواریون گفت: «چه کسی مرا در راه دین خدا یاری می کند؟»، آنان در جواب گفتند: «ما یاران دین خدا هستیم». عیسی علیه السلام با کمک آنان به تبلیغ دین تو پرداخت و بنی اسرائیل که در گمراهی بودند را به سوی حق فراخواند.

وقتی بنی اسرائیل سخن عیسی علیه السلام را شنیدند، گروهی به او ایمان آوردند و گروهی هم به او کفر ورزیدند و او را دروغگو خواندند، تو سرانجام کسانی را که ایمان آورده بودند قدرت بخشیدی و آنان بر دشمنان پیروز شدند.

تو این نمونه تاریخی را بیان کردی و از مسلمانان خواستی تا محمد صلی الله علیه و آله را یاری کنند و از آنان خواستی که از زیادی کافران و بُت پرستان، هراسی به دل نداشته باشند، اگر آنان دین تو را یاری کنند، سرانجام آنان را بر دشمنان پیروز می کنی. این وعده توست و تو هرگز خلف وعده نمی کنی. (۱۴۵)

پیوست های تحقیقی

۱. وقال الحسن: نزل في قوم ذبحوا الأضحية قبل صلاة العيد، فأمرهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بالإعادة: مجمع البيان ج ۹ ص ۲۱۶، ج زیده التفاسیر ج ۶ ص ۴۰۸، تفسیر السمعی ج ۵ ص ۲۱۲.
۲. الغيبة ان تقول في اخيك ما ستره الله تعالى عليه واما الامر الظاهر فيه مثل الحدة...: الوافي ج ۵ ص ۹۷۸، الحدائق الناضرة ج ۱۸ ص ۱۵۴، الكافي ج ۲ ص ۳۵۸، وسائل الشيعة ج ۱۲ ص ۲۸۸، بحار الأنوار ج ۷۲ ص ۲۴۶.
۳. حجرات آیه ۱۲، بقره ۱۸۸، نور آیه ۶۰.
۴. ان عمر كان يعس بالليل فسمع صوت رجل وامرأة في بيت فارتاب فتسور الحائط فوجد امرأه ورجلا وعندهما زق خمر...: شرح نهج البلاغة لابن ابی الحديد ج ۱ ص ۱۸۱.
۵. يا سلمان، ليس لاحد من هؤلاء عليك فضل الا بتقوى الله وان كان التقوى لك عليهم فانت افضل...: الوافي ج ۲۶ ص ۳۹۸، البرهان ج ۵ ص ۱۱۴.
۶. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۸ ص ۲۵، التفسير الأصفي ج ۲ ص ۱۱۹۶، التفسير الصافي ج ۵ ص ۵۵، البرهان ج ۵ ص ۱۱۷، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۱۰۰، جامع البيان ج ۲۶ ص ۱۸۲، تفسير السمعی ج ۵ ص ۲۲۸، معالم التنزيل ج ۴ ص ۲۱۸، زاد المسیر ج ۷ ص ۱۸۶، تفسير البيضاوي ج ۵ ص ۲۲۰، تفسير البحر المحيط ج ۸ ص ۱۰۳، الدر المنثور ج ۶ ص ۱۰۰، فتح القدير ج ۵ ص

- ۶۸، روح المعانی ج ۲۶ ص ۱۶۷.
۷. فاتخذوا انابیب طوالا من رصاص، واسعة الافواه، ثم ارسلوها فی قرار العین... وارسلوا فیها نبیهم...: علل الشرایع ج ۱ ص ۴۲، بحار الأنوار ج ۵۶ ص ۱۱۲، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۱۵، البرهان ج ۴ ص ۱۳۵.
۸. در اینجا از قوم «تبع» سخن به میان آمده است، آن مردم به عذاب گرفتار شدند، اما «تبع» واژه‌ای است که به پادشاهان آنان گفته می‌شده است. برای مثال به پادشاهان ایران، کسری گفته می‌شود، برای همین می‌توان ایرانیان را قوم کسری نامید.
- قوم تبع یعنی کسانی که پادشاه آنان تبع بود، آن مردم به عذاب گرفتار شدند. پس قوم تبع با تبع فرق می‌کند، قوم تبع به عذاب گرفتار شدند. شواهد نشان می‌دهد یکی از پادشاهان آنان انسانی حق جو بوده است که در بعضی از روایات از او مدح و تعریف شده است. این جمله از یکی از آن پادشاهان نقل شده است که وقتی شنید که در آینده محمد(ص) ظهور خواهد کرد، چنین گفت: اگر من زمان او را درک می‌کردم، کمر به خدمت او می‌بستم: (ان تبعاً قال لاوس و الخرزج...: اما انا لو ادركته لخدمته: کمال الدین ص ۱۷۰، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۵۱۳).
۹. فانظر فيرفع حجب الهاوية فيراها بما فيها من بلايا...: بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۹۰، البرهان ج ۱ ص ۵۸۰.
۱۰. قوما فالقبا في جهنم من ابغضكما وكذبكما وعادا كما في النار...: تفسیر فرات الكوفي ص ۴۳۷، تفسیر الصافی ج ۵ ص ۶۲، البرهان ج ۵ ص ۱۳۹، تفسیر القمي ج ۲ ص ۳۲۴.
۱۱. ولو أن رجلاً عمّر ما عمّر نوح في قومه ألف سنة إلا خمسين عاماً... ولقي الله بغير ولاية، لم ينفعه شيئاً: المحاسن ج ۱ ص ۹۱، الكافي ج ۸ ص ۲۵۳، من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۲۴۵، وسائل الشیعة ج ۱ ص ۱۲۲، مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۴۹، شرح الأخبار ج ۳ ص ۴۷۹، الأمالي للطوسي ص ۱۳۲، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۷۳، جامع أحاديث الشیعة ج ۱ ص ۴۲۶.
۱۲. من مات ولم يعرف امام زمانه، مات ميتة جاهلية: وسائل الشیعة ج ۱۶ ص ۲۴۶، مستدرک الوسائل ج ۱۸ ص ۱۸۷، اقبال الاعمال ج ۲ ص ۲۵۲، بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۶۸، جامع أحاديث الشیعة ج ۲۶ ص ۵۶، الغدير ج ۱ ص ۱۲۶.
۱۳. ابراهيم: آیه ۲۲
۱۴. در این آیه از واژه یوم استفاده شده است، بعضی‌ها این آیات را چنین معنا کرده‌اند: من آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفریدم.
- کلمه یوم به معنای روز می‌باشد. در زبان فارسی به فاصله طلوع و غروب خورشید، روز می‌گویند که معمولاً ۱۲ ساعت می‌باشد. دو روز، یعنی دو دوران. شاید این دو دوران میلیون‌ها سال طول کشید.

۱۵. و هذا كما قال قتادة وغيره رد على جهلة اليهود زعموا أنه تعالى شأنه بدأ خلق العالم يوم الأحد وفرغ منه يوم الجمعة واستراح يوم السبت واستلقى على العرش سبحانه وتعالى عما يقولون علواً كبيراً: روح المعاني ج ۱۳ ص ۳۴۳.
۱۶. سألتُ أبا عبد الله عن قول الله عزَّ وجلَّ: سبحان الله، ما يعنى به؟ قال: تنزيهه: الكافي ج ۱ ص ۱۱۸، التوحيد للصدوق ص ۳۱۲، بحار الأنوار ج ۴ ص ۱۶۹ و ج ۹۰ ص ۱۷۷، سبحان الله هو تنزيهه، أي إبعاده عن السوء وتقديسه: تاج العروس ج ۱۹ ص ۱۰۶، لسان العرب ج ۱۳ ص ۵۴۸، النهاية في غريب الحديث ج ۵ ص ۴۳.
۱۷. سألت الرضا عليه السلام عن قول الله عز وجل (ومن الليل فسبحه...)، قال: أربع ركعات بعد المغرب...: تفسير القمي ج ۲ ص ۳۲۷، البرهان ج ۵ ص ۱۵۱، نور الثقلين ج ۵ ص ۱۱۸.
۱۸. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۸ ص ۴۹، التفسير الأصفي ج ۲ ص ۱۲۰۵، التفسير الصافي ج ۵ ص ۶۵، البرهان ج ۵ ص ۱۵۱، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۱۱۹، جامع البيان ج ۲۶ ص ۲۳۵، تفسير السمرقندي ج ۳ ص ۳۲۳، تفسير الثعلبي ج ۹ ص ۱۰۵، تفسير السمعاني ج ۵ ص ۲۴۸، معالم التنزيل ج ۴ ص ۲۲۸، زاد المسير ج ۷ ص ۲۰۱، تفسير البيضاوي ج ۵ ص ۲۳۳، تفسير البحر المحیط ج ۸ ص ۱۱۹، الدر المنتور ج ۶ ص ۱۱۱، فتح القدير ج ۵ ص ۸۱، روح المعاني ج ۲۶ ص ۱۹۳.
۱۹. (وبالاسحار هم يستغفرون)، كانوا يستغفرون الله في آخر الوتر في آخر الليل سبعين مرة: علل الشرايع ج ۲ ص ۳۶۴، وسائل الشيعة ج ۴ ص ۲۵۷، بحار الأنوار ج ۸۰ ص ۱۲۴، جامع احاديث الشيعة ج ۵ ص ۳۲۶.
۲۰. فاقام فيهم لوط عشرين سنة و هو يدعوهم و توفيت امراته و كانت مومنة فتزوج بأخرى من قومه: البرهان ج ۴ ص ۳۱۴.
۲۱. این وعده خداست که بندگان خوب خود را یاری می‌کند و آنان را از عذابی که نشانه خشم اوست، نجات می‌دهد. گاهی زلزله، حادثه‌ای طبیعی است، عده‌ای از مؤمنان ممکن است در آن زلزله از دنیا بروند، اما خدا هرگز آنان را به جهنم نمی‌برد بلکه آنان را در بهشت مهمان رحمت خود می‌کند، پس این زلزله، عذاب نیست، حادثه‌ای طبیعی است، خدا مؤمنان را از عذاب نجات می‌دهد، قرآن نمی‌گوید مؤمنان را از حادثه طبیعی نجات می‌دهد، اگر خدا بر مردم شهر غضب کند و بخواهد عذاب را بر آنان نازل کند، قطعاً مؤمنان را نجات می‌دهد.
۲۲. وَ السَّمَاءُ بَنَيْنَاهَا بِإَيْدٍ أَيْ بِقُوَّةٍ وَإِنَّا لَمَوَسِعُونَ أَيْ قَادِرُونَ. و منه قوله: عَلَيَّ الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ: غريب القرآن ج ۱ ص ۳۶۵.
۲۳. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۸ ص ۸۳، التفسير الأصفي ج ۲ ص ۱۲۱۲، التفسير الصافي ج ۵ ص ۷۴، البرهان ج ۵ ص ۱۷۰، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۱۳۱، جامع البيان ج ۲۷

- ص ۱۴، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۳۳۰، تفسیر الثعلبی ج ۹ ص ۱۱۹، تفسیر السمعانی ج ۵ ص ۲۶۴، معالم التنزیل ج ۴ ص ۲۳۵، زاد المسیر ج ۷ ص ۲۱۳، تفسیر البیضاوی ج ۵ ص ۲۴۱، تفسیر البحر المحیط ج ۸ ص ۱۳۱، الدر المنثور ج ۶ ص ۱۱۶، فتح القدر ج ۵ ص ۹۲، روح المعانی ج ۲۷ ص ۲۰.
۲۴. لأنها بحذاء بيت المعمور، وهو مریع...: علل الشرائع ج ۲ ص ۳۹۸، من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۱۹۱، بحار الأنوار ج ۵ ص ۵۵، وجعل لهم البيت المعمور الذي في السماء الرابعة: علل الشرائع ج ۲ ص ۴۰۷.
۲۵. اساله ان يشفّعی فی ولدی و فی ذریتی و من و دهم بعدی...: بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۲۷۵، البرهان ج ۵ ص ۱۷۹.
۲۶. من دوست داشتم بدانم کسانی که می‌گویند در بهشت چند شوهری، وجود دارد، چه دلیلی برای خود می‌آورند.
- وقتی من بررسی کردم، دیدم که آنان یک حدیث از یک کتاب آورده‌اند، کتاب جامع الاخبار ص ۱۷۳ که «ابوالحسن شعرانی» در قرن ششم آن را نوشته است. او نقل می‌کند در بهشت جایگاهی است که مردان و زنان بهشتی عرضه می‌شوند، هرکس که بخواهد به آنجا می‌رود، مردان مؤمن برای خود زنان بهشتی انتخاب می‌کنند و زنان مؤمن برای خود مردان بهشتی.
- نکته مهم این است: کتاب جامع الاخبار از کتاب‌های معتبر نیست و تعدادی از علما به آن اعتماد نکرده‌اند. از طرف دیگر این حدیث، هیچ سندی ندارد و حدیث بسیار ضعیفی است و هیچ شاهی از قرآن و احادیث دیگر ندارد.
- وقتی یک نفر حدیثی را نقل می‌کند باید بگوید این حدیث را از چه کسی شنیده است. «ابوالحسن شعرانی» این حدیث را از حضرت علی(ع) نقل می‌کند، بین او و بین پیامبر، قرن‌ها فاصله است، اما او هیچ سندی برای این سخن ذکر نکرده است. برای همین، این حدیث، ضعیف است و هرگز نمی‌شود به آن اعتماد کرد.
- همچنین بعضی‌ها می‌گویند: واژه حورالعین بین زن و مرد، مشترک است، برای همین زنان مؤمن به ازدواج حورالعین مرد درمی‌آیند، اما این سخن باطل است، زیرا واژه حورالعین، واژه‌ای زنانه است و به توصیف زنان بهشتی است. (همانطور که علامه طباطبایی به این نکته تصریح کرده است که حورالعین، مخصوص زنان بهشتی است).
۲۷. بأبي أنت وأمي، المرأة يكون لها زوجان فيموتون، ويدخلون الجنة، لأيهما تكون؟...: الامالی للصدوق ص ۵۸۸، بحار الأنوار ج ۸ ص ۱۱۹، البرهان ج ۵ ص ۲۴۳.
۲۸. الحمد لله الذي لم يلد فيورث، ولم يولد فيشارك: التوحيد للصدوق ص ۴۸، الفصول المهمة للحزب العاملي ج

- ۱ ص ۲۴۲، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۵۶، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۲۳۷.
۲۹. طور: آیه ۳۰
۳۰. فسّر بعضهم یکتبون بیحکمون: روح المعانی ج ۱۴ ص ۳۹.
۳۱. احقاف: آیه ۲۵-۲۱
۳۲. رکعتا الفجر خیر من الدنيا و ما فیها: الجامع الصغیر ج ۲ ص ۶، کنز العمال ج ۷ ص ۳۷۰، کشف الخفاء ج ۱ ص ۴۳۴.
۳۳. فَإِنَّ صَلَاةَ اللَّيْلِ مِنْهَا عِنِ الْإِثْمِ: کنز العمال ج ۷ ص ۷۹۱، کشف الخفاء ج ۲ ص ۱۰۶، صلاة اللیل تُکْفِرُ مَا كَانَ مِنْ ذُنُوبِ النَّهَارِ: مستدرک الوسائل ج ۶ ص ۳۳۰، بحار الأنوار ج ۸۴ ص ۱۵۵، جامع احادیث الشیعة ج ۷ ص ۱۰۸، البرهان ج ۳ ص ۱۴۵، قِیَامُ اللَّیْلِ مُصَحَّحَةٌ لِلْبَدَنِ: المحاسن ج ۱ ص ۵۳، الخصال ص ۶۱۲، ثواب الاعمال ص ۴۱، تحف العقول ص ۱۰۱، وسائل الشیعة ج ۸ ص ۱۵۰، صَلَاةُ اللَّیْلِ تُحَسِّنُ الْخُلُقَ وَ تُطَيِّبُ الرِّيحَ وَ تُدْرُؤُ الرِّزْقَ الدَّيْنِ وَ تَذْهَبُ بِالْهَمِّ وَ تَجْلُو الْبَصَرَ: ثواب الاعمال ص ۴۲، وسائل الشیعة ج ۸ ص ۱۵۲، بحار الأنوار ج ۵۹ ص ۲۶۸، جامع احادیث الشیعة ج ۷ ص ۱۱۰.
- للاطلاع أكثر لتفسیر هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۸ ص ۱۱۸، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۲۱۷، التفسیر الصافی ج ۵ ص ۸۲، البرهان ج ۵ ص ۱۸۲، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۱۴۳، جامع البیان ج ۲ ص ۴۷، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۳۳۷، تفسیر الثعلبی ج ۹ ص ۱۳۰، تفسیر السمعی ج ۵ ص ۲۸۱، معالم التنزیل ج ۴ ص ۲۴۲، زاد المسیر ج ۷ ص ۲۲۴، تفسیر البیضاوی ج ۵ ص ۲۵۰، فتح القدیر ج ۵ ص ۱۰۲، روح المعانی ج ۹ ص ۲۰۵.
۳۴. و قال مجاهد: أقسم بالثریا إذا غابت و العرب تسمى الثریا- و هي ستة أنجم ظاهرة - نجما: غریب القرآن ج ۱ ص ۳۶۹.
۳۵. یکی از قبایله‌های عرب به نام «بنی طی»، «ثریا» را می‌پرستیدند و به لقب «عبد الثریا» مشهور بودند که به آن‌ها «عبد نجم» هم می‌گفتند و چنان‌که پیش از این گفته شد، کلمه «نجم» نام دیگر «ثریا» بوده است. در هر حال پرستش ثریا در میان اعراب شگفت نیست، زیرا آن را باران‌زا و بخشنده باران می‌دانستند و باران در سرزمین‌های عرب از شأن والایی برخوردار است.
۳۶. إن بعد هذه الآية ما يدل على ما رأى، حيث قال: (ما كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى)، يقول: ما كذب فؤاده ما رأت عيناه... فأيات الله غير الله... الكافي ج ۱ ص ۹۶، التوحيد ص ۱۱۱، بحار الأنوار ج ۴ ص ۳۶، البرهان ج ۵ ص ۱۹۵، نور الثقلین ج ۵ ص ۱۵۳.
۳۷. و عن ابن عباس القوس هنا ذراع يقاس به الأطوال وإليه ذهب أبو رزي: روح المعانی ج ۱۴ ص ۴۸.

٣٨. وقف بي جبرئيل عند شجرة عظيمة لم أر مثلها، على كل غصن منها وعلى كل ورقة منها ملك، وعلى كل ثمرة منها ملك، وقد كللها نور من نور الله جل وعز...: اليقين ص ٢٩٨، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٥.
٣٩. فلما انتهت إلى حجب النور قال لي جبرئيل: تقدم يا محمد، وتخلف عني، فقلت: يا جبرئيل في مثل هذا الموضوع تفارقني؟!...: علل الشرائع ج ١ ص ٦، عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ٢٣٨، كمال الدين ص ٢٥٥، بحار الأنوار ج ٢٦ ص ٣٣٧.
٤٠. فلما وصلت إلى السماء السابعة وتخلف عني جميع من كان معي من ملائكة السماوات وجبرئيل عليه السلام والملائكة المقرئين...: اليقين ص ٤٣٥، المحتضر ص ٢٥٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٨، من الحجاب إلى الحجاب مسيرة خمسمئة عام...: المحتضر ص ٢٥، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٣٨.
٤١. ليلة أسري بي إلى السماء وصرت كقاب قوسين أو أدني، أوحى الله تعالى إلي أن يا محمد من أحب خلقي إليك؟...: المحتضر ص ١٩٣، بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٣٨٣.
٤٢. ثم قال لي الجليل جل جلاله: يا محمد، من تحب من خلقي؟ قلت: أحب الذي تحبه أنت يا ربي، فقال لي جل جلاله: فأحب علياً...: المحتضر ص ٢٥٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٩، ج ٤٠ ص ١٩، ووعدي الشفاعة في شيعته وأوليائه: المحتضر ص ٢٥٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٩، ج ٤٠ ص ١٩.
٤٣. يا محمد، أو صياؤك المكتوبون على ساق عرشي، فنظرت وأنا بين يدي ربي جل جلاله إلى ساق العرش، فرأيت اثني عشر نوراً...: علل الشرائع ج ١ ص ٧، عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ٢٣٨، كمال الدين ص ٢٥٦، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٤٦.
٤٤. يا أبا القاسم، امض هادياً مهدياً، نعم المجيء جئت، ونعم المنصرف انصرفت، وطوباك وطوبى لمن آمن بك وصدقك...: المحتضر ص ٢٦١، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٤.
٤٥. فلما وصلت إلى الملائكة، جعلوا يهتؤوني في السماوات ويقولون: هنيئاً لك يا رسول الله كرامة لك ولعلي: المحتضر ص ٢٦١، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٤.
٤٦. إن بعد هذه الآية ما يدل على ما رأى، حيث قال: (ما كَذَّبَ الْقُؤَادُ مَا رَأَى)، يقول: ما كذب فؤاده ما رأى عيناه...: فأيات الله غير الله...: الكافي ج ١ ص ٩٦، التوحيد ص ١١١، بحار الأنوار ج ٤ ص ٣٦، البرهان ج ٥ ص ١٩٥، نور الثقلين ج ٥ ص ١٥٣.
٤٧. رأيت ربي في صورة شاب له وفرة. عن ابن عباس، ونقل عن أبي زرعة أنه قال: هو حديث صحيح: كنز العمال ج ١ ص ٢٢٨، كشف الخفاء ج ١ ص ٤٣٦، الوفرة: الشعر المجتمع على الرأس، وقيل: ما سال على الأذنين من الشعر: لسان العرب ج ٥ ص ٢٨٨، القاموس المحيط ج ٢ ص ١٥٥، تاج العروس ج ٧ ص ٥٩٥، رأيت ربي في المنام في صورة شاب موفر في الخضر، عليه نعلان من ذهب، وعلى وجهه فراش من ذهب: كنز العمال ج ١

ص ۲۲۸.

۴۸. إنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يَرَ الرَّبَّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِمَشَاهِدَةِ الْعِيَانِ، وَإِنَّ الرُّؤْيَةَ عَلَى وَجْهَيْنِ: رُؤْيَةَ الْقَلْبِ، وَرُؤْيَةَ الْبَصْرِ، فَمَنْ عَنِ بَرُؤْيَةِ الْقَلْبِ فَهُوَ مُصِيبٌ، وَمَنْ عَنِ بَرُؤْيَةِ الْبَصْرِ فَقَدْ كَفَرَ بِاللَّهِ وَبِآيَاتِهِ، لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَقَدْ كَفَرَ... بحار الأنوار ج ۴ ص ۵۴، جامع أحاديث الشيعة ج ۲۶ ص ۳۰، الغدير ج ۳ ص ۲۲۳.

۴۹. ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعَزْزَى، وَسُمِّيَ بِهَا عَبْدُ الْعَزْزَى بْنُ كَعْبٍ، وَكَانَ الَّذِي اتَّخَذَهَا ظَالِمٌ بَنِ أَسْعَدٍ، وَكَانَتْ بَوَادٍ مِنْ نَخْلَةِ الشَّامِيَةِ...: خزانة الأدب ج ۴ ص ۱۱۶ و ص ۲۰۹، كانت العززي أحدث من اللآت، وكان الذي اتخذه ظالم بن سعد بوادي نخلة...: فتح الباري ج ۸ ص ۴۷۱، تفسير القرطبي ج ۱۷ ص ۹۹، وراجع: تاج العروس ج ۸ ص ۱۰۱.

۵۰. فَكَانَ أَقْدَمُهَا مَنَاةَ، وَسُمِّيَتْ الْعَرَبُ عَبْدَ مَنَاةَ وَزَيْدَ مَنَاةَ. وَكَانَ مَنْصُوبًا عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ...: خزانة الأدب ج ۷ ص ۲۰۸، إنَّ عمرو بن لحي نصب مناة على ساحل البحر ممَّا يلي قديد، فكانت الأزد وغسان يحججونها ويعظمونها...: فتح الباري ج ۳ ص ۳۹۹، عمدة القارئ ج ۱۹ ص ۲۰۳، تحفة الأحوذ ج ۸ ص ۲۴۲، التمهيد لابن عبد البر ج ۲ ص ۹۸، تفسير ابن كثير ج ۴ ص ۲۷۲.

۵۱. وَكَانَتْ أَعْظَمَ الْأَصْنَامِ عِنْدَ قَرِيْشٍ، وَكَانَتْ تَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ وَتَقُولُ: وَاللَّاتُ وَالْعَزْزَى وَمَنَاةُ النَّالِثَةُ...: خزانة الأدب ج ۷ ص ۲۰۹، وراجع: معجم البلدان ج ۴ ص ۱۱۶، جامع البيان للطبري ج ۲۷ ص ۷۷، تفسير القرطبي ج ۱۷ ص ۱۰۰، بحار الأنوار ج ۹ ص ۱۵۷، فتح الباري ج ۸ ص ۱۹۳.

۵۲. محمد بن جرير طبری در تفسیر جامع البیان ج ۱۷ ص ۲۴۷ یک داستان خرافی را نقل کرده است. او چنین نوشته است: وقتی این سوره نازل شد و پیامبر به آیه ۱۹ این سوره رسید و نام سه بُت بزرگ را ذکر کرد، پیامبر چنین گفت: تلك الغرائق العلی، وَإِنَّ شَفَاعَتَهُنَّ لَتُرْتَجَى، (آنان پرندگان زیبای بلند مقامی هستند که بر شفاعت آنان امید می رود. بعد از آن بود که مشرکان خیلی خوشحال شدند و این سخن پیامبر را یک نرمش در برابر بُت پرستی دانستند و وقتی آیات این سوره به پایان رسید، همه آن‌ها در برابر عظمت خدا سجده کردند. از اذیت و آزار به مسلمانان خود کاستند، اما بعد از آن جبرئیل بر پیامبر نازل شد و به او گفت: این دو جمله من به تو نگفتم، این دو جمله شیطان به تو گفت.

این پایان سخن طبری بود.

این مطلبی را که طبری نقل کرده است، دروغی بیش نیست، چگونه ممکن است پیامبر این سخن را گفته باشد؟ در آیه ۴ این سوره می خوانیم: ان هو الا وحی یوحی، سخن پیامبر چیزی جز وحی نیست. شواهد بسیاری نشان می دهد که این یک حدیث مجعول و ساختگی است که برای بی اعتبار جلوه دادن

قرآن و کلمات پیامبر اسلام، ساخته شده است. در اینجا چند نکته را می نویسم:

۱- به گفته محققان، راویان این حدیث افراد ضعیف و غیر موثقند. بعضی از علمای حدیث شناس تصریح کرده اند که این حدیث از مجعولات زنادقه می باشد و در این باره کتابی نوشته اند.

۲- احادیث متعددی در مورد نزول سوره نجم و سپس سجده کردن پیامبر و مسلمانان در کتب مختلف نقل شده، ولی در هیچ یک از این احادیث سخنی از افسانه غرائق نیست، و این نشان می دهد که این جمله بعداً به آن افزوده شده است.

۳- آیاتی که بعد از ذکر نام بُت ها در این سوره آمده، همه در بیان مذمت بُت ها و زشتی و پستی آن ها است. چگونه ممکن است چند جمله قبل از آن، مدح بُت ها شده باشد بعلاوه قرآن صریحاً یادآور شده است که خدا تمامی آن را از هر گونه تحریف و انحراف حفظ می کند.

۴- مبارزه پیامبر با بُت و بُت پرستی یک مبارزه آشتی ناپذیر و پی گیر و بی وقفه از آغاز تا پایان عمر او بوده است، پیغمبر در عمل نشان دادند که هیچگونه سازش و انعطافی در مقابل بُت و بُت پرستی از خود نشان ندادند!! با این حال چگونه ممکن است چنین الفاظی بر زبان مبارکشان جاری شود؟

با توجه به این نکات، روشن می شود که افسانه غرائق ساخته و پرداخته دشمنان است که برای تضعیف موقعیت قرآن و پیامبر چنین حدیث بی اساسی را جعل کرده اند. لذا تمام محققان اسلامی اعم از شیعه و اهل تسنن این حدیث را ضعیف دانسته اند.

در پایان این نکته دیگری را ذکر می کنم: بعضی از مفسران احتمال داده اند که این دو جمله بالا را شیطان یا کافران گفته اند. پیامبر آیات قرآن را آهسته و با آرامش می خواند، و گاه در میان آن لحظاتی سکوت می کرد، تا دل های مردم آن را بخوبی جذب کند، هنگامی که مشغول تلاوت آیات سوره نجم بود و به آیه (أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى) رسید، شیطان یا بعضی از کافران از فرصت استفاده کردند و جمله تلک الغرائق العلی و ان شفاعتهن لترتجی را در این وسط بالحن مخصوصی خواندند تا هم دهن کجی به سخنان پیامبر کنند و هم کار را بر مردم مشتبه سازند، ولی آیات بعد به خوبی از آن ها پاسخ گفت و بُت پرستی را شدیداً محکوم کرد. طبق این احتمال، این شیطان یا کافران بودند که این جمله را گفتند و پیامبر هرگز چنین جمله ای نگفته است.

۵۳. سجده: آیه ۵

۵۴. أكبر الكبائر الإشرāk بالله يقول الله من يُشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة...: الكافي ج ۲ ص ۲۸۵، علل الشرايع ج ۲ ص ۳۹۱، عيون اخبار الرضا ج ۱ ص ۲۵۷، من لا يحضره الفقيه ج ۳ ص ۵۶۳، وسائل الشیعة ج ۱۵ ص ۳۱۸، بحار الأنوار ج ۷۶ ص ۶، جامع احادیث الشیعة ج ۴ ص ۷۵.

۵۵. رعد: آیه ۵
۵۶. نزلت في الوليد بن المغيرة كان قد سمع قراءة رسول الله صلى الله تعالى عليه و سلم و جلس إليه و وعظه فقرب من الإسلام...: تفسير البحر المحيط ج ۸ ص ۱۶۳، روح المعاني ج ۲۷ ص ۶۵.
۵۷. أما تسمع الله عز وجل يقول: (وَأَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى)، تكلموا فيما دون ذلك: التوحيد ص ۴۵۷، البرهان ج ۵ ص ۲۰۶، نور الثقلين ج ۵ ص ۱۷۱.
۵۸. القدماء لأنهم أولى الأمم هلاكاً بعد قوم نوح كما قاله ابن زيد و الجمهور: روح المعاني ج ۱۴ ص ۶۹.
۵۹. رعد آیه ۵.
۶۰. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان في تفسير القرآن ج ۹ ص ۴۳۶، تفسير جوامع الجامع ج ۳ ص ۴۵۶، تفسير مجمع البيان ج ۹ ص ۳۰۱، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۸ ص ۱۴۷، البرهان ج ۵ ص ۲۱۰، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۱۷۴، جامع البيان ج ۲۷ ص ۱۰۷، تفسير السمرقندي ج ۳ ص ۳۴۸، تفسير الثعلبي ج ۹ ص ۱۵۶، تفسير السمعي ج ۵ ص ۳۰۴، زاد المسير ج ۷ ص ۲۴۰، الدر المنثور ج ۶ ص ۱۳۱، فتح القدير ج ۵ ص ۱۱۸، روح المعاني ج ۲۷ ص ۷۲.
۶۱. فخرجوا ليلة أربع عشرة فانشق القمر نصفين نصفاً على الصفا و نصفاً على المروة فنظروا ثم قالوا بأبصارهم فمسحوها ثم أعادوا النظر فنظروا ثم مسحوا أعينهم ثم نظروا فقالوا ما هذا إلا سحر...: البرهان ج ۵ ص ۲۱۴، نور الثقلين ج ۵ ص ۱۷۵، السيرة النبوية لابن كثير ج ۲ ص ۱۱۷، امتاع الاسماع ج ۵ ص ۲۳، البداية و النهاية ج ۳ ص ۱۴۸.
۶۲. كان هو و ولده و من تبعه ثمانين نفساً: علل الشرايع ج ۱ ص ۳۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۲، البرهان ج ۳ ص ۱۰۵.
۶۳. نالت الشيعة و الوثوب على نوح بالضرب المبرح: كمال الدين ص ۱۳۳، بحار ج ۱۱ ص ۳۲۶، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۴۲۱.
۶۴. فقال الله جل جلاله: ارفعا رؤوسكما إلى ساق عرشى، فرفعا رؤوسهما فوجد اسم محمّد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين و الأئمة بعدهم...: معاني الأخبار ص ۱۱۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۷۶، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۱۳، غاية المرام ج ۴ ص ۱۸۸.
۶۵. اللواح خشب السفينة و نحن المدرس، لولانا ما سارت السفينة باهلها: بحار الأنوار ج ۲۶ ص ۳۳۳.
۶۶. در آیه ۱۶ این عبارت آمده است: يوم نحس. بعضی آن را به این صورت معنا کرده اند: روز شوم، در حالی که در زبان عربی این واژه به معنای سرما هم استفاده می شود: (قال الضحاك: أي شديدة البرد حتى كأن البرد عذاب لهم، و أنشد الأصمعي في النحس بمعنى البرد: كأن سلافه مزجت بنحس: روح المعاني ج ۱۲ ص

(۳۶۵).

- آری، همه روزها، روزهایی هستند که خدا آن را آفریده است، هیچ روزی شوم نیست، پس بهتر است عبارت «ایام نحسات» را به «روزهای سرد» معنا کنیم.
۶۷. يعاهدون الله لئن أصبحنا لانستقي احدا من آل لوط: علل الشرايع ج ۲ ص ۵۵۲، بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۱۶۱، تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۱۵۶، بحار الأنوار ج ۳ ص ۱۲۷، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۳۸۵.
۶۸. سئل علی بن ابی طالب عن قول الله عز وجل: (إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ)، فقال: يقول الله عز وجل: (إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ) لأهل النار (بِقَدَرٍ) أعمالهم: التوحيد ص ۳۸۳، البرهان ج ۵ ص ۲۲۲، نور الثقلین ج ۵ ص ۱۸۵. با توجه به این حدیث معلوم می شود: این آیه با توجه به این حدیث، ربطی به بحث قضا و قدر ندارد، بلکه میزان عذاب اهل جهنم را بیان می کند که دقیقاً متناسب با مقدار کفر و گناه آنان است.
۶۹. آمار دقیق آنها این رقم است: ۳۲۵۹۲۳۲۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰.
۷۰. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان في تفسير القرآن ج ۹ ص ۴۶۰، تفسیر مجمع البیان ج ۹ ص ۳۲۲، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۸ ص ۲۰۷، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۲۳۹، التفسیر الصافی ج ۵ ص ۱۰۵، البرهان ج ۵ ص ۲۲۳، تفسیر نور الثقلین ج ۲۷ ص ۱۴۶، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۳۵۷، تفسیر الثعلبی ج ۹ ص ۱۷۱، تفسیر السمعانی ج ۵ ص ۳۲۰، زاد المسیر ج ۷ ص ۲۵۰، تفسیر البیضاوی ج ۵ ص ۲۷۱، تفسیر البحر المحیط ج ۸ ص ۱۷۰، الدر المنثور ج ۶ ص ۱۲۸، فتح القدر ج ۵ ص ۱۲۹، روح المعانی ج ۲۷ ص ۹۵.
۷۱. سورة حج آیه ۱۹، سورة نحل آیه ۴۹-۴۸.
۷۲. الرِّيحَانُ: الرِّزْق، يقال: خرجت اطلب ريحان الله. قال التَّمْر ابن تولب: سلام الإله و ريحانه/ و رحمته و سماء در: غريب القرآن ج ۱ ص ۳۷۸.
۷۳. و اللُّؤْلُؤُ: كِبَارِ الحَبِّ. و المَرْجَانُ: صغاره: غريب القرآن ج ۱ ص ۳۷۹.
۷۴. ظاهر بعضی از روایات از باقی بودن زمین و آسمانها حکایت دارد در حالی که در هم پیچیده می شود، ولی کلاً نابود نمی شود: (وخلت من سكانها الارض و السماوات ثم يقول الله تبارك و تعالی للدنيا: يا دنيا! اين انهارك... البرهان ج ۴ ص ۷۳۱، و السماوات بيمينه فيهزهن هذا ثم يقول... بحار الأنوار ج ۶ ص ۳۲۹).
۷۵. إن لله إذا بدا له أن يبين خلقه و يجمعهم لما لا بد منه، أمر مناديا ينادي، فيجتمع الإنس و الجن في أسرع من طرفة عين، ثم أذن لسماء الدنيا فتنزل، و كان من وراء الناس، و أذن للسماء الثانية فتنزل... تفسیر القمی ج ۲ ص ۷۷، البرهان ج ۵ ص ۲۳۸، نور الثقلین ج ۵ ص ۱۹۵.
۷۶. فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدَّهَانِ أَي حمراء في لون الفرس الوردية. و يقال: الدهان: الأديم الأحمر: غريب القرآن لابن

قتیبه، ص: ۳۸۰

۷۷. در تفسیر این قسمت از آیات ۶۸-۵۸ سوره صفات بهره گرفته ام.
۷۸. من علم أن الله يراه، ويسمع ما يقول ويعلم ما يعلمه من خير وشر، فيحجزه ذلك عن التبيح من الأعمال، فذلك الذي خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى: البرهان ج ۵ ص ۲۴۲، نور الثقلين ج ۵ ص ۱۹۶.
۷۹. واللؤلؤ: كبار الحب. والمزجان: صغاره: غريب القرآن ج ۱ ص ۳۷۹.
۸۰. بأبي أنت وأمي، المرأة يكون لها زوجان فيموتون، ويدخلون الجنة، لأيهما تكون؟...: الامالی للمصدوق ص ۵۸۸، بحار الأنوار ج ۸ ص ۱۱۹، البرهان ج ۵ ص ۲۴۳.
۸۱. سألت أبا عبد الله عن قول الله جل ثناؤه: (ومن ذُنُوبِهِمَا جُنَّتَانِ) قال: خضراوان في الدنيا يأكل المؤمنون منها حتى يفرغ من الحساب: البرهان ج ۵ ص ۲۴۳، تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۴۵.
۸۲. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان في تفسير القرآن ج ۹ ص ۴۶۲، تفسير مجمع البيان ج ۹ ص ۱۵۵، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۸ ص ۲۳۹، التفسير الأصفى ج ۲ ص ۱۲۴۱، التفسير الصافي ج ۵ ص ۱۰۴، البرهان ج ۵ ص ۲۲۷، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۱۸۷، جامع البيان ج ۲۷ ص ۱۶۱، تفسير السمرقندي ج ۳ ص ۳۵۹، تفسير التعلبي ج ۹ ص ۱۷۷، تفسير السمعي ج ۵ ص ۳۲۴، معالم التنزيل ج ۴ ص ۲۶۸، زاد المسير ج ۷ ص ۲۵۴، تفسير البيضاوي ج ۵ ص ۲۶۹، تفسير البحر المحيط ج ۸ ص ۱۸۰، الدر المنثور ج ۶ ص ۱۴۰، فتح القدير ج ۵ ص ۱۳۰، روح المعاني ج ۲۶ ص ۳۲.
۸۳. در زبان عربی به حالت آسمان در آن هنگام، ظل می گویند.
۸۴. در تفسیر این قسمت از آیات ۶۸-۵۸ سوره صفات بهره گرفته ام.
۸۵. و قال الحسن: من كونكم قردة و خنازير: روح المعانی ج ۱۴ ص ۱۴۷.
۸۶. سوره قمر آیه ۱۷، ۲۲، ۳۳، ۴۰.
۸۷. أو قسّموه إلى شعر و سحر و كهانة و أساطير الأولين...: تفسير البيضاوي ج ۳ ص ۳۸۲، انوار التنزيل و اسرار التأويل ج ۳ ص ۲۱۷.
۸۸. فانظر فيرفع حجب الهاويه فيراها بما فيها من بلايا...: بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۹۰، البرهان ج ۱ ص ۵۸۰.
۸۹. و قيل كنتم غير مملوكين لله بل أنتم تملكون أموركم: ارشاد الاذهان ج ۱ ص ۵۴۲.
۹۰. در بعضی روایات به این نکته اشاره شده است که قبر کافر، گودالی از آتش می شود و کافر در آن آتش تا روز قیامت می سوزد، این مربوط به برزخ است، زیرا وقتی ما سر قبر کافر می رویم، آتشی نمی بینیم: (يسلط الله عليه حيات الارض...: بحار الأنوار ج ۶ ص ۲۲۶).
۹۱. فينزل ملك الموت ومعه خمسمئة من الملائكة معهم قضبان الرياحين وأصول الزعفران، كل واحد منهم

- يبيّنه ببشارة سوى بشارة صاحبه، ويقوم الملائكة صقّين لخروج روحه... بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦١، معارج اليقين في أصول الدين ص ٤٨٨.
٩٢. وما بين أحلكم وبين أن يرى ما تقرّ به عينه إلا أن تبلغ نفسه هذا - وأوماً بيده إلى الوريد - قال: ثم ائتكا وغمز إلي المعلى أن سله... المحاسن ج ١٧١، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٨، الكافي ج ٣ ص ١٢٩.
٩٣. يا ولي الله لا تجزع، فولذي بعث محمّداً صلى الله عليه وآله لأننا أبرك وأشفق عليك من والد رحيم لو حضرك... الكافي ج ٣ ص ١٧٨، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٦.
٩٤. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان في تفسير القرآن ج ٩ ص ٥١٥، تفسير جوامع الجامع ج ٣ ص ٤٩٨، تفسير مجمع البيان ج ٩ ص ٣٨٠، روض الجنان وروح الجنان ج ١٨ ص ٢٨٩، التفسير الأصفي ج ٢ ص ١٢٦١، التفسير الصافي ج ٥ ص ١٣١، البرهان ج ٥ ص ٢٧٤، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٢٢٩، جامع البيان ج ٢٢ ص ١٦٣، تفسير السمرقندي ج ٣ ص ٣٧٧، تفسير الثعلبي ج ٩ ص ٢١٨، تفسير السمعي ج ٥ ص ٣٦٣، معالم التنزيل ج ٤ ص ٢٩٢، زاد المسير ج ٧ ص ٢٩٥، تفسير البيضاوي ج ٥ ص ٢٩٤، تفسير البحر المحيط ج ٨ ص ١٦٦، فتح القدير ج ٥ ص ١٦٢، روح المعاني ج ٢٧ ص ١٦١.
٩٥. قال الباقر عليه السلام: الله معناه المعبود الذي أله الخلق عن درك ماهيته والإحاطة بكيفيته. ويقول العرب: أله الرجل إذا تحيّر في الشيء... التوحيد للصدوق ص ٨٩، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٢٢، تفسير مجمع البيان ج ١٠ ص ٤٨٦، التفسير الأصفي ج ٢ ص ١٣٨٩، التفسير الصافي ج ٥ ص ٣٩١، ج ٧ ص ٥٧٨، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٧٠٨، البيان للسيد الخوئي ص ٤٢٦.
٩٦. وقد سُئل الصادق عليه السلام عن قول الله: (وَأَنْ إِلَى رَبِّكَ أَلْمُتَّهِنِينَ)، قال: إذا انتهى الكلام إلى الله فامسكوا: الهداية للصدوق ص ١٤، المحاسن ج ١ ص ٢٣٧، الكافي ج ١ ص ٩٢، الاعتقادات في دين الإمامية للصدوق ص ٤٢، التوحيد للصدوق ص ٤٥٦، روضة الواعظين ص ٣٧، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ١٩٤، مشكاة الأنوار ص ٣٧، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٦٤، ج ٨ ص ٦٨، تفسير القمي ج ٢ ص ٣٣٨، عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال: تكلموا في خلق الله ولا تتكلموا في الله، فإن الكلام في الله لا يزيد إلا تحييراً. وفي رواية أخرى عن حرير: تكلموا في كل شيء ولا تتكلموا في ذات الله: الكافي ج ١ ص ٩٢، التوحيد للصدوق ص ٥٤٥، روضة الواعظين ص ٣٧، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ١٩٦.
٩٧. فرقان: آيه ١٦-١١
٩٨. أئمة المؤمنين يوم القيامة تسعى بين يدي المؤمنين وبأيمانهم حتى ينزلوهم منازل أهل الجنة... الكافي ج ١ ص ١٩٥، بحار الأنوار ج ٦٤ ص ٥٦، مجمع البيان ج ١٠ ص ٦٣، تفسير الصافي ج ٥ ص ١٩٧، البرهان ج ٥ ص ٢٨٤.

۹۹. دَقَّتْ كَنِيْدَ: «المَصْدَقِيْنَ»، هم حرف «صاد» مشدد است و هم حرف «دال». در واقع، اصل این واژه: المتصدّقين بوده است و حرف «تا» در «صاد» ادغام شده است.
۱۰۰. قلت لأبي عبد الله: ادع الله أن يرزقني الشهادة فقال: إن المؤمن شهيد، وقرأ هذه الآية: بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۳۸، البرهان ج ۵ ص ۲۹۱، نور الثقلين ج ۵ ص ۲۴۴.
۱۰۱. يا أبا حمزة، من آمن بنا، وصدق حديثنا، وانتظر أمرنا، كان كمن قتل تحت راية القائم...: بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۳۸، البرهان ج ۵ ص ۲۹۲.
۱۰۲. أربعة لا ينظر الله إليهم يوم القيامة: عاق، ومنان، ومكذّب بالقدر...: الخصال ص ۲۰۳، بحار الأنوار ج ۸۷ وسائل الشيعة ج ۲۵ ص ۳۳۵.
۱۰۳. به این مثال توجه کنید: وقتی در جاده رانندگی می کنی، پلیس راه می تواند جلو تو را بگیرد و بگوید: چرا با سرعت زیاد رانندگی کردی؟ اما حق ندارد سؤال کند چرا مثلاً ماشین تو، خارجی نیست، پلیس راه فقط حق دارد از چگونگی رانندگی تو سؤال کند نه از نوع ماشین تو که آیا گرانبه است یا ارزان قیمت. سؤال در مورد چگونگی رانندگی، سؤال از عمل و رفتار توست و پلیس راه می تواند از آن سؤال کند.
۱۰۴. ما استطعت أن تلوم العبد عليه فهو منه، وما لم تستطع أن تلوم العبد عليه فهو من فعل الله: بحار الأنوار ج ۵ ص ۵۹، إذا كان يوم القيامة وجمع الله الخلائق سألهم عما عهد إليهم ولم يسألهم عما قضى عليهم: الإرشاد ج ۲ ص ۲۰۴، كنز الفوائد ص ۱۷۱، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۴۲۰، بحار الأنوار ج ۵ ص ۶۰.
۱۰۵. ألا وإن الزهد كله في آية من كتاب الله عز وجل: (لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ): مجمع البيان ج ۹ ص ۴۰۰، تفسير الصافي ج ۵ ص ۱۳۸، البرهان ج ۵ ص ۲۹۸.
۱۰۶. هذا شيء لم نكلفهم ولكنهم ابتدعوا ما فيها من رفض النساء و اتخاذ الصوامع رغبة في رضا فما رعاها الذين بعدهم حق رعايتها لتكذيبهم محمداً...: ارشاد الاذهان ج ۱ ص ۵۴۶.
۱۰۷. سوره قصص، سوره ای مکی است و سوره حدید سوره ای مدنی است. بر این اساس، احتمال می دهیم که بین این دو ماجرا، چند سالی فاصله بوده است و لازم نیست در یک زمان روی داده باشد.
۱۰۸. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان في تفسير القرآن ج ۹ ص ۵۳۵، تفسير جوامع الجامع ج ۳ ص ۵۱۲، تفسير مجمع البيان ج ۹ ص ۴۰۲، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۹ ص ۴۴، التفسير الأصفى ج ۲ ص ۱۲۷۰، التفسير الصافي ج ۵ ص ۱۴۰، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۲۵۱، جامع البيان ج ۲۷ ص ۳۰۹، تفسير السمرقندي ج ۳ ص ۲۸۹، تفسير الثعلبي ج ۹ ص ۲۴۷، تفسير السمعي ج ۵ ص ۳۸۰، معالم التنزيل ج ۴ ص ۳۰۰، زاد المسير ج ۷ ص ۳۱۱، تفسير البيضاوي ج ۵ ص ۳۰۵، تفسير البحر المحيط ج ۲ ص ۲۱۹، الدر المنثور ج ۲ ص ۳۱۰، فتح القدير ج ۵ ص ۱۸۰، روح المعاني ج ۲۷ ص ۱۹۱.

- ١٠٩ . اللهم انك تعلم حالي فارحمني صبية صغاراً ان ضممتهم اليه ضاعوا وان ضممتهم اليّ جاعوا...: مجمع البيان ج ٩ ص ٤١٠، جامع احاديث الشيعة ج ٢٢ ص ٢٧٩، تفسير البحر المحيط ج ٨ ص ٢٣١.
- ١١٠ . فلما تلا عليه هذه الآيات قال له هل تستطيع أن تعتق رقبة قال إذا يذهب مالي كله و الرقبة غالية و أني قليل المال فقال فهل تستطيع أن تصوم شهرين متتابعين...: مجمع البيان ج ٩ ص ٣٧١.
- ١١١ . طور: آيه ٤٩-٤٥
- ١١٢ . فرقان: آيه ١٤-١٣
- ١١٣ . (يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ)، أي يرفع المؤمنين على غيرهم بطاعتهم للنبي ثم يرفع الذين أوتوا العلم منهم على الذين لم يؤتوا العلم درجات بفضل علمهم و سابقتهم في الجنة: ارشاد الازهان ج ١ ص ٥٤٩.
- ١١٤ . لو علم الناس ما في العلم لطلبوه ولو بسفك المهج و خوض اللجج: المعترض ج ١ ص ١٨، المهذب البارع ج ١ ص ٤١، بحار الأنوار ج ١ ص ١٧٧.
- ١١٥ . وإن الملائكة لتضع أجنحتها لطلبة العلم من شيعتنا: الاختصاص ص ٢٣٤، بحار الأنوار ج ١ ص ١٨١، قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من سلك طريقاً يطلب فيه علماً، سلك الله به طريقاً إلى الجنة، وأن الملائكة لتضع أجنحتها لطالب العلم رضا به: بصائر الدرجات ص ٢٣، الكافي ج ١ ص ٣٤، أمالي الصدوق ص ١١٦، ثواب الأعمال ص ١٣١، روضة الواعظين ص ٨، بحار الأنوار ج ١ ص ١٦٤، وراجع: مسند أحمد ج ٥ ص ١٩٦، سنن أبي داود ج ٢ ص ١٧٥، سنن الترمذي ج ٤ ص ١٥٣، تحفة الأحوذى ج ٧ ص ٣٧٥، كنز العمال ج ١٠ ص ١٤٦.
- ١١٦ . قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من يرد الله به خيراً يفقهه في الدين: دعائم الإسلام ج ١ ص ٨١، كنز الفوائد ص ٢٣٩، منية المرید ص ٩٩، بحار الأنوار ج ١ ص ١٧٧، مسند أحمد ج ١ ص ٣٠٦، سنن الدارمي ج ١ ص ٧٤، صحيح البخاري ج ١ ص ٢٥، صحيح مسلم ج ٣ ص ٩٥، سنن ابن ماجه ج ١ ص ٨٠، سنن الترمذي ج ٤ ص ١٣٧، مجمع الزوائد ج ١ ص ١٢١، فتح الباري ج ١ ص ١٤٧، عمدة القاري ج ٢ ص ٤٢، مسند ابن راهويه ج ١ ص ٤٠٠، السنن الكبرى للنسائي ج ٣ ص ٤٢٦، مسند أبي يعلى ج ١٣ ص ٣٧١، صحيح ابن حبان ج ١ ص ٢٩١، المعجم الصغير ج ٢ ص ١٨، المعجم الكبير ج ١٠ ص ١٩٧، الاستذكار ج ٨ ص ٢٧٠، التمهيد لابن عبد البر ج ٢٣ ص ٧٨، موارد الظمان ج ١ ص ١٧٩، كنز العمال ج ١٠ ص ١٤٠، كشف الخفاء ج ١ ص ٢١٥.
- ١١٧ . إن طلب العلم فريضة على كل مسلم، وكم من مؤمن يخرج من منزله في طلب العلم فلا يرجع إلا مغفوراً: روضة الواعظين ص ١٠، بحار الأنوار ج ١ ص ١٧٩.
- ١١٨ . أيها الناس، لا خير في دين لا تفقه فيه، ولا خير في دنيا لا تدبر فيها، ولا خير في سُكِّ لا ورع فيه: المحاسن ج

- ۱ ص ۵، بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۷۴.
۱۱۹. فقیه واحد أشدّ علی إبلیس من ألف عابدٍ: أمّالی الطوسي ص ۳۶۶، بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۷۷، وقال صلّى الله عليه وآله: فضل العالم علی العابد سبعین درجةً، بین كلّ درجتین خُضر الفرس سبعین عامًا، وذلك أنّ الشیطان یدع البدعة للناس فیبصرها العالم فینها، والعابد مُقبل علی عبادته لا یتوجّه لها ولا یعرفها: روضة الواعظین ص ۱۲، بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۳.
۱۲۰. یا مبتغی العلم لا تشغلک الدنیا ولا أهل ولا مال عن نفسك، أنت یوم تفارقهم کضیف بتّ فیهم ثمّ غدوت عنهم إلى غیرهم، الدنیا والآخرة کمنزل...: أمّالی الطوسي ص ۵۴۳، بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۸۲، أعیان الشیعة ج ۴ ص ۲۳۶، أعلام الوری ص ۲۰۷.
۱۲۱. أیها الناس، إنّه لا کنز أنفع من العلم: الکافی ج ۸ ص ۱۹، أمّالی الطوسي ص ۳۹۹، التوحید ص ۷۳، من لا یحضره الفقیه ج ۴ ص ۴۰۶، وراجع: تحف العقول ص ۹۳، کنز الفوائد ص ۱۴۷، عیون الحکم والمواظ ص ۵۳۷، بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۶۵، جامع أحادیث الشیعة ج ۱۵ ص ۴۷۲.
۱۲۲. فکان لی دینار فبعته بعشرة دراهم، فکنت إذا ناجیت رسول الله أتصدق قبل ذلك بدرهم و والله ما فعل هذا أحد غیری من أصحابه قبلی ولا بعدی...: تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۵۷، مجمع البیان ج ۹ ص ۴۱۷، تفسیر الصافی ج ۵ ص ۱۴۹، البرهان ج ۵ ص ۳۲۴، نور الثقلین ج ۵ ص ۲۶۵، المصنف لابن ابی شیبة ج ۷ ص ۵۰۵، کنز العمال ج ۲ ص ۵۲۱، تخريج الاحادیث و الآثار ج ۳ ص ۴۳۱.
۱۲۳. علی (ع) یک دینار داشت آن رابه ده درهم تبدیل کرد و این ده درهم را صرف این کار نمود، از اینجا فهمیده می شود که این ماجرا ده روز، طول کشیده است.
۱۲۴. سألته عن قول الله عز وجل: (أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ)، قال: هو الإيمان: الکافی ج ۲ ص ۱۵، بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۱۹۹، مرآة العقول ج ۷ ص ۷۱، البرهان ج ۵ ص ۸۶، نور الثقلین ج ۵ ص ۵۸.
۱۲۵. للاطلاع أكثر لتفسیر هذه الآيات راجع: التبیان فی تفسیر القرآن ج ۹ ص ۵۵۵، تفسیر جوامع الجامع ج ۳ ص ۵۲۶، تفسیر مجمع البیان ج ۹ ص ۴۲۰، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۹ ص ۵۲، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۲۸۰، التفسیر الصافی ج ۵ ص ۱۵۲، البرهان ج ۵ ص ۳۳۰، جامع البیان ج ۲۸ ص ۳۴، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۳۹۹، تفسیر الثعلبی ج ۹ ص ۲۶۱، تفسیر السمعانی ج ۵ ص ۳۹۴، معالم التنزیل ج ۴ ص ۳۱۳، زاد المسیر ج ۷ ص ۳۲۷، تفسیر البیضاوی ج ۵ ص ۳۱۵، تفسیر البحر المحیط ج ۸ ص ۲۳۰، فتح القدر ج ۵ ص ۱۹۳، روح المعانی ج ۲۸ ص ۳۵.
۱۲۶. فان معی الفین من قومی من العرب یدخلون حصونکم و تمدکم قریظة و حلفائکم من غطفان: عون المعبود ج ۸ ص ۱۶۷، السیرة الحلبیه ج ۲ ص ۵۶۱.

۱۲۷. رعد آیه ۵.

۱۲۸. فقال: عليك بأخر الحشر واكثر قرائتها فاعدت عليه فعاد علي: نور الثقلين ج ۵ ص ۲۹۳، زبدة التفاسير ج ۷ ص ۲۳.

۱۲۹. نام‌های مبارک خدا که در قرآن ذکر شده‌اند به این شرح می‌باشند:

* در سوره حمد:

۱. الله. ۲. رب. ۳. رحمان. ۴. رحيم. ۵. مالک.

* در سوره بقره:

۶. محیط. ۷. قدیر. ۸. علیم. ۹. حکیم. ۱۰. توأب. ۱۱. باری. ۱۲. بصیر. ۱۳. واسع. ۱۴. سمیع. ۱۵. عزیز. ۱۶. رؤوف. ۱۷. شاکر. ۱۸. اله. ۱۹. واحد. ۲۰. غفور. ۲۱. قریب. ۲۲. حکیم. ۲۳. حی. ۲۴. قیوم. ۲۵. علی. ۲۶. عظیم. ۲۷. غنی. ۲۸. ولی. ۲۹. حمید. ۳۰. خبیر. ۳۱. بدیع.

* در سوره آل عمران:

۳۲. وهاب. ۳۳. ناصر. ۳۴. جامع.

* در سوره نساء:

۳۵. رقیب. ۳۶. حسیب. ۳۷. شهید. ۳۸. کبیر. ۳۹. نصیر. ۴۰. وکیل. ۴۱. مقیت. ۴۲. عَفُو.

* در سوره انعام:

۴۳. قاهر. ۴۴. لطیف. ۴۵. حاسب. ۴۶. قادر.

* در بقیه سوره‌های قرآن:

۴۷. فاتح. ۴۸. قوی. ۴۹. مولی. ۵۰. عالم. ۵۱. حفیظ. ۵۲. مجیب. ۵۳. مجید. ۵۴. ودود. ۵۵. مستعان. ۵۶. قهار. ۵۷. غالب. ۵۸. متعالی. ۵۹. والی. ۶۰. حافظ. ۶۱. وارث. ۶۲. خلاق. ۶۳. مقتدر. ۶۴. حفی. ۶۵. غفار. ۶۶. ملک. ۶۷. حق. ۶۸. هادی. ۶۹. مبین. ۷۰. نور. ۷۱. کریم. ۷۲. محیی. ۷۳. فتاح. ۷۴. فاطر. ۷۵. شکور. ۷۶. کافی. ۷۷. خالق. ۷۸. منتقم. ۷۹. رزاق. ۸۰. متین. ۸۱. بَرّ. ۸۲. ملیک. ۸۳. ذو الجلال و الاکرام. ۸۴. اول. ۸۵. آخر. ۸۶. ظاهر. ۸۷. باطن. ۸۹. قدوس. ۹۰. سلام. ۹۱. مؤمن. ۹۲. مهیمن. ۹۳. جبار. ۹۴. متکبر. ۹۵. مصور. ۹۶. اعلی. ۹۷. اکرم. ۹۸. احد. ۹۹. صمد.

۱۳۰. یا حاطب ما هذا؟ فقال حاطب: والله - یا رسول الله - ما نافقت ولا غیرت ولا بدلت، وانی أشهد أن لا إله إلا الله وأنک رسول الله حقا...: تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۶۲، تفسیر الصافی ج ۵ ص ۱۶۱، البرهان ج ۵ ص ۳۵۲، نور الثقلین ج ۵ ص ۳۰۰.

۱۳۱. وأما ما ذکر فی القرآن من إبراهیم وأبیه أذر وکونه ضالا مشرکا فلا یقدح فی مذهبنا...: بحار الانوار ج ۳۵ ص ۱۵۶.

۱۳۲. رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا أَي لَا تَسْلُطْهُمْ عَلَيْنَا فَيَسْبُونَنَا وَيُعَذِّبُونَنَا - قاله ابن عباس - الفتنه مصدر بمعنى المفتون أي المعذب من فتن الفضة إذا أذابها فكأنه قيل: ربنا لا تجعلنا معذبين للذين كفروا: روح المعاني ج ۱۴ ص ۲۶۷.
۱۳۳. من اتى من قريش الى اصحاب محمد بغير وليه يرده اليه... تفسير القمي ج ۲ ص ۳۱۳، البرهان ج ۵ ص ۸۱ بحار الأنوار ج ۲۰ ص ۳۵۲.
۱۳۴. مشهور مفسرين اين نظر را دارند كه منظور از «ما انفقوا»، مهربه است و نطقه داخل در اين عنوان نيست.
۱۳۵. فأخرج يده من التور ثم قال لهن: اغمسن أيديكن، ففعلن، فكانت يد رسول الله الطاهرة أطيّب من أن يمسه بها كف أنثى ليست له بمحرم... الكافي ج ۵ ص ۵۲۶، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۱۳۴، جامع احاديث الشيعة ج ۲۰ ص ۳۰۲، تفسير الصافي ج ۵ ص ۱۶۲.
۱۳۶. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان في تفسير القرآن ج ۹ ص ۵۸۹، تفسير مجمع البيان ج ۱۰ ص ۴۸۹، روض الجنان وروح الجنان ج ۱۹ ص ۱۴۷، التفسير الأصفي ج ۲ ص ۱۲۹۷، التفسير الصافي ج ۵ ص ۱۶۷، البرهان ج ۵ ص ۳۶۰، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۷۱۳، جامع البيان ج ۲۸ ص ۱۰۳، تفسير السمرقندي ج ۳ ص ۴۲۰، تفسير التعلبي ج ۹ ص ۳۰۰، تفسير السمعي ج ۵ ص ۴۲۳، معالم التنزيل ج ۴ ص ۳۳۶، زاد المسير ج ۸ ص ۱۳، تفسير البيضاوي ج ۵ ص ۳۳۱، تفسير البحر المحيط ج ۸ ص ۲۵۰، الدر المنثور ج ۶ ص ۲۱۲، فتح القدير ج ۵ ص ۲۱۷، روح المعاني ج ۶ ص ۱۲۷.
۱۳۷. نزلت في علي وحمة وعبيدة بن الحارث وسهل بن حنيف والحارث بن الصمة وأبي دجانة الأنصاري... البرهان ج ۵ ص ۳۶۳.
۱۳۸. مانده آيه ۲۴.
۱۳۹. (وَكَأَنَّهُمْ) يعني هؤلاء اليهود، (مِن قَبْلِ) ظهور محمد بالرسالة، (يَسْتَفْتِحُونَ)، يسألون الله الفتح والظفر (عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا) من أعدائهم والمناوئين لهم، وكان الله يفتح لهم وينصرهم، (فَلَمَّا جَاءَهُمْ)، أي هؤلاء اليهود (مَأْ عَزَفُوا) من نعت محمد وصفته، (كَفَرُوا بِهِ)، جحدوا نبوته حسداً له وبغياً. بحار الأنوار ج ۹ ص ۱۸۱ و ج ۹۱ ص ۱۰، التفسير الأصفي ج ۱ ص ۵۳، تفسير الصافي ج ۱ ص ۱۵۸.
۱۴۰. (ليظهره على الدين كله) قال: يظهره على جميع الاديان عند قيام القائم... الكافي ج ۱ ص ۴۳۲، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۳۳۶، البرهان ج ۵ ص ۹۵.
۱۴۱. إين ايمن دأتى فارقليطا... هو بُت يبل يهدوت بس دئى: انجيل يوحنا فصل ۱۵ شماره ۲۶.
۱۴۲. ان أحمد هو محمد في نص البشارة ومعناها، فإنها حسب النص اليوناني بيركلتوس: كثير الحمد - المترجم إلى أحمد و محمد... ان بيركلتوس هنا و هناك، نصا و مواصفات، لا تنطبق إلا على الرسول الأقدس: أحمد

محمد بن عبد الله صلى الله عليه وآله وسلم مهما حاول المحولون المحرفون الكلم عن مواضعه، ان يحرفوها عنه صلى الله عليه وآله وسلم فالحق يتجلى كالشمس بين ظلمات الأباطيل و زخرفات الأقاويل: الفرقان في تفسير القرآن ج ٢٨ ص ٣١٠.

١٤٣ . انجيل يوحنا فصل ١٥ شماره ٢٦.

١٤٤ . ازن فارقلطالى اتى لكسو خون إين إن بُت شادرته لكسلو خون: انجيل يوحنا فصل ١٦ شماره ٧.

١٤٥ . للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان في تفسير القرآن ج ٩ ص ٥٩٥، تفسير جوامع الجامع ج ٣ ص ٥٥٥، تفسير مجمع البيان ج ٩ ص ٤٦٦، روض الجنان وروح الجنان ج ١٩ ص ١٧٥، التفسير الأصغرى ج ٢ ص ١٣٠١، التفسير الصافي ج ٥ ص ١٧١، البرهان ج ٥ ص ٣٧٠، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٣٢٠، جامع البيان ج ٢٨ ص ١١٤، تفسير السمرقندي ج ٣ ص ٤٢٢، تفسير الثعلبى ج ٩ ص ٣٠٠، تفسير السمعيانى ج ٥ ص ٤٣٠، معالم التنزيل ج ٤ ص ٣٤٠، زاد المسير ج ٨ ص ١٨، تفسير البيضاوي ج ٤ ص ٣٣٥، تفسير البحر المحيط ج ٨ ص ٢٦٠، الدر المنثور ج ٦ ص ٢١٥، فتح القدير ج ٥ ص ٢٢٢، روح المعاني ج ٧ ص ٦٠.